



تفسير احمد



ترجمه و تفسير سورة «صافات»

جزء - (23)

Ketabton.com



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة صافات

جزء 23

سورة صافات در مکه نازل شده و داراي یکصد و هشتاد و دو آیه و پنج رکوع میباشد.

وجه تسمیه :

این سوره به جهت افتتاح با سوگند الهی به فرشتگانیکه به همانند صفوف نماز گزاران در آسمان به صف ایستاده اند، به «صافات» (به صف ایستادگان) مسمی گردیده است. موضوع آن همچون سایر سوره های مکی، عنایت به ساختن عقیده در نهاد انسانها و پاکسازی آنان از شائبه های شرک در همه صور و اشکال آن است.

یادداشت:

وقتی آیهی «والصافات صفا» نازل شد و مسلمانان دیدند که خداوند به صفهای به هم پیوسته و منظم فرشتگان در وقت عبادت و بندگی، سوگند میخورد، به اشاره ی پیامبر صلی الله علیه وسلم صفهای منظم و مرتبی را در وقت نماز هم چون دانه های مروارید در رشته کشیده شده، تشکیل می دادند و با تمام وجود خود بر بندگی خالق هستی می پرداختند.

نامگذاری سوره :

این سوره به نام «سوره ی صافات» موسوم است تا بندگان را با حال و هوای ملکوت اعلی و فرشتگان پاک آشنا سازد که هیچگاه از عبادت خدا فروگزار نیستند: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»، و وظایف محول به آنها را بیان میکند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره :

طوریکه گفتیم تعداد آیات این سوره به: (182) صد و هشتاد و دو آیه میرسد، تعداد کلمات آن به: (867) کلمه میرسد، و تعداد حروف آن به: (3903) سه هزار و نه صد و سه حرف میرسد. (تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشأن) را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.

ارتباطات سوره صافات با سوره قبلی :

- 1- خداوند متعال سوره یس را به ذکر قیامت و روز بعث پایان داده و سوره صافات را مانند آن به ذکر بعث شروع نموده است.
- 2- سرآغاز این سوره و پایان سوره ی قبلی، هر دو به قدرتمندی مطلق هستی بخش اشاره می کنند.
- 3- ترتیب این سوره پس از سوره ی پیشین، همانند اعراف پس از انعام و شعراء پس از فرقان، در بیان احوال گذشتگان است.
- 4- این سوره، بیان مجمل احوال مؤمنان و کافران را در سوره ی پیشین، تفسیر میکند.

سایر خصوصیات خاصه این سوره :

سوره صافات اولین سوره از قرآن عظیم الشأن است که اولین آیات آن با سوگندها شروع می شود، سوگندهایی پر معنا و اندیشه انگیز، سوگندهایی که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان می کشاند، و آمادگی برای پذیرش حقایق می دهد.

محتوای سوره صافات :

طوریکه یاد آور شدیم؛ سوره صافات از جمله سوره های مکی است که به اصول عقیده اسلامی یعنی «توحید، وحی، وبعث و جزا» میپردازد و مانند دیگر سوره های مکی استحکام و تثبیت ستون های ایمان را محور خود قرار داده است. و به ساختن زیربنای عقیده و زدودن درون ها از شرک و آلودگیها میپردازد.

- سورة صافات با بحث در مورد فرشتگان نیکوسرشت آغاز شده است که در نماز راست می ایستند، یا بال هایشان را در انتظار فرمان الله تعالی راست میگیرند، و ابر به هر جا که خدا بخواهد سوق میدهند. آنگاه در باره «أجنه» به بحث پرداخته و آنها را به وسیلهی شهاب ثاقب در معرض رجم قرار میدهد، و بدین ترتیب اساطیر و افسانه های جاهلیت را رد میکند که معتقد بودند در بین خدا و اجنه قرابت برقرار است.

همچنان در سورة صافات در باره زنده شدن و جزا داد سخن بحث بعمل آمده و موضوع را که: مشرکین منکر آن بودند و آنرا بعید می دانستند.

- در سورة صافات داستان «مؤمن و کافر» را یادآور شده و گفتگوی دایر در بین آنها را در دنیا متذکر شده است، آنگاه نتیجه و سرانجام هر یک از آن دو را خاطر نشان ساخته که عبارت است از استقرار دائمی مؤمن در بهشت، و اقامت ابدی کافر در دوزخ و آتش.

- در سورة داستان بعضی از پیامبران را پیش کشیده و از قصه ی نوح علیه السلام شروع کرده و بعد از آن قصه حضرت ابراهیم و سپس داستان حضرت اسماعیل و بعد از آن قصه حضرت موسی علیه السلام و هارون و بعد از آن داستان الیاس و لوط را مطرح کرده است. و داستان ایمان و امتحان را در حادثه ذبح اسماعیل و ماجرای رؤیای ابراهیم خلیل، به تفصیل بیان کرده است که به ذبح فرزندش مأمور شد و از جانب خدا قربانی آمد. و بدین وسیله کیفیت اجرا و تسلیم در برابر احکم الحاکمین را به مؤمنان یاد داده است.

سورة صافات با بیان نصرت و یاری پیامبران و اولیاء در دنیا و آخرت از جانب خدا خاتمه یافته و نشان داده است که سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است.

ترجمه و تفسیر سوره صافات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ﴿١﴾

قسم به آن گروهی از فرشتگان که (هنگام عبادت خدا یا شنیدن فرمان او) صف بسته می ایستند. (۱)

تفسیر:

پروردگار با عظمت این سوره را با یادکردن قسم به بعضی از مخلوقات خود افتتاح کرده و بدین ترتیب عظمت قدرت و منزلت آنها را ابراز داشته، و بندگان را به بزرگی قدر و مقام آنها متوجه گردانیده است.

الصافات: جمع صافه، به صف ایستادگان، صف بستگان. «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» معنی آن چنین است: به گروه های از فرشتگان قسم می خورم که در نماز راست قامت ایستاده یا در انتظار دریافت فرمان الله، بالها را راست گرفته اند. ابن مسعود (رض) فرموده است: آنها عبارتند از فرشتگانی که در آسمان برای عبادت و ذکر صف می بندند.

در حدیث شریف آمده است: «مگر مانند فرشتگان در مقابل پروردگار خود صف نمی بندید؟ گفتیم: چگونه یا رسول الله؟ فرمود صف های اول را تکمیل می کنند و در صف به هم چسبیده می ایستند» (امام مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده است، ملاحظه شود مختصر ابن کثیر ۱۷۴/۳).

به منظور نشان دادن مقام والایی و کثرت و فراوانی عبادت فرشتگان به آنها قسم یاد کرده است. آنها با وجود عظمت خلقت و بلندی مقام شان هیچگاه از عبادت الله فروگذار نیستند، و همان طور که مؤمنان در نماز صف می بندند، آنها برای عبادت، با خشوع و فروتنی صف میگیرند و خدای مقتدر را پرستش میکنند، خدای ذوالجلالی که تمام خلائق در مقابلش سر تعظیم فرو می بندند، و گردن فرازان در هیبت و جبروتش خم میگردند. از جمله ای آنان حاملان عرش با عظمت و فرشتگان پاک هستند.

توجه:

قسم در محاورات برای تاکید است که اکثر در مقابل کفار استعمال میشود ولیکن در بسا اوقات محض برای اینکه مضمونی را مهمت بال شان ظاهر کنند نیز استعمال میکنند - و از تتبعو تفکر در قسم های قرآن حکیم، ظاهر میشود که مقسم به عموماً به طور شاهد و یا دلیل مقسم علیه میباشد. (تفسیر کابلی) خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 21) در باره موضوعاتی: صافات خدای جهانیان یکی بیش نیست، آراستن آسمان به زیور ستارگان، اثبات روز قیامت مورد بحث قرار گرفته است.

فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ﴿٢﴾

قسم به آن فرشته هایی که (شیاطین را) سخت می رانند. (۲) و نیز قسم به فرشتگانی که ابرها را به اذن و اراده پروردگار هر سو که خدا بخواهد می رانند و سوق می دهند.

«الزَّاجِرَاتِ»: باز دارندگان. منع کنندگان. هدف از آنفرشتگان است که شیاطین را از استراق سمع باز می دارند و ابرها را بدینجا و آنجا می رانند. و یا اینکه مراد رزمندگانی است که دشمنان را از تجاوز به حریم اسلام باز می دارند، و یا اینکه مراد داعیان و عالمانی است که بی دینان را از تجاوز به قرآن و قوانین اسلام به دور می دارند و مردمان را از منکرات نهي می کنند. (تفسیر انوار القرآن).

«زجر» به معنی سوق دادن و تشویق کردن است. باید گفت که بر علماء، دانشمندان و صالحین است که عوامل که موجب، فساد، گناه و شرارت در جامعه می‌گردد، نقش خویش در مورد اداء نمایند. در ضمن باید یاد آور شد که: انرژی گرفتن از یاد الله تعالی یا از طریق تلاوت قرآن «فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا» و دفاع از حریم حق «فَالزَّاجِرَاتِ» همراه با نظم و آماده باش، «و الصَّافَاتِ صَفًا» ضرورت يك نظام الهی است. انجام هر کاری باید با کیفیتی عالی همراه باشد. بهترین نظم، «صَفًا» بهترین قدرت، «زَجْرًا» و بهترین یاد خدا. «ذِكْرًا» است.

فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٣﴾

قسم به تلاوت کنندگان ذکر (همه کتب آسمانی یا آیات قرآن). (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذِكْرًا»: هدف کتاب های آسمانی و از جمله قرآن است (ملاحظه شود سوره های: نحل آیات 43 و 44، انبیاء آیات 48 و 105).
«التَّالِيَاتِ»: تلاوت کنندگان. هدف از آن فرشتگانی است که کتاب های آسمانی را بر پیغمبران خدا تلاوت می‌نموده اند.

تفسیر :

یعنی قسم به فرشتگانی که آیات الله تعالی را بر پیامبران می‌خوانند، و خود به ثناخوانی و ستایش و سپاسگزاری و تقدیس ذات خدا می‌پردازند.

إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾

که بی تردید معبود شما یگانه است. (۴)

تفسیر :

یعنی قسم به فرشتگانی که دارای چنین صفاتی هستند، خدایی را که انسان! می‌پرستید یگانه و تنها می‌باشد و شریک، مانند و همتا ندارد. مفسر کبیر جهان اسلام مقاتل بن سلیمان (150 هـ) میفرماید: کافران مکه می‌گفتند: آیا محمد خدایان را یکی قرار داده است؟ یک خدا چگونه به این همه مخلوق میرسد؟ آنگاه الله تعالی به عنوان تشریف و احترام به ملائک سوگند یاد کرد. (تفسیر قرطبی ۶۲/۱۵).
بعد از آن خدای متعال معنی یگانگی و الوهیت را بیان کرده و میفرماید: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا» (آیه: 5 صافات) (همان خدای یکتا که آفریننده آسمان ها و زمین است و هر چه بین آنهاست و آفریننده). زیرا وجود آنها با این شیوه و نظم شگفت انگیز، از واضح ترین و روشن ترین دلایل بر وجود و یگانگی خدا می‌باشد.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ﴿٥﴾

پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست، و پروردگار مشرق ها. (۵)

تفسیر :

او خداوندی است که فقط وی آفریدگار آسمان ها و زمین، آفریدگار موجودات زمین و آسمان، آفریدگار مواضع طلوع آفتاب و آفریدگار ماه و ستارگان ثابت و سیار است. در این هیچ جای شکی نیست که؛ همه هستی تحت تربیت و رشد الهی میباشد، ما نباید برای هر چیزی ربی به تراشیم، زیرا که پروردگار همه هستی یکی بیش نیست.

إِنَّا زِينَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ﴿٦﴾

ما آسمان این دنیا را به زیور ستارگان آراسته‌ایم. (۶)

تفسیر :

«زِينَا»: آراستیم، زینت بخشیدیم. به یقین که خداوند آسمان دنیا را با ستارگان پرفروغ و روشن زینت داده و آراسته‌ایم، که به صورت دانه های جواهر درخشان به نظر می‌آیند.

باید گفت که: آفتاب، و نور آن، نقش مؤثری در زندگی انسان و سایر مخلوقات الهی دارد. و تزئین آسمان ها، پرتوی از ربوبیت الهی است.

در این هیچ شکی نیست، زینت و زیبایی يك اصل است. آفریده های الهی همه زیباست گرایش به زینت و زیبایی، از تمایلات فطری انسان است و قرآن آن را مورد تأیید قرار داده است.

وَحَفِظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ ﴿٧﴾

و آن را از هر شیطان خبیثی حفظ کردیم. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَارِدٍ» نافرمان، سرکش، نافرمان و متمرّد.

و نیز آن را از نفوذ هر شیطانی نافرمان و متمرّد و از اطاعت خدا بیرون رفته، محفوظ نگاه داشته‌ایم.

تفسیر :

مفسر قتادة بن دعامة سدوسي بصري، در تفسیر آیه مبارکه میفرماید: ستارگان به سه هدف خلق شده‌اند: رجم شیطان، و ایجاد روشنایی برای راهیابی، و زینت آسمان دنیا. (تفسیر قرطبی ٦٤/١٥).

همچنان و ابو حیان (محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الأندلسی) فرموده است: آسمان دنیا را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون با چشم مشاهده میشود و تنها به وسیله‌ی ستارگان از نفوذ شیاطین به آسمان ها جلوگیری میشود. (البحر ٣٥٢/٧). از فحواي آیه مبارکه معلوم میشود که: در عالم بالا اسراری است که شیاطین به فکر دستبرد زدن به آن‌ها هستند، ولی قادر به انجام آن نیستند. در ضمن باید گفت که: جنّ و شیاطین چّتی قدرت دستیابی به غیب را دارند، امّا از آن منع شده‌اند.

لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ﴿٨﴾

به [اسرار] ملاً اعلی گوش نتوانند داد و از هر سو به آنان (شهاب) پرتاب میشود. (٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا يَسْمَعُونَ»: در اصل (لَا يَسْمَعُونَ) است. نمیتوانند دزدکی گوش فرا دهند. «الْمَلَأِ الْأَعْلَى»: گروه برتر. مراد ملائکه کرام و فرشتگان والا مقام عالم بالا است. «يُقَذَّفُونَ»: رانده می شوند به سوی شان تیراندازی می شود. رجم می‌گردند.

تفسیر :

طوریکه در فوق متذکر شدیم که: در عالم بالا اسراری است که شیاطین به فکر دستبرد زدن به آنها میباشد، ولی قادر به انجام و دسترسی به آن نمیباشد، یعنی شیاطین نمی‌توانند به فرشتگان مستقر در عالم بالا گوش فرا دهند و استراق سمع کنند. و اگر قصد نفوذ و قصد گوش دادن در «الْمَلَأِ الْأَعْلَى» در آسمان را بکنند، فرق نمیکند از هر جهت که؛ صورت گیرد، «وَّ يُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» با شهاب و سنگ های آسمانی رجم و رانده می شوند.

تابدین ترتیب شیاطین نتواند به هیچ ازوحي و سخنان فرشتگان عالم دسترسی یابد. خواننده گان محترم !

طوریکه یاد آور شدیم که: شیاطین نمی‌توانند به ملاً اعلی گوش فرادهند.

مفسرین در باره موضوع در تفاسیر خویش مینویسند که:

«الْمَلَأِ الْأَعْلَى»: عالم بالا، ساکنان آسمان، جمع برتر، فرشتگان والامرتبه، بزرگان والامقام. فرشتگان را به سبب آن ملا اعلی نامیدند که ایشان ساکنان آسمان ها هستند و اما انس و جن، ملاً اسفل‌اند چراکه ساکنان زمین می باشند.

بنابراین، در آیه مبارکه بیان شد که: شیاطین این قدرت و توانمندی را ندارند که به سخنان اهلی ملاً اعلی گوش فرا دهند، و اگر احیاناً قصد نفوذ را بکنند، با شهاب ها مورد هدف قرار میگیرند و رجم می‌شوند.

در مورد «شهاب ها» ابن کثیر می نویسد که: شهاب ها؛ اجزایی جداشده از پیکره های ستارگانند، نه همه ستارگان است.

برای دقت بیشتر الله تعالی در تمام موارد از اشیاء به خاطر نام میبرد تا فهم این مفاهیم را برای ذهنیت محدود بشری آسان سازد ورنه از کیف و کان و جزییات و نوع بکار گیری وسایل برای ان پروردگار به صورت لایتناهی و با انواع مختلف وجود دارد که ذهن انسان در درک همه جزییات شان به یقین مقصر است.

قابل تذکر است: که ذکر جزء و اراده کل، و ذکر کل و اراده جزء، در کلام عرب شیوه شناخته شده‌ای است. «و از هر سو به راندن سخت پرتاب میشوند» یعنی: شیاطین - چنانچه بخواهند به منظور استراق سمع به آسمان ها صعود کنند - از هر جانی از جوانب آسمان به وسیله شهاب ها مورد هدف قرار می گیرند و با این هدف قرار گرفتن است که از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع می‌گردند.

دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾

آنها به شدت به عقب رانده می شوند، و برای آنان عذابی همیشگی است. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دُحُورًا» (دحر): راندن، تار و مار کردن، دور انداختن، طرد کردن.

تفسیر :

«يُدْحَرُونَ دُحُورًا»: یعنی اینکه شیاطین توانمندی آنها بیابند که: وحی را بشنوند، طرد و رانده می شوند و عذاب درد آور، همیشگی و سختی برای شان در آتش دوزخ آماده است. (سوره: نحل آیه: 52).

امام طبری میفرماید: یعنی طرد و رانده می شوند. از «دحر» به معنی دفع و دور کردن است. (تفسیر طبری ۲۳/۲۷).

«وَوَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ»: و در آخرت عذابی مستمر و دایمی که هیچ انقطاعی ندارد، خواهند داشت.

«وَاصِبٌ»: یعنی عبارت از عذاب همیشگی، پیوسته، سخت دردناک است که در آخرت می باشد، غیر از آن عذابی که در دنیا از هدف قرار گرفتن با شهاب ها دارند. (تفسیر صفاة التفاسیر محمد علی صابونی).

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿١٠﴾

مگر آنکه شیاطینی خبری را [دزدانه و] با سرعت برباید [و فرار کند] که در این صورت گلوله ای آتشین و شکافنده او را دنبال می کند. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَطِفَ»: ربود. با سرعت بر گرفت. دزدکی گوش فرا داد معنی مجازی خَطِفَ، استماع خبر و استراق سمع است.

«الخطفة»: به سرعت و پنهانی ربودن، به سرعت قاپیدن

«أَتَّبَعَهُ»: به معنی (تَبِعَ)، یعنی دنبال کرد. تعقیب کرد.

«شِهَابٌ»: شهاب ها و سنگ های آسمانی مأموران الهی هستند که با هدف پرتاب می شوند نه تصادفی و بی هدف.

«ثَاقِبٌ»: سوراخ کننده. مراد سوزاننده است. یعنی شهابی که دل فضایی ظلمانی و بدن شیطان متمرّد را سوراخ می‌کند. یا اینکه جوّ (هوا و فضاء) را می سوزاند و شیطان متمرّد را آتش می زند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر :

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر خویش «تفسیر المیسر» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: مگر شیطانی که کلمه‌ای از وحی را به سرعت دزدی کند و آن را به دیگری خبر دهد. باز نفر دوم به سوم خبر دهد و همچنین به دیگران انتقال یابد. گاهی پیش از اینکه خبر را به دیگری برساند، شهاب او را میسوزاند، اما برخی اوقات پیش از اینکه او را شهاب بسوزاند خبر را انتقال می‌دهد و به تدریج این امر را به کاهنان می‌رسانند و کاهنان با آن صدها دروغ را علاوه مینمایند. (تفسیر المیسر، نوشته دکتر عایض بن عبدالله القرني).

همچنان سایر مفسران در مورد می‌نویسند: شیطان خبیث از آنچه که در عالم بالا جریان دارد شمه‌ای می‌رباید، اما در موقع فرود آمدن به زمین شهابی آن را دنبال کرده و می‌سوزاند. امام قرطبی فرموده است: شهابی که برای رجم شیطان به کار می‌رود، از جمله ستارگان ثابت نیست؛ چون ستاره‌ی ثابت حرکت می‌کند اما حرکتش قابل رؤیت نیست، در صورتی که حرکت این شهاب‌ها دیده می‌شود (تفسیر قرطبی ۶۸/۱۵)

در حدیث متبرکه هم به این موضوع اشاره شده که مضمون احادیث صحیح عبارت است از: قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به سوی آسمان بالا می‌رفتند و چون خداوند متعال به امری از امور زمین حکم میراند، اهالی آسمان راجع به آن گفت و گو میکردند و شیطانی که تا نزدیک شان آمده بود، آن سخن را می‌شنید و سپس آن را به شیطانی که پایین‌تر از وی بود القا می‌کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آنکه سخن را القا کرده بود، می‌سوزانید و چه بسا هم نمی‌سوزانید. آنگاه شیاطین این سخن را به سوی کاهنان القا می‌کردند پس آن‌ها با آن سخن صد دروغ را در آمیخته و به خورد مردم می‌دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می‌کردند. اما آنگاه که خداوند متعال آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به شدت مورد حراست قرار گرفت به طوری که هیچ شیطانی دیگر نمی‌تواند از تیررس شهاب‌ها بگریزد. آری! خداوند متعال بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

باید گفت: برای شیاطین مطلع شدن از اسرار بالا به قدری مهم است که با آنکه از هر سو مورد هدف قرار می‌گیرند باز هم به صورت دزدانه به استراق سمع دست می‌زنند. همان طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «فَاتَّبَعَهُ شُهَابٌ ثَاقِبٌ» - 10 شیاطین موجوداتی قابل رؤیت و هدف‌گیری هستند. مبارزه با شیاطین فرضیه الهی بوده، باید با شیاطین جامعه برخورد قوی و شکست‌ناپذیری داشته باشیم. و اضافه باید کرد که: شیاطین موجوداتی مکلف و مورد کفر و بازخواست خداوند هستند.

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ﴿۱۱﴾

پس از منکران معاد بپرس آیا آفرینش آنان دشوارتر است یا آفرینش چیزهایی که (در کائنات) آفریده ایم؟ بدون شک ما ایشان را از گلی چسبنده آفریده‌ایم. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَاسْتَفْتِهِمْ»: از منکران حشر بپرس. یعنی از ایشان نظر بخواه. مراد از استفتاء در اینجا تنها اطلاع از دیدگاه ایشان است و بس. و الا رأی آن انفاقد ارزش است. «خَلْقًا»: نیرومندتر در آفرینش، در آفرینش سخت‌تر و دشوارتر. «لَازِبٍ»: چیز لزج و چسبنده‌ای است که به دست می‌چسبد.

تفسیر :

در این آیه مبارکه میفرماید: از کفار منکر رستاخیز «بپرس: آیا آنان در آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که آفریده‌ایم». یعنی کدام یک از لحاظ ساختمان و بنیه قوی‌تر است؟ آیا آنها قوی‌ترند یا آسمان‌ها و زمین و موجودات مابین آنها، از قبیل فرشتگان و مخلوقات عظیم و شگفت‌انگیز؟ مفسر و مؤرخ مشهور اسلام ابن جریر طبری میفرماید: از این رو آن را به چسبندگی

توصیف کرده است که خاک مخلوط با آب است. و نیز فرزند آدم از خاک و آب و آتش و هوا ساخته شده است. و وقتی خاک با آب مخلوط شود به صورت گلی چسبناک در می آید. (تفسیر طبری ۲۸/۲۳).

شان نزول آیه :

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره اشدین کلدیه (که او را به سبب شدت و نیرومندی بدنش «اشد» نامیدند) و امثال وی نازل شد که به تنومندی پیکر و نیرومندی اعضای خویش سخت مغرور بودند.

بَلْ عَجَبْتَ وَيَسْخَرُونَ ﴿١٢﴾

بلکه تو (از انکار منکران) تعجب کردی و آنها هم به تمسخر پرداختند. (۱۲)

تفسیر:
ای پیامبر! آنچه که درباره حقیقت معاد می‌گویی، تو را به ریشخند و تمسخر می‌گیرند. در حالیکه آنان همه آثار و قدرت روشن را هم مشاهده میکنند، تعجب می‌کنی، و در همان حال آنها تو و سخنان تو را در این مورد مسخره می‌کنند.

مفسر شیخ ابوسعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982) می‌فرماید: یعنی از قدرت الله در خلقت این خلائق عظیم، و اینکه آنها زنده شدن را انکار میکنند، تعجب می‌کنی، و آنها از تعجب تو و اینکه زنده شدن را مقرر میداری، تو را مسخره کرده و از عملکرد تو تعجب می‌کنند. (ابوسعود ۲۶۶/۴).

«یستسخرون»: دیگران را به مسخره کردن فرا می‌خوانند، یکدیگر را به ریشخند کردن می‌خوانند

«عَجَبْتَ وَيَسْخَرُونَ»: تو در پرتو دلائل متعددی، بر قدرت خدای متعال برای ایجاد معاد، در شگفتی، و ایشان معاد را مسخره می‌دانند و صحبت تو درباره معاد و شگفت تو از کارشان را به تمسخر می‌گیرند. در این هیچ جای شکی نیست که: گاهی دشمن به جای قبول حق، حقیقت و منطق، دست به تمسخر زده، و منطق رسا را هم مسخره میکنند. و باتمام صراحت باید گفت که: تمسخر و به بازی گرفتن مقدسات، مقدمه کفر و انکار حقایق است.

وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾

و چون پند داده شوند عبرت نمی‌گیرند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذُكِّرُوا»: پند داده شدند (سوره های: 57، مائده / 13، فرقان / 73).

«لَا يَذْكُرُونَ»: یادآور نمی‌گردند. متذکر و منتفع نمی‌شوند.

تفسیر :

و آنگاه که کافران به وحی الهی (قرآن عظیم الشان) نصیحت می‌شوند، از و از آنچه که در آن است فایده نمی‌گیرند و در معناهای آن نمی‌اندیشند؛ زیرا در غفلت به سر می‌برند و از حق رو گردان‌اند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾

چون معجزه ای را ببینند به ریشخند می‌پردازند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«آيَةً»: دلیل و برهان. معجزه. «يَسْتَسْخِرُونَ»: دیگران را به مسخره کردن دعوت می‌کنند. و به اصطلاح در سخریه مبالغه و زیاده روی می‌کنند.

تفسیر :

زمانیکه معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم را مشاهده کنند، از جمله «شَقُّ الْقَمَرِ» و به زبان آمدن درخت و سنگ، به تمسخر می‌پردازند و به قولی معنی (یستسخرون) این

است: که نه تنها خودشان به تمسخر دست میزنند، بلکه از دیگران نیز درخواست می‌کنند تا پیامبر صلی الله علیه وسلم را مورد تمسخر قرار دهند.

وَقَالُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

و می‌گویند: این جز جادویی آشکار نیست. (۱۵)

تفسیر:

کفار میگویند آن چیزی را که برای ما آورده‌ای جز سحری آشکار چیزی دیگری نیست. مفسر الإمام أبو حیان در البحر مینویسد: (هذا) اشاره است به خوارق اعجاز انگیزی که توسط حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آورده شد. (البحر ۳۵۵/۷).

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿١٦﴾

آنها می‌گویند آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم بار دیگر برانگیخته خواهیم شد! (۱۶)

تفسیر:

کافران می‌گویند: زمانیکه ما بمیریم، جسد‌های ما خاک شود، استخوان‌های ما بپوسد و پارچه پارچه شود، دوباره زنده می‌گردیم و از قبر‌های خویش برانگیخته می‌شویم؟ در اینجا ملاحظه می‌شود که:

استفهام برای انکار و استهزا آمده که از عادت همیشگی کافران در طرح سؤالات و نشر عقاید فاسد خویش از آن استفاده می‌کردند.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: مشرکان، بصورت مطلق دست به انکار قیامت می‌زنند و حتی زنده شدن نیاکان خویش را و یا اینکه خودشان بعد از مرگ دوباره زنده میشوند هم بعید می‌شمارند، به تمام وضاحت باید گفت: که به هیچ صورت: خاک شدن انسان، مانعی برای زنده شدن دوباره‌ی او نیست، در ضمن باید گفت: که ایجاد قیامت برای خداوند آسان است، مشرکان در مورد انکار از روز قیامت وحشر منطبق و استدلال صحیحی به همراهی خود ندارند، همیشه به جای استدلال فقط استبعاد استفاده می‌کنند.

أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوْلُونَ ﴿١٧﴾

و آیا پدران پیشین ما [هم برانگیخته میشوند؟] (۱۷)

تفسیر:

مفسر جارې الله زمخشری در مورد این آیه مبارکه می‌نویسند: یعنی آیا پدران ما نیز زنده می‌شوند؟ شگفتی و تعجب بیشتری را در بردارد. منظور آنها این است که پدران قدیمی‌ترند، بنابر این زنده شدنشان بیشتر بعید به نظر می‌آید. (تفسیر کشاف ۳۰/۴)

قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ﴿١٨﴾

بگو آری، همه شما زنده می‌شوید، در حالیکه شما ذلیل خواهید بود. (۱۸)

تفسیر:

«دَاخِرُونَ» جمع داخل، انسان‌های زار و زبون و خوار و پست، فروتنان. یعنی به آنها بگو: بله، بعد از آن که خاک شدید شما هم زنده می‌شوید در حالیکه خوار و ذلیل می‌باشید. انکار لجوجانه مشرکین از قیامت سبب خواری و ذلت‌شان در روز قیامت است. باید متذکر شد که: بر پا شدن قیامت دفعی است نه تدریجی، و حالت مشرکین در این روز طوریکه گفته آمدیم؛ حیران و پریشان به حال زار خود نظاره‌گرند.

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿١٩﴾

همانا (قیامت) یک صدای مرگبار است، پس ناگهان آنان صحنه قیامت را مینگرند. (۱۹)

تفسیر:

یعنی: زنده شدن پس از مرگ با یک نعره تن‌دی از اسرافیل علیه السلام است که در صور با نفخه‌ای می‌دمد و یکباره مرده‌ها از قبر‌شان بر خاسته و در میدان محشر می‌ایستند و

به یکدیگر نگاه می‌کنند. و به نظاره صحنه‌های هولناک قیامت و عذابی می‌پردازند که خدای متعال بر کفار مقرر داشته است.
 شیخ قرطبی در مورد می نویسد: الزجره یعنی بانگ، و آن، دمیدن دوم است.
 از این رو به «زجره» موسوم گشته است که صورت هی کردن و راندن شتر و فیل و گله را دارد. (تفسیر قرطبی ۷۲/۱۵).

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿٢٠﴾

و می گویند: ای وای بر ما! این روز جزاست! (۲۰)

تفسیر :

و کافران در آن هنگام می‌گویند: یایلنا: ای وای بر ما، هلاکت و زیان بر ما باد! این همان روز حساب است که در دنیا به ما وعده داده شد، اما به آن تکذیب کرد. آنگاه ملائک بر سبیل توبیخ و سرزنش به آنها می‌گویند:

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ ﴿٢١﴾

(بلی) این همان روز جدایی (حق از باطل) است که آن را دروغ می‌پنداشتید. (۲۱)

تفسیر :

فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ می‌دهند؛ این همان روزی است که میان خلاق حکم و فیصله الهی صادر می‌شود و روزی است که شما در دنیا بدان تکذیب کرده و از آن انکار می‌نمودید.

«الْفَصْلُ»: روز جدایی، روز حکم، قضا و فیصله است زیرا در آن، میان نیکوکار و بدکار جدایی و فاصله افکنده می‌شود.

مفسر شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی می‌فرماید: «فصل» یعنی قضاوت و جدا کردن نیکوکار از بدکار. (تفسیر بیضاوی ۱۳۸/۲).

«الْفَصْلُ»: قضاوت و حکم، سخن قاطعانه و نهائی در حل و فصل کشمکش بین دو طرف دعوا است. و جدائی میان حق و باطل. **«يَوْمُ الْفَصْلِ»:** مراد روز قیامت است.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (22 الي 61) بحث در باره اینکه مشرکان در روز قیامت مورد سؤال و پرسش قرار می‌گیرند، سزای آنان و مکافات مؤمنان مخلص، توضیح و بیان گردیده است.

احشُرُوا الدِّينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾

[آن گاه ندا رسد:] ظالمان و هم ردیفان آنان و معبودهایی را که همواره به جای الله می‌پرستیدند، گرد آورید. (۲۲)

تفسیر :

الله تعالی به فرشتگان هدایت می‌دهد که: کافران را با شریکان باطل و خدایان ساختگی که به عبادت‌شان می‌پرداختند فراهم آورید. و هر شخص را فرد را با هم‌نوع و هم‌کیش خود در کنار هم قرار دهید.

مفسر قرطبی می‌فرماید: زناکار با زناکار، و شراب‌خوار با شراب‌خوار، و دزد با دزد کنار هم قرار می‌گیرند. (تفسیر قرطبی ۷۳/۱۵) وی این قول را به حضرت عمر خطاب رضی الله عنه نسبت داده است.

ضحاک می‌گوید: «ازواج آنان؛ همراهان و هم‌پیوندان شان از شیاطین پس هر کافری با شیطان خود محشور می‌شود. همچنین گنه‌کاران با یکدیگر محشور می‌گردند لذا زناکاران با هم سلکان شان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همین‌گونه هر گروهی با هم‌جنسان خود گرد آورده می‌شوند...».

همچنان ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است: ستمکاران را با همسران کافرشان فراهم آورید. و نیز از او نقل است که منظور افراد نافرمان مانند آنها می‌باشد. (این دو

قول را صاحب «بحر المحيط» از ابن عباس (رض) نقل کرده است، ۳۵۶/۷. معبودهای باطل نه تنها گره‌گشا نیستند بلکه خود نیز گرفتارند. انسان‌ها بدبخت که در روز قیامت با بت‌های بی‌جان محسور شود. همچنان باید گفت: کسی که هدایت الهی را در دنیا نپذیرد، در قیامت به دوزخ هدایت میشود. در نهایت امر همانا؛ پایان شرک و کفر دوزخ است.

مَنْ دُونَ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٣﴾

که به جز خدا می‌پرستیدند، و همه را به راه دوزخ راهنمایی کنید. (۲۳)
تفسیر:

ای فرشتگان! کافران را با شریکان باطل و خدایان ساختگی آنان به شدت و با توبیخ به سوی آتش سوق دهید. یعنی راه دوزخ را به آنها نشان بدهید و آنها را به سویش روانه کنید.

وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ﴿٢٤﴾

و آنان را متوقف کنید که ایشان بازخواست کردنی هستند. (۲۴)
تفسیر:

ای فرشتگان! کافران را با خدایان باطل آنان پیش از وارد شدن به بهشت در راه متوقف کنید و نگه دارید؛ زیرا خداوند متعال با توبیخ و تهدید از اعمالی که در دنیا انجام دادند و از سخنانی که گفتند از آنان سؤال می‌کند. یعنی آنان را برای حساب متوقف سازید، و سپس بعد از حساب، به سوی دوزخ برانید.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا تزول قدما ابن آدم يوم القيامة من عند ربه حتي يسأل عن خمس: عن عمره فیم أفناه، وعن شبابه فیمأ أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفیم أنفقه، وماذا عمل فیمأ علم». قدمهای فرزندان آدم در روز قیامت از نزد پروردگارش دور ساخته نمی‌شود تا از پنج چیز مورد سؤال قرار نگیرد:

- 1- از عمر خویش که در چه چیزی آن را فنا کرده است.
- 2- از جوانی‌اش که در چه راهی آن را کهنه و فرسوده کرده است.
- 3- از مال خویش که از کجا آن را به‌دست آورده است.
- 4- از این‌که مال خویش را در چه راهی خرج کرده است.
- 5- و از علم خویش که در آن چه عملی کرده است.

مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ ﴿٢٥﴾

[به آنان گویند:] شما را چه شده که یکدیگر را [برای رهایی از عذاب] یاری نمی‌دهید؟ (۲۵)

تفسیر:

«لا تَنصَرُونَ»: همدیگر را یاری نمی‌دهید. قابل تذکر است که: اصل آن (لا تَنصَرُونَ) است.

در حین گرفتاری به عذاب برای آنان گفته می‌شود که شما را چه شده است با وجود اینکه همه در اینجا حاضرید به یکدیگر کمک نمی‌رسانید؟ در حالیکه در دنیا یار و یاور همدیگر بودید؟

مفسران می‌فرمایند: این بیان به سخنان ابو جهل در روز بدر اشاره دارد که گفته بود: «ما همه به یاری یکدیگر می‌پردازیم». (تفسیر قرطبی ۱۵/۷۴).

خوانندگان محترم!

از فحوائی آیه مبارکه معلوم میشود که: در قیامت، مجرمان نمی‌توانند هیچ یاری و کمکی به یکدیگر برسانند، در این هیچ جای شکی نیست که: مجرمین در قیامت خود را تبرئه می‌کنند و گناه خود را به گردن دیگران می‌اندازند.

باید یاد آور شد که در روز قیامت، هیچ کس حاضر نیست گناه و جرم دیگران را به عهده خود گیرد.

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿٢٦﴾
[نه] بلکه امروز آنان امروز تسلیم‌اند. (٢٦)

تفسیر :

واقعاً هم کافران در روز قیامت ذلیل و سر به زیر و تسلیم شدگانند و از غلبه و یاری رساندن ناتوانند و مالک رساندن نفع و ضرری برای خویشان نیستند. «مُسْتَسْلِمُونَ»: افراد منقاد و مطیع.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٧﴾
و بعضی از آنان به بعضی دیگر روی کرده و از هم سؤال می‌کنند. (٢٧)

تفسیر :

بعضی از کافران به برخی دیگر در روز قیامت رو می‌آورند و یک دیگر را لومه و سرزنش و ملامت می‌سازند و حتی با یکدیگر به مخاصمه می‌پردازند. مفسر شیخ ابو سعود در تفسیر خویش: (ارشاد العقل السليم الي مزايا الكتاب الكريم) مینویسد: به طریق توبیخ و خصومت از هم می‌پرسند و جدل میکنند. (تفسیر ابو سعود ٢٦٨/٤)

«يَتَسَاءَلُونَ»: از همدیگر بازخواست می‌کنند. به گونه کشمکش و سرزنش از یکدیگر سوالاتی می‌کنند و همدیگر را مقصّر وضع موجود قلمداد می‌نمایند.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿٢٨﴾
[پس پیروان گمراه به رهبران گمراه کننده] می‌گویند: همانا شما از راه خیرخواهی به سوی ما می‌آمدید، [ولی کارتان جز فریب و نیرنگ نبود!](٢٨)

تفسیر :

یعنی شما از هر جهت می‌آمدید و باطل را برای ما آراسته و مزین می‌کردید و با قوی‌ترین دلایل ما را از تبعیت از راه حق باز می‌داشتید (ابن کثیر این قول را از سدی نقل کرده است و اظهر نیز همان است)

برخی از مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرمایند: از چپ و راست به نزد ما آمده و ما را و سوسه می‌کردید و بر در پیش گرفتن راه انحراف تشویق می‌نمودید. (در فی ظلال این معنی آورده شده است. و با این‌که از جهت لغت سند و مدرکی ندارد اما لطیف است.) «عَنِ الْيَمِينِ»: از طریق خیرخواهی و دلسوزی. از راه دین. از راه قدرت. هدف این است که شما گفتید: ما خیرخواه شما هستیم، و دینی که دارید حق است، و با زور و ادار به گمراهی مان کردید. (تفسیر نور).

قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٢٩﴾

(آنها در جواب) می‌گویند: [ما را تقصیری نیست] بلکه خود شما اهل ایمان نبودید. (٢٩)

تفسیر :

سرکردگان کفر برای ناتوانان می‌گویند: آن طوری که شما می‌گوئید نیست؛ ما شما را به گمراهی و ادار نکردیم، و شما را از ایمان مانع نشدیم، بلکه خود کافر شدید و به میل و اختیار خودتان ایمان نیاوردید.

ابن کثیر گفته است: یعنی موضوع آن طور که شما گمان می‌برید نیست، بلکه قلب و نهاد خودتان منکر ایمان و پذیرای کفر و نافرمانی بود. (مختصر ابن کثیر ١٧٧/٣).

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ ﴿٣٠﴾
و ما را بر شما هیچ تسلطی نبود، بلکه شما خود قوم طغیان‌گر و سرکش بودید. (٣٠)

تفسیر
یعنی ما هیچ زور و قدرتی نداشتیم که شما را از هدایت باز داریم، بلکه شما خودتان از حد تجاوز کردید و با قبول کفر بر خویشتن اسراف ورزیدید.
باید گفت که: زمینه و عامل انحراف، از درون منحرفان است نه بر اثر فشار که از بیرون آورده شده باشد.

«سُلْطَانٌ»: سلطه و قدرت مراد زور و اجبار است.
فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ ﴿٣١﴾
و حکم پروردگار ما در حق ما تحقق یافت، بی گمان ماچشنده (طعم عذاب) خواهیم بود. (۳۱)

تفسیر:
«فَحَقَّ عَلَيْنَا...»: فرمان الله تعالی در باره ما محقق گشت که ما گمراها نباید روز قیامت عذاب را بچشیم. «إِنَّا لَذَائِقُونَ»: ما بدون تردید این عذاب را می چشیم.

فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ﴿٣٢﴾
و ما شما را بدین سبب گمراه کردیم همانگونه که خود گمراه بودیم. (۳۲)

تفسیر:
و سبب گمراهی و کفرتان به خداوند شدیم. از آن رو که پیش از شما گمراه بودیم، شما هم با پذیرش کفر از ما پیروی کردید و همه ما زیانمند شدیم.
«غَاوِينَ»: گمراهان (سوره های: اعراف آیه: 175، حجر آیه: 42، شعراء آیات 91 و 94).

فَانَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾
پس در حقیقت آنان در آن روز در عذاب شریک یکدیگرند. (۳۳)

تفسیر:
آنها در روز قیامت در عذاب شریکند، همان طور که در گمراهی شریک بودند. اما همان طوریکه فرموده است: «وَأَنْ يَنْفَعَكُمْ أَلْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ»، امروز هیچ چیزی سودی به حالشان ندارد. و به هر گروهی بخشی از جزا داده میشود؛ همچنان که در کفر و گمراهی در دنیا شریک و سهیم بودند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾
ما این چنین با مجرمان می کنیم. (۳۴)

تفسیر:
سنت الهی درباره کافران و بدکاران این است که کارهای بدشان را جزا میدهد و از آنان انتقام می گیرد. «كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ»: اینگونه با مجرمان رفتار میکنیم. واقعاً هم سنت عدل الهی نسبت به مجازات مجرمان یکسان است. ریشه عذاب، جرم انسان هاست.

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾
زیرا آنان چنین بودند که هر زمان به آنان میگفتند: معبودی بر حق جز الله (یگانه)، تکبر می کردند. (۳۵)

تفسیر:
بلی! زمانیکه کافران به سوی کلمه لا اله الا الله و به سوی پذیرش و تحقیق معنی این کلمه و عمل به مقتضایش فرا خوانده می شدند نافرمانی می کردند، و تکبر می کردند و خود را بزرگ می دانستند.

وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَأْرِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴿٣٦﴾
و میگفتند: آیا معبود های خود را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه ترک گوئیم؟ (۳۶)

تفسیر:
وقتی کافران به سوی توحید فرا خوانده می شدند، می گفتند: «آیا ما به خاطر گفته شاعری

دیوانه» که در خیال خویش سیر می‌کند و سخنان درهم و برهمی می‌گوید «ترک‌کننده معبودان خود باشیم؟» منظور شان از شاعر دیوانه، پیامبر است. الله تعالی در جواب آنها فرمود:

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾

(چنین نیست که آنها پنداشتند) بلکه (محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر بزرگی است که برای تعلیم و هدایت خلق عالم) با برهان روشن حق آمد و (حجت و معجزاتش) صدق پیغمبران پیشین را نیز اثبات کرد. (37)

تفسیر :

یعنی موضوع بر طبق افترای آنها نیست، «بلکه او حق را آورده» یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم، قرآنی را که مشتمل بر توحید، وعده و وعید و دیگر امور حق است، آورده، «و پیامبران را تصدیق کرده است» همچنان محمد صلی الله علیه وسلم توحید و اسلام و حق درخشان و مطالبی همانند مطالب پیامبران پیشین را آورده است. الإمام أبوحیان میفرماید: مشرکان یگانگی و رسالت را با هم انکار نموده و سخن خود را با گفته‌ی «شاعر مجنون» مخلوط کردند؛ زیرا شاعر فهم و درایتی دارا می‌باشد که به وسیله‌ی آن معانی شگفت انگیز را به نظم می‌کشد و آن را در قالب کلمات زیبا و بدیع شکل می‌دهد، ولی دیوانه چنین قدرتی را ندارد، از این رو گفته‌ی آنها خلط و هزیان است (تفسیر البحر ۳۵۷/۷).

باید گفت از فحوائی آیات متبرکه معلوم میشود که: تعالیم همه انبیا یکی است و تمام انبیا مردم را به توحید و حق دعوت می‌کردند و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نیز آنان را تصدیق می‌کرد. و در این هیچ جای شکی نیست که سزای کسانی که از روی علم و آگاهی، قرآن عظیم الشان را شعر و پیامبر را مجنون بحساب می‌آورد، به عذاب دردناک مبتلا میشود.

یادداشت:

در آیه مبارکه (36) خواندیم: «و می‌گفتند: آیا معبود های خود را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه ترک گوئیم؟» در این مورد باید گفت که: آوردن «شاعر و مجنون» با هم ضد و نقیض هستند: شاعر از روی درک و اندیشه - که زاده یعقل است- شعر می‌سراید؛ در صورتی که دیوانه از این خصوصیت محروم است.

چرا پیامبر بزرگوار اسلام را شاعر خطاب می‌کردند؟

چون سخنانش آن به قدری در قلب و روان انسان اثر گذار بود و عواطف و احساسات انسان را به خود جذب می‌کرد و می‌ربود، که گویا آهنگین ترین شعر را زمزمه می‌کند، حال آنکه گفتارش هرگز شعر نبود؛ بلکه سخنی والاتر و بالاتر از شعر؛ یعنی، کلام دلنشین و شیوای آفریدگار بود.

و نیز بدین سبب او را دیوانه می‌نامیدند؛ چون رنگی محیط شرک آلود را به خود نمی‌گرفت و در برابر عقاید خرافی جامعه، قاطعانه ایستاده بود که گمراهان، این ویژگی و خصوصیت را جنون و دیوانگی بحساب می‌آوردند، در صورتی که مهمترین ارزش کار پیامبر صلی الله علیه وسلم، همین ایستادگی در برابر کفر و شرک و خرافات بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم بمتابه خاتم الانبیا با توحیدی دور از آلودگی و خالص و نور درخشان و روشن، که همان حق است و سایر پیامبران بر آن اجماع کرده بودند، نزد مردم آمد و ابداً نه نامه اش شعر بود و نه در وجود مبارکش دیوانگی احساس می‌شد. این سخنان یاوه ی دشمنان، تقلیدی از پیشینیان مشرک بود که پیامبران خود را به شیوه های گوناگون، متهم میکردند و می‌آزردند. [فصلت/۴۳].

پس ای کافران و ای بی باوران و مشرکان به دلیل سرپیچی از حق و بی باوری به پیامبر و کتابهای آسمانی، باید کیفر سخت را - که موافق کردار زشت شماست - بچشید و بدانید که خدا به کسی ستم روا نمی دارد. [کهف/۱۹، فصلت/۴۶].

إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿۳۸﴾

شما حتماً عذاب دردناک را خواهید چشید. (۳۸)

تفسیر :

ای کافران! به یقین که شما به سبب کفر، تکذیب و ستیزه جویی خود با الله و رسولش طور قطعی از عذاب دردآور و الیم دوزخ را خواهید چشید.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۹﴾

و جز آنچه که همواره انجام می دادید، سزا داده نمی شوید. (۳۹)

تفسیر :

عذابی را که اکنون می چشید، به سبب اعمال بدی است که در دنیا انجام داده‌اید و الله تعالی بر شما هیچ ظلم روا نداشته است.

مفسر صاوی فرموده است: چون سزای بد با بدی همسان است، به عکس مکافات نیک که چند برابر است (تفسیر صاوی ۳/۳۳۷).

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿۴۰﴾

به جز بندگان مخلص الله. (۴۰)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت: در قیامت سزای متناسب و برابر برای خلاف کاران در نظر گرفته میشود، ولی برای بندگان برگزیده خدا فراتر از عملکردشان، اجر و ثواب و بخشش در نظر گرفته و اعطا می گردد.

«مُخْلِصِينَ»: باید یاد آور شد که: آنچه سبب برگزیدگی انسان نزد پروردگار متعال می گردد، همانا بندگی است. اشخاصیکه بی‌آلایش باشند، کسانی که خداوند ایشان را از

نقائص پاکیزه و و منزله کرده است و تمام هم و غم (غم و اندوه) خویش را صرف طاعت الله تعالی نموده اند. (ملاحظه شود سوره های: یوسف آیه 24، صفحه 46).

اما بندگان راستکار و مخلص و موحد الله، که در عبادت شان اخلاص مند اند، عذابی نمی بینند و در محاسبه و بازخواست جدلی ندارند، بلکه خدا از گناهان آنان در می گذرد و در مقابل عمل نیکی که انجام داده‌اند ده برابر تا هفت صد برابر پاداش دارند. آنگاه پاداش

آنها را یادآور شده و میفرماید:

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿۴۱﴾

برای آنها (بندگان مخلص) روزی معین و خاص است. (۴۱)

تفسیر :

یعنی: برای این گروه مخلص، برای آن راد مردان نیکو سرشت بامدادان و شامگاهان در بهشت روزی دارند. همان گونه که در جای دیگری از قرآن عظیم الشان میفرماید: «و

لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» (آیه 62 سوره مریم) و این روزی در نیکویی، پاکیزگی و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرر است و آن‌ها صبح و شام از آن برخوردار می‌شوند.

مفسر ابو سعود گفته است: رزق و روزی بهشتیان خصوصیت های معلوم و مشخصی دارد از قبیل شکل و صورت زیبا، طعم لذیذ و دلچسب و رایحه‌ی دل انگیز. (ابو سعود ۴/۲۶۸) و در ذیل به تعریف و تفسیر رزق اهل جنت پرداخته میفرماید:

فَوَاكِهَ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ﴿۴۲﴾

(برایشان انواع) میوه هایی [گونگون] درحالیکه مورد اکرام خواهند بود. (۴۲)

تفسیر :

فواکه: یعنی اینکه در جنت انواع مختلف میوه بوده و خوردن همه انواع میوه‌ها برای جنتیان میسر می‌باشد، در ضمن خصوصیت و مزه این میوه‌ها گوارتر این و پاکیزه‌ترین چیزی است که ایشان می‌خورند و لذیذترین چیزی است که نفس هایشان بدان میل و رغبت دارد. دیده می‌شود که برای اهل جنت هم، کامیابی مادی و هم امتیازات معنوی به وفرت و در کنار هم قرار دارد. الله تعالی نصیب ما بگرداند.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٤٣﴾

در باغ‌های پر نعمت (بهشت). (۴۳)

تفسیر :

این گروه که ابرارند، در بهشت‌های پر از نعمت جاودان و دایمی، در نشست گاهی با کرامت و به جوار خداوند رحمان و رحیم همیشه جایگزین می‌باشند.

عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٤﴾

در حالیکه بر تخت‌هایی روبه‌روی یکدیگر [تکیه زده اند،] (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سُرُرٍ»: جمع سریر، تخت‌ها. «مُتَقَابِلِينَ»: رو به روی همدیگر.

تفسیر :

ایشان به منظور انس و الفت با یک دیگر و زیادت لذتیابی از نعمت‌ها، بر تخت‌های بهشت روبروی یک دیگر قرار می‌گیرند.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ ﴿٤٥﴾

با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی‌آیند. (۴۵)

تفسیر :

بعد از ذکر خوردنی‌های اهل جنت، اشاره‌ی به نوشیدنی جنتیان نموده می‌فرماید: برای گروه ابرار در مجالس انس و خوشنودی، جام‌هایی از شراب طهور از جویبارهای جوشیده از چشمه‌ساران بهشت، از آنها پذیرایی می‌کنند.

این نعمت ماندگار نه تمام می‌شود و نه قطع می‌گردد. باید گفت: کامیابی در بهشت محدود به جهت خاصی نیست، بلکه نعمت‌ها از هر سو گرد جنتیان چرخانده می‌شود. «قدح» ظرف خالی است که هرگاه پر شود به آن «کأس» گویند و گاهی کلمه كأس گفته می‌شود ولی مراد از آن شراب است نه ظرف آن.

«مَعِينٍ»: جاری. یعنی رودخانه روان. هدف چشمه‌سار جاری شراب است که بیان‌گر فراوانی و بی‌درد سرب‌نگهداری در خمره‌ها و بی‌زحمت تهیه و خرید و فروش، و مصون از کهنگی و تباهی است (ملاحظه نماید سوره: واقعه/۱۸).

امام صاوی فرموده است: شراب بهشت این چنین توصیف شده است؛ زیرا مانند آب جوشیده از چشمه جاری است. (تفسیر صاوی ۳/۳۳۷).

ابن عباس (رض) گفته است: در قرآن هر جا «کأس» به کار رفته است منظور شراب است، و معین یعنی جاری (تفسیر طبری ۲۳/۳۴).

حسن بصری (رح) گفته است: «شراب بهشتی سپیدتر از شیر است و لذتی عجیب و بی‌مانند دارد».

بِيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ﴿٤٦﴾

شرابی که سفید و درخشنده و لذتبخش برای نوشندگان است. (۴۶)

تفسیر :

این شراب، سفید رنگ و برای مصرف‌کنندگان لذت بخش است و هر کس آن را بنوشد از آن لذت فراوانی می‌برد.

«بَيُّضَاءُ»: سفید رنگ. صفت (كَأْسٍ) است. و علما می افزایند که رنگ سفید از رنگ های بهشتی است که نشانه‌ی روشنی، زیبایی، صحت و خوشایند و دلنواز است. «لَذَّةٌ»: لذیذ. خوشگوار. این کلمه مؤنث (لَذٌ) به معنی (لذیذ) و یا اینکه مصدر است و برای مبالغه به عنوان وصف به کار رفته است.

صفت دوم (كَأْسٍ) است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن) در این هیچ جای شکی نیست که در جنت هم نعمت؛ معنوی و هم نعمت ها ولذت های جسمی مربوط به شکم و شهوت، وجود دارد.

لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ﴿٤٧﴾

شرابی که نه در آن مایه فساد عقل است نه موجب مستی می‌گردد. (٤٧)
تفسیر:

در تعریف شراب می‌فرماید که خصوصیات این شراب اینست که: چیزی که عقل آنان را ببرد و مختل کند در آن نیست و مانند شراب دنیا آنها رامست نمی‌کند.

«نه در آن غولی است» یعنی: نه آن شراب عقل هایشان را از بین برده و تباه می‌گرداند و نه از آن تکلیف و دردسری به سراغ شان می‌آید.

ابن کثیر می‌گوید: «قول صحیح از مجاهد است که مراد از (غول)، درد شکم می‌باشد». «و نه ایشان از آن به بد مستی می‌افتند» زیرا الله تعالی آفات و مضراتی (چون دردسر، مستی و دیگر آفات و امراض) را که در شراب دنیا متصور است، از شراب بهشت نفی کرده است.

ابن کثیر می‌افزاید: الله شراب جنتی را از آفاتی که در شراب دنیا است از قبیل سردرد و شکم درد و زوال عقل، پاک و منزّه کرده است. شراب بهشت طعمش مانند رنگش نیکو می‌باشد. منظور از «غَوْلٌ» گفته ابن عباس (رض) سردرد است. و قتاده گفته است: سردرد و شکم درد است. (مختصر ۱۷۹/۳).

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ ﴿٤٨﴾

در نزدشان زنان بزرگ چشم است که (جز به شوهر خود) به هیچ کس ننگرند. (٤٨)
تفسیر:

یعنی: در نزد گروه ابرار در باغ‌های پر نعمت بهشت زن های زیبا روی هستند که فقط بر همسران خویش چشم دارند و غیر آنان را نمی‌خواهند.
«عین» جمع عیناً: زنی است که چشمانی درشت و زیبا داشته باشد، نه چشمان درشت بی قواره و ناموزون.

علاوه بر عفت دارای چشمانی درشت و زیبا می‌باشند. طبری می‌فرماید: یعنی چشمانی درشت و زیبا دارند. جمع «عیناء» یعنی زن درشت چشم و زیبا و باجمال. «عین» یعنی زیباترین نوع چشم. (تفسیر طبری ۳۶/۲۳)

کلمه «بَيُّضٌ» جمع «بِیْضَه» به معنای تخم شتر مرغ است که رنگ آن سفید و درخشنده و کمی متمایل به زردی است که حیوان آن را زیر پر خود میپوشاند تا غبار آلود نشود. عرب، زنان زیبا را به آن تشبیه می‌کند.

«وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»: در کنار آنها حورالعین قرار دارند، که از روی عفت و پاکدامنی نظر خود را فقط به شوهران خود اختصاص می‌دهند، و از بس که با حیا و آزرماند دیگری را نگاه نمی‌کنند. ابن عباس (رض) گفته است: «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»: یعنی عیفانی که به غیر از شوهران خود کسی را نگاه نمی‌کنند. (مختصر ۱۷۹/۳).

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ ﴿٤٩﴾

(از شدت سفیدی) گویا آنان تخم های (شتر مرغ) هستند که (در زیر پروبال آن) پنهان شده‌اند. (٤٩)

تفسیر :

طوری‌که یاد آور شدیم الله تعالی زنان رENA و دلربای بهشتی را به تخم شتر مرغ تشبیه میکند که شتر مرغ آن را به وسیله پر خویش از باد و غبار محفوظ میدارد، زنان بهشتی مانند شتر مرغ هستند که نه دست و نه چشمی بدان افتاده است.

رنگ چهره حوران بهشتی، سپید متمایل به زردی است و این زیباترین رنگ در میان زنان است. اعراب، زنان سپید زیبا روی را به تخم های شتر مرغ تشبیه میکنند.

فَأَقْبِلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٥٠﴾

پس برخی از آنان به برخی دیگر رو کرده از [حال] یکدیگر می پرسند. (٥٠)

تفسیر :

یعنی: اهل بهشت به یک دیگر رو می‌آورند و از روزهای گذشته شان در دنیا می پرسند که چگونه خداوند متعال آنان را از عذاب نجات داد و با بهره بزرگی کرامت بخشید.

همچنان آنان دور هم نشسته و در مورد وقایع دنیا به بحث می پردازند، نعمت‌های خود را یادآور می شوند، و وضع و حال دنیا و ثمر و نتیجه‌ی ایمان را به یاد می‌آورند، و این نمایانگر عیش و عشرت کامل آن‌ها در بهشت است که فارغال در سایه ساران نعمت و لذت، به گفت و گوی هم می‌نشینند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿٥١﴾

گوینده ای از آنان می گوید: همانا من [در دنیا] هم نشینی داشتم. (٥١)

تفسیر :

یکی از جمع گروه ابرار نیکوکار که در بهشت قرار دارد می‌گوید: به راستی من در دنیا دوست و رفیقی داشتم که منکر زنده شدن بعد از مرگ بود.

«قَرِينٌ»: همنشین. دوست.

يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾

که می‌گفت: آیا تو (به روز آخرت) از باور کنندگان هستی؟ (٥٢)

تفسیر :

رفیقی که خودش از روز قیامت و زنده شدن بعد از مرگ انکار می‌کرد؛ در ضمن از من سؤال می کرد آیا شما به زنده شدن و جزاء ایمان داری؟

أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنْتَ لَمَدِينُونَ ﴿٥٣﴾

آیا زمانی که ما مردیم و به خاک و استخوان‌ها تبدیل شویم (دو باره زنده شده) سزا و جزا می بینیم؟ (٥٣)

تفسیر :

«لَمَدِينُونَ»: جمع مدین، بازخواست و بازجویی شدگان.

کفار همیشه مصروف طرح همچو سوالات بودند و می گفتند! آیا بعد از اینکه بمیریم و استخوان‌های ما پوسیده و به خاک تبدیل شود، دو باره زنده خواهیم شد، و آیا در برابر اعمال که در این دنیا انجام داده ایم، مورد محاسبه و محاکمه قرار خواهیم گرفت؟ طرح این نظریات و سوالات را آنان بر سبیل تعجب و تکذیب و دور دانستن مطرح می ساختند.

قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلَعُونَ ﴿٥٤﴾

(سپس) می‌گوید: آیا شما (جنتیان) می توانید (از حال او) خبری بگیرید؟ (٥٤)

تفسیر :

آن شخص مؤمن به برادران بهشتی خود می‌گوید: «آیا شما اطلاع دارید» که آن کافر هم اکنون کجاست؟ بیایید به اهل دوزخ سري بزیم تا آن همنشین خود را که این سخن را به من میگفت، به شما نشان دهم که در دوزخ چه جایگاهی دارد؟.

از فحواي آیه مبارکه معلوم مي شود که جنتيان مي توانند از وضع و حالات که دوزخيان در آن موقعيت دارد، اطلاع حاصل نمايند، دیده مي شود که منکرين در قعر دوزخ قرار دارند. خداوند متعال مي فرماید:

فَاطَّلَعَ فَرَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾

پس خود او به دوزخ سر مي کشد و هم نشينش را وسط دوزخ مي بيند. (٥٥)
تفسير :

اينجاست که جنتيان به جستجو رفيق کافرش مي شود، رفيق منکر ديروز دنيوي خویش را که به عذاب دردناک و آتش سوزان گرفتار است ناگهان او را در وسط جهنم مي بيند! «سَوَاءٍ»: وسط. (ملاحظه شود سوره: دخان آیه 47). اين آیه و آیات ديگري در قرآن عظيم الشان بيان گر اين واقعيت است که در قيامت قدرت ديد فوق العاده اي به جنتيان عطاء مي شود که فاصله مکاني براي ايشان چندان مطرح نيست (سوره: اعراف آیه 44) و مطالب و مقاصد هم بدون ثغور و حدود است (سوره: انبياء آیه 102، فصلت آیه 31، زخرف آیه 71، واقعه آیه 21، مرسلات آیه 42). (تفسير نور ترجمه معاني قرآن).

قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتُ لَأُزِدَنَّكَ ﴿٥٦﴾

به او گوید: قسم به الله که نزديک بود مرا (همچون خود) هلاک گرداني. (٥٦)
تفسير :

او براي رفيق کافر اش مي گوید: سوگند به الله که نزديک بود با زينت دهی باطل، مرا هم گمراه سازي و با خود به آتش دوزخ داخل نمایی.

وَأُولَا نِعْمَةً رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٥٧﴾

و هرگاه نعمت پروردگار نبود من هم به دوزخ (نزد تو) از حاضر شدگان بودم. (٥٧)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمُحْضَرِينَ»: کسانی که فرشتگان ايشان را در میان دوزخ گرد آورده اند (ملاحظه شود سوره: روم آیه 16، سبأ آیه 38، يس آیات 32 و 53 و 75، قصص آیه 61).

تفسير :

در اين آیه مبارکه مي فرماید: اگر فضل و کرم الله تعالی مرا بر ايمانم ثابت نگاه نمی داشت، اگر پروردگار با عظمت هدايت و ايمان به من رحمت و احسان نمی کرد، و یا اگر رحمت الهی بر من نمی بود و بر دين مقدس اسلام مفتخر نمی شدم، و یا هم اگر قرآن و سنت رسول الله صلي الله عليه وسلم را رهنمائي عمل خویش قرار نمی دادم، اکنون در آتش در کنار تو بوده و در عذاب دوزخ مثل تو می سوختم.
خواننده گان محترم !

در اين هيچ جاي شکی نيست که اشخاص فاسد و گمراه هميشه تلاش وسعي خویش را براي فاسد کردن ساير انسان ها به خرچ مي دهند، واقعاً فضل و مرحمت الهی است که انسان را از شر اين مفسدين نجات مي دهد. اگر يك لحظه لطف الهی بر انسان قطع شود، سقوط انسان در همچو منجلاب هاي مفسده حتمي است.

شاید هم برخي از انسانها مخلص بناير اشتباهات انسانی تا لب سقوط در منجلاب با مفسدين ندانسته و يا هم خطاء، آنان را همراهي کند، ولي مطمئن هستيم که لطف الهی آنان را از شر آنان نجات مي دهد.

در ضمن بايد ياد آور شد که: همينکه انسان از اسيب پذيري مفسدين نجات يابد، اين هم در ذات خویش يك نعمت بزرگی الهی به شمار مي رود.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَبْتَلِينَ ﴿٥٨﴾

(و از خوشحالي گوید) آیا ديگر ما را مرگی نخواهد بود؟ (٥٨)

تفسیر :

یعنی اینکه آن شخص مؤمن به گفت‌وگو با همنشینان بهشتی خود بازگشته و از روی شوق می‌گوید: «آیا ما دیگر نمی‌میریم» و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرار داریم؟! و سپاسگزاری از نعمت‌ها و کرم خدا را نیز در ضمن دارد.

إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٥٩﴾

جز همان مرگ اول (که در دنیا مردیم) و دیگر هیچ رنج و عذابی بر ما نخواهد بود؟! (۵۹)

تفسیر :

البته این کلام و استدلال شخصی مؤمن است که روی خوشحالی و شادمانی و نعمت بزرگی بهشت برین الله تعالی نصیب‌شان فرموده است می‌گویند. البته او این سخن را چنان می‌گوید تا آن همنشین کافرش در دوزخ بشنود و روحاً بر عذابش افزوده شود. «مَوْتَنَا الْأُولَىٰ»: مرگ پیشین ما. از فحواي جمله «إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ» معلوم میشود، که در جنت دیگر مرگ و نیستی در میان نیست، بر خلاف جهنم، که مجرمان در اثر عذاب می‌میرند و دوباره زنده می‌شوند.

جمله «وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» میرساند که: مؤمنان گنهکار، ابتدا به جهنم می‌روند و سپس به بهشت. زیرا عذاب پس از بهشت معنا ندارد.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾

یقیناً این کامیابی بزرگی است (که نصیب ما شده است). (۶۰)

تفسیر :

«الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»: پیروزی بزرگ. رستگاری سترگ. باید گفت که: سالم ماندن انسان در محیط‌های فاسد، کاری ممکن ولی مشکل است.

«لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» همانا نجات از دوستان بد در دنیا و عذاب دوزخ در آخرت، رستگاری بزرگ است.

بناءً کوشش و سعی به عمل اریم تا کارهای انسان در دنیا باید برای رسیدن به هدفی عالی و رستگاری بزرگ باشد و گرنه حسرت و خسارت است.

با تمام صراحت باید گفت: که ایمان به تنهایی کافی نیست، عمل لازم است.

لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿٦١﴾

برای چنین (نعمتی) عمل کنندگان باید کار کنند. (۶۱)

تفسیر :

برای اینکه مؤمن مسلمان برای نعمت کریمانه، نایل شود، باید همه تلاش، سعی و کوشش خویش را بخرچ دهد. و برای به دست آوردن چنین کامیابی بزرگ، باید عمل‌کنندگان عمل کنند زیرا تجارت سودآور این است، نه عمل برای دنیای زوال‌پذیر و ناپایدار. باید در زندگی دنیا به انجام عبادات بپردازند و کوشش نمایند تا این مراتب بلند را حاصل کنند.

مفسران می‌نویسند که: آیات شریف به داستان دو شریک اشاره می‌کند که هشت هزار درهم داشتند، یکی از آنان خداپرست بود و در تجارت و امور دنیوی کوتاه می‌آمد، و آن یکی در اندیشه‌ی افزودن مال و ثروت بود، و از شریکش جدا شد. و هر وقت خانه یا کنیز یا باغ و عقاری می‌خرید، آن را به رخ رفیق با ایمانش می‌کشید. و به وسیله کثرت مال بر او فخر فروشی میکرد، و شخص با ایمان هر وقت چنین می‌شنید به میزان آن صدقه می‌داد، تا در بهشت قصری خریداری کند. (شما می‌توانید این داستان را در تفسیر طبری ۳۸/۲۸ و مختصر ابن کثیر ۱۸۱/۳ به تفصیل ذکر شده است).

خواننده گان محترم !

بعد از ذکر حال واحوال نیکان و نعمت هاي که براي شان داده مي شود، در آیات (62 الي 74) به داستان اشرار و عذاب و آتش تهیه شده برای آنان پرداخته، تا تفاوت بين دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصه «نوح» عليه السلام و قصه «ابراهيم» عليه السلام و پند و اندرز مکنون در آن دو را برای اهل عبرت باز مي نمايد:

أَدَلِّكَ خَيْرَ نَزْلًا أَمْ شَجَرَةَ الزَّقُومِ ﴿٦٢﴾

آيا اين [بهشت جاودان پُر نعمت] براي پذيرايي بهتر است يا درخت زقوم؟ (٦٢)
تفسير :

در اين آيه مبارکه مي فرمايد: آيا پذيرايي و مهمان داري با نعمت هاي بهشت بهتر است يا با ثمر درخت زقوم که در جهنم قرار دارد؟ کدام يک بهتر و برتر است؟
ميوه ها و ثمر لذیذ، خوراک بهشتيان، و زقوم، غذای اهل آتش است. منظور از آن توبيخ کفار است.

«الزقوم»: نام درختچه بدبو و تلخ مزه اي است که در سر زمين تهامه مي رويد و شيره اي دارد که اگر به بدن انسان بخورد، ورم مي کند. (تفسير نور ترجمه معاني قرآن)
همان طوري که گفتيم: اهل دوزخ به تناول درخت بد مزه زقوم مجبور ساخته ميشوند، که آنان آنرا به سختي مي خورند، که اين همان ميهماني و ضيافت آنان مي باشد.
«نزل»: آماده کردن غذا و نوشيدني براي پذيرايي از کسي است که از مسافرت به خانه کسي مي آيد، فرق نمي کند مهمان باشد و يا غير مهمان.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾

بدون شک ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار داديم. (٦٣)
تفسير :

ما درخت زقوم را برای گمراهان و ستمکاران عقوبتي و مایه بلا و عذاب قرار داده ايم. با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ يا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده ايم که وجود آن را در دنيا انکار مي کنند.

«فِتْنَةٌ»: زحمت و محنت. رنج و عذاب. مراد اين است که دوزخيان و ادار به خوردن چنين درخت بدبو و تلخي مي شوند به جاي اينکه وسيله راحت باشد، باعث عذاب و رنج بيشتر ميگردد. ممکن است (فِتْنَةٌ) را به معني آزمایش دانست. در اين صورت اشاره به اين است که زقوم در دنيا وسيله آزمایش است، چرا که کافران گفته و ميگويند: مگر درخت در آتش ميرويد؟! (تفسير نور ترجمه معاني قرآن دکتر مصطفي خرمدل).
مفسران در تفاسير خویش نگاشته اند: وقتی کفار نام زقوم را شنيدند، گفتند: درخت چگونه در آتش ميرويد در صورتي که آتش درخت را می سوزاند؟ ابو جهل به يارانش ميگفت: آيا می دانيد زقوم چيست؟ زقوم يعني بادام زمين و خرما، آنگاه برای آنان بادام زمين و خرما آورد و ميگفت: بياييد زقوم بخوريد، اين همان زقومی است که محمد(ص) ما را از آن مي ترساند. (تفسير طبری ٤١/٢٣).

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾

آن درختي است که در قعر دوزخ مي رويد (٦٤)
تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَخْرُجُ»: بيرون مي دمد. مي رويد. «أَصْلُ»: قعر، ته.

تفسير :

طوريکه ياد آور شدیم پروردگار با عظمت در باره درخت زقوم، مي فرمايد که اين درخت در قعر دوزخ مي رويند؛ رويدن درخت زقوم در قعر دوزخ براي بي باوران آزموني است. آنان ميگويند: چگونه درخت در ميان آتش به بار مي آيد، حال آن که درخت در آتش ميسوزد؟! اما اکنون چيزهايي ميبينيم که در آتش نمي سوزد. پس براي خداوند بسيار

آسان است که در درون آتش درخت برویاند. پروردگار با عظمت ما قدرت آنرا دارد که: دو چیز ضدّ یک دیگر، یعنی سر سبزی و آتش را باهم جمع گرداند. قابل یادآوری است: شجره ی ملعونه که در سوره ی [اسراء/۶۰]. تذکر یافته همان درخت زقوم است.

اسباب نزول آیه 64:

- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: ابو جهل می گفت: این رفیق شما گمان می کند که در بین آتش دوزخ درخت است. در حالیکه آتش درخت را می سوزاند. به خدا سوگند ما زقوم را به جز خرما و مسکه نمی دانیم. چون آن ها از وجود درخت در قعر جهنم تعجب کردند. خدای عزوجل آیه «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ» (64) را نازل کرد (طبری 29398 روایت کرده مرسل و ضعیف است).

907- و از سدی به همین معنی روایت کرده است (تفسیر طبری، جلد 23، صفحه 63).

طَلَعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ (۶۵)

خوشه ها و شکوفه آن مانند سر های های شیاطین است. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«طَلَعُهَا»: طلع، شکوفه. نخستین میوه های که بر درخت ظاهر می شود (سوره های: أنعام آیه 99، شعراء آیه 148). «رُءُوسُ شَّيَاطِينِ»: نماد نهایت زشتی قیافه است که بر اساس انعکاسات ذهنی انسان ها ترسیم می گردد. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

تفسیر :

یعنی: بار و بر آن درخت، از نهایت زشتی و قباحت، به منظرکله های شیاطین میماند. زمانیکه شکل میوه چنین باشد، مطمئناً مزه و طعمش چه قدر بد خواهد بود. ابن کثیر در این مورد میفرماید: از این جهت آن را به سرهای شیاطین تشبیه کرده است (هر چند که آن میوه برای مخاطبان آشنا و شناخته شده نیست) که زشتی منظر شیاطین در نهاد انسان مستقر است. (مختصر ابن کثیر ۱۸۲/۳).

برخی از مفسرین میفرمایند که: مراد از «شیاطین» در اینجا، مارهایی هستند که بر سر خود تاجی دارند و از جمله بدشکل ترین مارها می باشند.

فَاتِهِمْ لِأَكْلُونَ مِنْهَا فَمَالَتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۶۶)

اهل دوزخ از آن درخت (خبثت) آن طور می خورند که شکم ها پر میسازند. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَالَتُونَ»: پُر کنندگان.

تفسیر :

کافران که در جهنم بسر می برند، به سبب شدت گرسنگی مجبور آند از آن تناول کنند و از آن بخورند تا شکمشان پُر می شود، و یا به خوردن از آن مجبور ساخته می شوند تا شکم هایشان از آن پر می شود پس غذا و میوه آنان (به جای روزی بهشت) این هست. و در ضمن این مجازاتی برای بحساب میاید.

در حدیث شریف آمده است: «اگر تنها یک قطره از زقوم در دریاهاى دنیا ریخته شود، زندگی تمام انسان ها خراب و مختل می شود، پس حال آنکه آن را میخورد باید چگونه باشد». (ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است).

همچنان در روایتی دیگری آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن ازوی زیرا اگر قطره ای از زقوم به دریاهاى دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل زمین تباه میگرداند پس چگونه است حال کسیکه زقوم غذای وی باشد؟».

این همه مثال های و کیفیت برای نزدیک ساختن به فکر، فهم انسانی است که مسلم به

جزییات کیف و کان آن خود الله تعالی میداند.
 بلی خداوند متعال کیفیت نوشیدنی و خوردنی اهل دوزخ را به نحوی نزدیک به فهم بشری بیان ساخت و در آیه بعدی ذکری از نوشیدنی های بعمل آورده میفرماید:
ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾
 سپس روی آن آب داغ متعفنی می نوشند. (٦٧)

تفسیر :

بعد از اینکه دوزخیان از خوردن درخت زقوم سیر می شوند، تشنگی بر آنان غلبه میکند، مخلوطی از آب بی نهایت داغ را سر می کشند و با خوراک مخلوط می گردد، و بدین ترتیب و به منظور شدت بخشیدن به عذاب آنها تلخی زقوم و حمیم جمع می شود. «لَشَوْبًا»: شوب، آلوده. آمیخته. مراد آلوده به زردابه و خونابه است. (غرض مزید معلومات مراجعه شود به سوره های: ص آیه 57، نبأ آیه 25، حاقه آیه 36).

«حَمِيمٍ»: آب داغ و جوشان. (نگا: انعام آیه 70، یونس آیه 4، حج آیه 19).
 در ضمن باید یاد آور شد که برای اجتناب از غذاهای دوزخی برای دوزخیان نه راه فراری است و نه راه طفره رفتن. دوزخیان به حدی گرسنه هستند که از بدترین غذا شکم های خود را پر می کنند.

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾

سپس بازگشت شان حتماً به سوی دوزخ است. (٦٨)

تفسیر :

باید گفت که دوزخیان مانند جنتیان دارای، خوردنی ها و آشامیدنی های میباشد، که این نوشیدنی ها و خوردنی ها، نه تنها لذیذ و خوش مزه نیستند، بلکه بد شکل و بد مزه و آزار دهنده نیز می باشد.

بعد از اینکه دوزخیان آب جوش را نوشیدن، از نوشیدن آب جوش و خوردن درخت زقوم آنان را دوباره به قعر دوزخ بر می گردانند، این بدین معنی است که دوزخیان پس از خوردن زقوم، آنان را برای نوشیدن آب جوش به محل آن وارد می سازند، و بعد از نوشیدن دوباره به دوزخ بر می گردانند.

مقاتل گفته است: حمیم در خارج از دوزخ قرار دارد، آنها را برای نوشیدن آن بیرون می برند و سپس آنها را به دوزخ بر می گردانند. و ابو سعود گفته است: زقوم و حمیم وسیله پذیرایی بوده که قبل از ورود به آتش به آنان داده میشود (ابو سعود ٢٧١/٤).
 مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد: «مَرْجِعُهُمْ»: رجوع و برگشت ایشان. مراد این است که دوزخیان برای خوردن زقوم به قعر دوزخ برده می شوند (سوره: صافات آیه 64) و برای نشان دادن آب داغ و سوزان به مکان دیگری که قرآن روشن فرموده است (رحمن آیه 44)، سپس هر کسی را به جایگاه عذابش بر می گردانند.

از فحوائی مجموع آیات مبارکه معلوم می شود که: آب جوش (حمیم) در موضعی خارج از دوزخ (جحیم) قرار دارد.
 قابل یاد دهانی می دانم که:

- دوزخیان نیز همچون بهشتیان، خوردنی و آشامیدنی دارند، اما نه تنها لذیذ و دلپسند نیست بلکه بد شکل و بد مزه و آزار دهنده است.
- برای فرار و عدم تناول از غذاهای دوزخی نه راه فراری است و نه راه عدم تناول.
- دوزخیان به قدری گرسنه هستند که از بدترین غذا شکم خود را پر می کنند.
- فکر نه کنید که: عذاب های قیامت برای کفار مقطعی باشد، بلکه دوزخ قرارگاه ابدی کفار است.

از فحواي آیه مبارکه بر مي آید طوريکه برخي از مفسران نوشته اند: «ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ» (شاید دوزخيان را برای خوراندن و نوشاندن زقوم و حميم به جایی می برند و دوباره آنها را به محلّ اول بر می گردانند).

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿٦٩﴾
چرا که آنها پدرانشان را گمراه یافتند. (٦٩)

تفسیر :

در مورد اینکه آنان چرا سزاور سزاي سخت گردیدند، همین است که آنان در حالیکه پدران خویش را گمراه یافتند، با آنها از روی تقلید - و نه از روی هیچگونه حجتی - به آنان اقتداء و از آنها پیروی نمودند.

فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾
پس با اینحال با سرعت به دنبال پدرانشان شتابان می روند. (٧٠)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَلَىٰ آثَارِهِمْ»: در راه ایشان. به دنبال آنان (سوره هاي: مائده آیه 46، کهف آیه 6). «يُهْرَعُونَ»: به شتاب رانده میشوند. به سرعت روانه می گردند. (سوره: هود آیه 78).

تفسیر :

یعنی طوريکه در آیه فوق متذکر شدیم آنها از پدران خویش با تمام شتاب پیروی کردند، مجاهد میفرماید: پیروی کردن آنها را به دویدن تشبیه کرده است، مانند آن که به سرعت به سوی چیزی می شتابد.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾
البته پیش از آنان اکثر پیشینیان (نیز) گمراه شدند. (٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَوَّلِينَ»: پیشینیان، گذشتگان.

تفسیر :

در آیه مبارکه پروردگار با عظمت به بیان این واقعیت می پردازد یعنی: پیش از کفار این امت «بیشتر پیشینیان» از امت های گذشته «گمراه شدند» بر اثر همان تقلید کورکورانه و عدم نگرش و اندیشه درست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿٧٢﴾
و به راستی ما در میان آنان هشدار دهندگانی فرستاده بودیم. (٧٢)

تفسیر :

یعنی در میان این اقوام پیامبرانی زیادی اعزام داشتیم که آنها را از عذاب برحذر می داشتند و می ترساندند، و حق را برای شان بیان می داشتند، اما این امر در آنان هیچ تأثیری بجای نگذاشت و هیچ سودی به حال شان بوجو نیامد، و به گمراهی و کج روی خویش ادامه دادند و در آن فرورفتند.

«مُنْذِرِينَ»: بیم دهندگان. مراد پیغمبرانی است که آنان را به مسؤولیت هایشان آشنا می کردند و ایشان را از فرجام شرک و کفر و بدکرداری و بیدادگری و تقلید کورکورانه از دیگران بیم می دادند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذِرِينَ ﴿٧٣﴾
پس با تأمل بنگر سرانجام بیم داده شدگان چگونه بود؟ (٧٣)

تفسیر :

یعنی ای محمد! بنگر، بیندیش و تفکر کن که انجام سرنوشت کافران، و تکذیب کنندگان

چگونه بود. آیا آنها را نابود نکردیم سرانجام شان چیزی جز آتش دوزخ نبوده و نیست. و آنها را مایه‌ی پند و عبرت و ضرب المثلی برای جهانیان شدند؟! **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿٧٤﴾**

به استثنای بندگان مخلص ما. (٧٤)

تفسیر :

اما نه آن بندگان که در عبادت خویش اخلاص ورزیدند و تنها از خداوند متعالی اطاعت نمودند، حق تعالی ایشان را به فضل و رحمتش مخصوص ساخت و به بهشتش کرامت بخشید.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (75 الي 82) به داستان و قصه «نوح علیه السلام» پرداخته میشود، طوری که می فرماید:

وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾

و به راستی نوح ما را به فریاد خواند (و ما دعای او را اجابت کردیم)، و چه خوب اجابت کننده ای هستیم. (٧٥)

تفسیر :

«لام» در آیه مبارکه «وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» مقدمه قسم است. یعنی قسم به خدا نوح به ما پناه آورد و بعد از این که قومش او را تکذیب کردند از قومش مأیوس شد از ما یاری خواست، «أَتِي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ» [قمر: 10]. «پروردگارا! من مغلوب هستم پس یاریم کن». یعنی: دعای او را به نیکوترین وجه اجابت کردیم و قومش را به وسیله طوفان هلاک گردانیدیم و ما چه نیک اجابت کننده بودیم. در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی؛ بهترین پذیرنده دعاست؛ زیرا او بهترین دوست و نیکوترین یاری کننده‌ای است.

واقعیت امر اینست که مردان الهی هیچ وخت به بن بست نمی رسند و هنگامی که کار بر آنان سخت شود و به مشکل مواجه شوند، با دعا و استمداد از پروردگار با عظمت استمداد حل مشکل می نمایند.

مفسر بزرگ جهان اسلام صاوی در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال در این سوره هفت قصه را آورده است: قصه نوح، قصه، ابراهیم، قصه اسماعیل ذبیح، قصه موسی و هارون، قصه الیاس، قصه لوط و قصه یونس. تمام این داستان ها وقصه ها رابه منظور تسلی خاطر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و برحذر داشتن افراد کافر آورده است. (تفسیر صاوی ۳/۳۴۰).

وَنَجِّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

و او و خانواده اش را از اندوه بزرگ رهایی بخشیدیم. (٧٦)
«الْكَرْبِ»: غم و اندوه (سوره های: أنعام آیه: 64، أنبياء آیه: 76).

تفسیر :

الله تعالی هم نوح علیه السلام، و خانواده اش را، یعنی هم کسانی را که از اهلش مؤمن بودند همه را از اذیت کافران و از هلاکت و تباهی (همانا غرق) شدن نجات داد. در تفسیر انوار القرآن آمده است: تعداد آنان به هشتاد نفر زن و مرد می رسید و در نتیجه به فوز و فلاح دنیا و آخرت نایل آمدند. (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی.)

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾

و [تنها] نسل او را (روی زمین) باقی گذاشتیم. (٧٧)

تفسیر :

الله تعالی به نوح علیه السلام احسان کرد و کرامت بخشید. طوریکه بعد از نابود شدن قوم نوح ذریت و نسل نوح در سرزمین باقی ماندند.
ابن عباس (رض) گفته است: تمام ساکنان کره‌ی زمین از ذریت و نسل نوح میباشند.
(البحر المحیط ۳۶۴/۷).

در التسهیل آمده است: چون بعد از این‌که مردم در طوفان غرق شدند و نوح و همراهانش در کشتی نجات یافتند، انسان‌ها از نسل سه فرزند او یعنی سام و حام و یافت متولد شدند.
(التسهیل ۱۷۲/۳).

- 1- سام: که پدر اعراب و فارس و روم است.
- 2- حام: که پدر سیاه‌پوستان است.
- 3- یافت: که پدر ترکان، اهالی خزر و یاجوج و ماجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آن‌هاست. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

دکتر مصطفی مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می‌نویسد:
«ذُرِّيَّتُهُ...»: برخی، از این آیه چنین برداشت کرده‌اند که تمام نسل بشر بعد از نوح، از دودمان او به وجود آمده و تمام نژادهای روی زمین به فرزندان وی منتهی می‌شوند. اما مؤمنان دیگری در خدمت نوح بودند، و قاعدتاً از ایشان هم فرزندان باقی مانده است (سوره: هود آیه: 40). همچنین چه بسا طوفان نوح بخش بزرگی از معموره زمین را فرا گرفته باشد (التفسیر القرآنی للقرآن) مگر در بخش‌های دیگر مردمانی نبوده‌اند و زاد و ولد نداشته‌اند؟ به هر حال، چه این باشد و چه آن، مسأله مهمی نیست.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾

و برای او در میان ملت‌های آینده یادگار و نام نیک به جا گذاشتیم. (۷۸)

تفسیر :

پروردگار سبحان و تعالی برای نوح علیه السلام در دنیا ذکر خیر و ستایش نیکویی را ماندگار ساخت؛ ذکر و یاد خیر او را تا روز قیامت پایدار کردیم یعنی: جهانیان پیوسته بر او ثنای نیک می‌گویند و برای او دعا کرده و درود و رحمت می‌فرستند و چون از او یاد کنند، می‌گویند: «سلام بر نوح» به قولی: این سلامی است از سوی خداوند متعال بر نوح. یعنی: سلام از جانب ما بر نوح در میان جهانیان باد!

«الْآخِرِينَ»: آیندگان. مراد ذکر جمیل و نام نیکو دعای خیر برای او است که بر زبان همه پیروان ادیان آسمانی جاری می‌گردد (ملاحظه شود سوره‌های: مریم آیه: 50، شعراء آیه: 84).

سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ﴿٧٩﴾

سلام و تحیت بر نوح (خدا پرست) در میان عالمیان باد. (۷۹)

تفسیر :

از جانب الله تعالی رحیم و رحمان امن و سلامتی برای نوح علیه السلام میسر است و از اینکه توسط آیندگان به بدی یاد شود محفوظ است؛ بلکه همه جهانیان او را به خوبی ستایش می‌نمایند.

«سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ...»: اگر کلمه (سَلَامٌ) خبر مبتدای محذوف (هُوَ) باشد، جمله اخباری است و معنی آن در بالا گذشت.

و اگر (سَلَامٌ) مبتدا بشمار آید، جمله انشائی و برای دعا است و معنی چنین است: درود خدا تا قیامت بر نوح باد.

«فِي الْعَالَمِينَ»: در میان همه جهانیان. مراد تا پایان عمر انسان‌ها و نهایت دنیا است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن).

خواننده گان محترم!

در قرآن عظیم الشان در آیات متعددی حضرت نوح علیه السلام بمتابه پیامبر که فضیلت

هاي خاصي خود راداشت و اينکه نمونه مقاوت بود، و زندگي آن براي پيامبر صلي الله عليه وسلم سبب دل گرمی و آرامش بوده، مطرح شده است. واقعاً هم حضرت ابراهيم عليه السلام دارايي خصوصيات خاص خود که از جمله ميتوان گفت:

- حضرت نوح عليه السلام اولين پيامبر اولوالعزم است که به عنوان شيخ الأنبياء ناميده شده است.

- نوح(ع) تنها پيامبری است که مدت رسالتش در قرآن مطرح شده است.

- سلام الله سبحانه وتعالى به نوح عليه السلام داراي خصوصيت خاصي بوده و عبارت «فِي الْعَالَمِينَ» به آن اضافه شده است.

- نوح عليه السلام پيامبری است که حتی يکي از فرزندان او همسرش با او مخالف بودند و به او ايمان نياوردند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾

به راستي ما نيكوکاران را اين گونه ثواب مي دهيم. (٨٠)

تفسير:

يعني: ما کسي را که در سخن و عملش نيكوکار، به احسان و نيكوکاری معروف و بر آن پايدار و ثابت قدم باشد، و در عبادت پروردگارشان راستکار باشند کرامت مي بخشيم.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾

به راستی او از بندگان مؤمن ما بود. (٨١)

تفسير:

درواقعيت نوح عليه السلام از بندگان راستکار و اخلاصمند خداوند بزرگ بود. نوح عليه السلام در بندگی الله تعالی مخلص بود، و ايمان و يقينش کامل بود.

در حاشيه بیضاوی گفته است: به منظور نشان دادن والای قدر و منزلت ايمان و اصالت امرش، اين اکرام و فضل را مبتنی بر احسان قرار داده و سپس احسان را مبتنی بر ايمان قرار داده است تا شکوه و اصالت امر ايمان را نمايان سازد. و دنيا را از نسل او پر کرده است، تا يادش بر سر زبان جهانيان جاويدان بماند. (شيخ زاده ١٥٧/٣).

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٨٢﴾

سپس ديگران را غرق کردیم. (٨٢)

در آیه مبارکه آمده است، آنده از کافران که به نوح عليه السلام ايمان نياوردند، تا آخرين نفر غرق کردیم. به طوری که آثار و نام و نشانی از آنان باقی نماند.

خوانندگان محترم!

بعد از ختم داستان وقصه نوح عليه السلام اينک در آیات (83 الي 113) داستان حضرت ابراهيم عليه السلام و شکستادن بتها و بحث ذبح حضرت اسماعيل عليه السلام مورد بيان قرار ميگيرد. طوريکه ميفرمايد:

وَإِنْ مِنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ ﴿٨٣﴾

و به راستي ابراهيم از پيروان نوح بود. (٨٣)

تفسير:

در آیه مبارکه ميفرمايد: همانا ابراهيم خليل از جمله افرادی است که بر سنت و روش نوح عليه السلام بودند، و طريقه، روش و آيين او را در پيش گرفت.

وي از جمله و از کساني بود که با نوح عليه السلام در دعوت به سوي الله تعالی و يگانگی وي موافقت کرد، و بصورت کل وي از جمله ياران و هواداران با وفا او به به شمار مي رفت.

شيخ ناصرالدين عبدالله بيضاوي مفسر تفسير بيضاوی ميفرمايد: «بعيد نيست که شريعت اين دو پيامبر اولوالعزم الهي در همه فروع دين، يا در غالب آن ها، نیز يکي بوده باشد».

وي ميفزايد: فاصله بين نوح و ابراهيم عليهم السلام دوهزار و ششصد و چهل سال بود. در اين فاصله دو پيامبر از جانب الله تعالى مبعوث شدند، كه عبارت بودند از «هود» و «صالح» عليهم السلام. (تفسير بيضاوي ۱۴۱/۲)

«شَيْعَةَ»:

اصل كلمه «شيعه» به معني پيروان و ياران است و هر گروهی كه بر امري گرد آمده و بر آن متفق شوند، آن ها براي آن امر «متشيع» هستند.

دكتر مصطفي خرمدل مفسر تفسير نور «ترجمه معاني قرآن» در مورد «شَيْعَةَ»: مینویسد: «شَيْعَةَ»: يعني پيرو، دنباله رو. و هدف از آن پيروی و دنباله روی، تداوم خط فكري و مكثبي است. به عبارت ديگر: انبياء، همه مبلغان يك مكتب و استادان يك دانشگاه هستند، و توحيد و عدل و تقوا و اخلاص و بسياري ديگر از كردارهاي پسندیده و خصال حميده، تغيير ناپذير و شيوه متبوع همه فرستادگان خدا بوده است.

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾

هنگامي كه با قلب سليم به پيشگاه پروردگارش آمد. (۸۴)

تفسير:

بعد از اينكه ابراهيم عليه السلام با (قلب سليم) يعني دلي پاك از هر اعتقاد باطل و اخلاق بد، با قلبی پاك و مصفا و خالص و خالی از شك و تردید به سوی الله رو آورد.

قلب سليم:

«سَلِيمٌ»: سالم. پاك از شرک. «قَلْبٍ سَلِيمٍ»: (سوره: شعراء آیه 89). طوريكه در فوق تذكر داديم «قلب سليم» عبارت از قلب است كه از شك و شرک پاك و منزه بوده، و به منظور كسب رضاي پروردگار با عظمت، براي خلقت خیر خواه باشد. ابن عباس (رض) ميفرمايد: «قلب سليم قلبی است كه به لاله الا الله گواهي دهد».

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾

وقتي كه به پدر و قوم خود گفت: چه چیزی را مي پرستيد؟ (۸۵)

تفسير:

«مَاذَا»: اين ها چه چيزند؟ سؤال، جنبه تحقير بت ها و ناپسند شمردن كار پدر را دارد. يعني بعد از اينكه حضرت ابراهيم عليه السلام با انكار و به عنوان توبيخ و سرزنش به پدرش، آزر و قومش گفت: چه مفهومی دارد كه شما اين بت ها را عبادت مي كنيد در حاليكه به شما نفع ضرري رسانده نمي توانند؟!

بدین ترتیب ابراهيم عليه السلام انكار و سرزنش خود را اعلام داشته است.

أَفْكَاً إِلَهًا دُونَ اللَّهِ تَرِيدُونَ ﴿٨٦﴾

آيا به جاي خدا معبودان دروغين را مي خواهيد. (۸۶)

تفسير:

حضرت ابراهيم عليه السلام «به پدر و قومش» سرزنش كنان و معترض گفت: آيا شما خدايان ساختگی و موهومی را عبادت مي كنيد و از عبادت پروردگاري كه جز او معبود بر حقی وجود ندارد و تنها او مستحق عبادت است رو مي گردانيد؟

شيخ قرطبی در معني «إفك» ميفرمايد كه: «افك يعني بدترين دروغ كه هرگز پايدار نيست و هميشه آشفته می باشد. (قرطبی ۹۲/۱۵).

همچنان دكتر مصطفي خرمدل مفسر تفسير نور «ترجمه معاني قرآن» مینویسد:

«إفكاً»: دروغ محض. كثيف ترين دروغ (ملاحظه شود سوره هاي: نور آیات 11 و 12، فرقان آیه 4، سبأ آیه 43، احقاف آیه 11، عنكبوت آیه 17).

«أَفْكَاً إِلَهًا»: همزه براي استفهام توبيخي است. كلمه «إفكاً» مي تواند مفعول به و كلمه «إِلَهًا» بدل، و يا اين كه (إفكاً) مفعول له و (إِلَهًا) مفعول به باشد. در صورت اخير،

معنی آیه چنین میشود: آیا محض دروغ، معبودهائی جز خدا را خواستارید؟
فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

پس گمانتان در باره پروردگار جهانیان چیست؟ (۸۷)
تفسیر:

یعنی درباره پروردگار جهانیان چه گمانی دارید؟ آیا گمان می برید وقتی غیر او را پرستش کنید، شما را بدون عذاب و کیفر رها می کند؟ طبری گفته است: یعنی ای قوم! اگر غیر خدا را پرستش کنید و در محضر او حاضر شوید، خداوند با شما چه کار می کند؟ (تفسیر طبری ۴۵/۲۳).

فَنظَرِ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ﴿٨٨﴾
 سپس نگاهی به ستارگان انداخت. (۸۸)

تفسیر:

حضرت ابرهیم علیه السلام بعد از اینکه به خاطر پرستش غیر خدا آنان را توبیخ و سرزنش کرد، خواست به آنها نشان دهد که بت های را که آنان مصروف عبادت شان است سود و زیانی رسانده نمی تواند! و خواست در خلوت آنها را بشکند. تلاش کرد و در فکر حیلۀ شد، که برای شرکت در مراسم جشن با آنها همراهی نکند. لذا مانند عادت آنها که ستاره شناس بودند به آسمان نگاه کرد، و به آنها وانمود کرد که ستاره نشان می دهد فردا مریض خواهد شد. آنگاه گفت: اگر با شما بیرون بیایم مریض خواهیم شد. این حیلۀ دروغ به شمار نمی رود، بلکه از جمله حیلۀ هایی است که برای نیل به مقصود شرعی جایز است.

طوری که میگویند: «مصلحت دروغ را جایز میدارد»، پس دروغی مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز. یا منظورش این بود از این که آنها بت را پرستش میکنند قلبش مریض است. (تفسیر قرطبی ۹۳/۱۵).

مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد «نَظَرَ نَظْرَةً...»: نگاه ابراهیم به ستارگان آسمانی، جنبه مطالعه در اسرار آفرینش بود، هر چند ایشان آن را نگاه «منجّمانه» می پنداشتند.

مفسران در باره نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان گفته اند: نگاه ابراهیم علیه السلام به ستارگان، به منظور تعظیم و تقدیس آن ها نبود چنان که قومش این کار را می کردند بلکه هدف او این بود تا با این نگاه، در آن ها این ذهنیت را إلقاء کند که او هم آنچه را که آن ها در باره ستارگان می دانند، میدانند و در امور خود بر ستارگان تکیه می کند. پس این نگاه وی صرفاً حیلۀ ای بود که او اندیشید. یا قصد وی از این کار، تأمل در کائنات و آسمان بود. چنان که قتاده میگوید: «اعراب برای شخصی که در حال تفکر است و زمانی دراز در فکر و اندیشه فرو رفته، می گویند: نظر فی النجوم: در ستارگان نگرست»، یعنی: بسیار در فکر فرو رفت.

خلاصه اینکه: نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان و این سخن وی که: «من مریضم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود داشت ولی در عین حال خواست که آن ها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا بدین وسیله بتواند نقشه خود را در مورد بتانشان به اجرا گذارد. شایان ذکر است که دروغ گفتن به منظور «توریه» و «تعریض» مباح است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «إِن فِي الْمَعَارِضِ لَمَنْدُوحَةٌ عَنِ الْكُذْبِ». «بی گمان در سخن های سربسته، گریزگاهی از دروغ است». (تفسیر انوار القرآن).

توریه چیست؟

«توریه» یعنی: این که انسان از سخن خود منظوری داشته باشد که با ظاهر کلام مخالف است. توریه به دو شرط جایز است:
 اول: این که کلمه، احتمال آن را داشته باشد.

دوم: این که ظلمي در آن صورت نگیرد. پس اگر شخصي بگوید: [لا أنام إلا علي وتد] من نمی خوابم مگر بر روی میخی. [وتد] چوبی است که به دیوار زده میشود و وسایل به آن آویزان می کنند. شخص بگوید منظورم از میخ، کوه است، این توریه درست است؛ چون کلمه احتمال آن را دارد و در آن بر کسی ظلم هم نشده است.

اگر کسی بگوید: [والله لا أنام إلا تحت السقف] سوگند به خدا که بجز زیر سقف در جایی دیگر نمی خوابم، سپس بالای سقف بخوابد و بگوید منظورم از سقف آسمان بوده است، این درست است، چون آسمان هم سقف نامیده میشود. چنان که خداوند متعال میفرماید: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا [32: انبیاء]» [و آسمان را سقفي حفاظت شده قرار داده ایم].

اگر توریه برای ستم کردن بر کسی به کار رود جایز نیست؛ مانند کسی که حقی از انسانی را بگیرد و سپس پیش قاضی برود و مظلوم گواه نداشته باشد؛ آنگاه قاضی از گیرنده حق بخواهد که سوگند بخورد که چیزی با تو نیست، و او سوگند بخورد و الله او نزد من چیزی ندارد، آن وقت قاضی به نفع او حکم کند. سپس وقتی مردم در این مورد با او حرف بزنند و بگویند که به دروغ قسم خورده ای و قسم دروغ انسان را به دوزخ می برد، چنان که پیامبر میفرماید: [مَنْ حَلَفَ عَلَيَّمِينَ صَبْرًا لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضِبَانٌ].

حیله و فریب یا کید در اسلام:

قبل از همه باید گفت که: حیله و فریب و نیرنگ و پیمان شکنی در شریعت اسلام حرام است، چنانکه الله متعال انسان فریبکار را مورد سرزنش قرار داده میفرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كَلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ» (سوره انفال 56).

یعنی: به یقین، بدترین جنبنندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی آورند، همان کسانی که با آنها پیمان بستنی؛ سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند؛ و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند.

و در حدیث صحیحی از ابو هریره رضی الله عنه آمده که گفت: «أن رسول الله صلي الله عليه وسلم مر علي صبرة من طعام. فأدخل يده فيها، فنالت أصابعه بللا. فقال: يا صاحب الطعام ما هذا؟ قال: أصابته السماء، يا رسول الله! قال: أفلا جعلته فوق الطعام حثييرا ه الناس؟ ثم قال: من غش فليس منا» صحیح الترمذی (1315). یعنی: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از کنار کوبه‌ی گندم (انباشته برای فروش) گذشت، دستش را در گندم ها فرو برد، انگشتانش خیس شد، خطاب به فروشنده فرمود: «این (تري) چیست؟» (او) گفت: ای رسول خدا! باران باریده و تر شده است، فرمود: «پس چرا آن (گندمهاي خيس) را ظاهر نکردی تا مردم ببینند؟ سپس فرمود: «هر کس اهل تقلب و فریب باشد از ما مسلمانان نیست.»

همچنان درباره خیانت و عهد شکنی فرمودند: «إِنَّ الْعَادِرَ يَنْصَبُ لَهُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَيْلًا: هَذِهِ عَدْرَةُ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ». متفق علیه (یعنی): «در روز قیامت برای هر خیانت کار و پیمان شکنی پرچم و علامت مشخصی تعیین می‌گردد (و برای مردم معلوم و مشخص می شوند) و اعلام می شود که این پیمان شکن، فلان پسر فلان است.»

و عبدالله پسر عمرو گوید: پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ حَصَلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ حَصَلَةٌ مِنَ النَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا أُوْتِمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». متفق علیه

یعنی: «چهار صفت هستند که اگر همه آن در کسی موجود باشند آن شخص منافق کامل است، و کسی که یکی از این خصلتها را داشته باشد تا وقتی که آن را ترک می نماید یک صفت منافق در او موجود است، این چهار صفت عبارتند از:

- 1- هرگاه به عنوان ایمن قرار داده شود، خیانت کند.
- 2- به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید.
- 3- هر وقت عهد و پیمانی ببندد، آن را نقض کند.
- 4- به هنگام عداوت و دشمنی از حق تجاوز کند و به دروغ و دسیسه و نسبت‌های نادرست متوسل شود.

با وجود حرام بودن مکر و خیانت و غدر در اسلام، اما فریب دادن کافر در حال جنگ جایز است، چنانکه جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید: پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «الْحَرْبُ خُدْعَةٌ» یعنی: «جنگ با کافران مشتمل بر فریب و تاکتیک می‌باشد (و با فریب و تاکتیک باید آنان را شکست داد)». بخاری (3029) و مسلم (58).

امام نووی رحمه الله گفته: «علمای اسلاف اتفاق نظر دارند که فریب کفار در جنگ هرگونه که امکان داشته باشد جایز است، مگر آنکه فریب موجب نقض پیمان یا امان شود که در اینحالت جایز نیست».

پس اسلام غدر و پیمان شکنی و خیانت را حرام گردانیده و پیمان شکستن از جمله خدعه و فریب جایز در جنگ محسوب نمی‌شود، چراکه نقض عهد و خیانت از صفات مسلمین نیست، حتی اگر پیمان را با کفار بسته باشند خود را ملتزم به اجرای عهدنامه می‌کنند مگر آنکه طرف مقابل غدر و پیمان شکنی کند.

ولی علمای اسلام فرمودند: بکار بستن حیله برای دفع ظلم و یا استیفا یا ستیلا بلندی و برتری حق، مباح است، یعنی اگر ستاندن حق جز به کمک حیله ممکن نباشد و در آن حیله ضرری متوجه دیگران نگردد، استفاده از آن مباح است. مثلاً کارمندی که در یک شرکت اشتغال داشته و اکنون صاحبان شرکت حقوق و دستمزد او را نمیدهند و حتی در فکر آن هستند که دستمزد ماهیانه اش را الغاء کنند، اگر این کارمند از طریق‌های مشروع دیگر نتواند حق خود را بستاند، برایش جایز است که از حیله برای گرفتن حقتش استفاده کند بشرطیکه دیگران از حیله او متضرر نگردند.

امام ابن قیم رحمه الله در «زادالمعاد» می‌گوید: «اگر قرار باشد کسی با دروغ گفتن به حق (پای مال شده اش) دست یابد، برای او جایز است که با نفس خود و دیگری دروغ گوید، بشرطی که آن دروغ موجب ضرر به دیگران نشود».

البته استفاده از توریه بجای دروغ بهتر است، و توریه یعنی گفتن کلامی که دو معنی داشته باشد، مخاطب از ظاهر کلام معنایی برداشت کند اما گوینده معنایی دیگری در باطن آن سخن در نظر دارد.

امام نووی در «ریاض الصالحین» باب (آنچه از دروغ رواست) می‌گوید: «بدانکه اگر چه اصل دروغ حرام است، ولی در بعضی حالات و روی شرط‌هایی رواست که در کتاب «اذکار» ذکر نمودم که فشرده آن این است که سخن وسیله ایست برای بیان مقاصد و هر مقصد نیکی که رسیدن به آن بدون گفتن دروغ ممکن باشد، دروغ گفتن در آن حرام است و اگر رسیدن به آن بدون دروغ گفتن، ممکن نباشد، دروغ جائز و رواست».

پس اگر مقصود او مباح باشد، دروغ گفتن، هم مباح است و اگر واجب باشد، دروغ گفتن، واجب است.

هرگاه مسلمانی از ظالم و ستمگری که می‌خواهد او را بکشد، یا مالش را بگیرد، پنهان شد، یا مالش را پنهان نمود و از شخصی در باره وی سؤال شد، واجب است که دروغ بگوید و آنرا مخفی بدارد.

همانطور هرگاه نزد او مالی به و دیعت نهاده شده باشد و ظالمی بخواهد که آن را بگیرد، واجب است که دروغ گفته آن را پنهان بدارد.

و محتاط تر در این موارد این است که توریه کند، و معنای توریه این است که از عبارتش مقصد صحیحی را در نظر داشته باشد که نسبت به آن دروغگو نیست، هر چند در ظاهر لفظ و نسبت به آنچه که مخاطب آن را می فهمد، دروغگو است. و هرگاه توریه را گذاشته و عبارت دروغی را ذکر نمود، در این حال حرام نمی باشد. و علماء برای روا بودن دروغ گفتن در این حال به حدیث ام کلثوم استدلال جسته اند، که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که میفرمود: کذاب کسی نیست که در میان مردم اصلاح می آورد، پس خبری را می رساند، یا خبری را می گوید.

و مسلم رحمه الله در روایتش افزوده که ام کلثوم رضی الله عنها گفت: و نشنیدم در چیزی از آنچه مردم می گویند، رخصت داده باشد، مگر در سه چیز: جنگ، و آشتی در میان مردم، و سخن مرد به همسرش و سخن همسر به شوهرش». پایان نقل قول از کتاب ریاض الصالحین.

در اینجا برای فهم بیشتر موضوع یک ماجرای قرآنی را ذکر می کنیم؛ وقتی که یوسف علیه السلام در مصر به مقام و فرمانروایی رسید، و هنگامی که یعقوب علیه السلام فرزندانش را برای آوردن آذوقه به مصر روانه کرد، یعقوب علیه السلام فرزند محبوبش بنیامین را به دیگر فرزندانش توصیه نمود که از او مراقبت کنند، فرزندان یعقوب هم به او قول دادند که از او حفاظت نمایند، وقتی که به مصر رسیدند و یوسف علیه السلام خواست که بنیامین را از چنگ بردارانش درآورد و نزد خود نگهدارد، مجبور شد که از حيله اي براي رسیدن به مقصودش استفاده کند، برای این کار او چون می دانست در شریعت یعقوب علیه السلام جریمه دزدی اینست که دزد را یکسال به بردگی بگیرند، لذا حيله اي بکار بست تا بنیامین دزد تلقی شود و بدین طریق بنیامین را از چنگ برادرانش خلاص کند و یکسال نزد خودش نگهدارد، (داستان به تفصیل اش در سوره یوسف آیات: 76-56). تذکر رفته است.

لذا یوسف علیه السلام با بکار بستن یک حيله كاري کرد که بنیامین بعنوان جریمه و سزای دزدی اسیر شود و او با اینکار برادرش بنیامین را نزد خود نگهداشت و از دست برادران حسودش نجات داد.

فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾

و با قومش گفت که من مریضم (و نتوانم به جشن عید بتان آیم). (۸۹)

تفسیر:

قابل تذکر است که گفتن این بهانه که حضرت ابراهیم علیه السلام برای قومش پیش کرد که: من مریضم هستم از جمله عذری است که؛ در آن تعریضی وجود دارد. دکتر مصطفی خرمدل مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مینویسد:

«سَقِيمٌ»: مریض «إِنِّي سَقِيمٌ»: هدف ابراهیم، مریضی روح و آزار دل از پندارگرایی و اوهم پرستی مردم، و برداشت ایشان از سخن او بیماری ظاهری بود. به این ترتیب عذر خود را از عدم شرکت در جشن سالیانه ایشان خواست.

گویا سحرگاهان غذاهائی در کنار بتها می نهادند تا متبرک شود، و خودشان از شهر بیرون می رفتند. شامگاهان از مراسم صحرا بر می گشتند و از آن خوراکی ها می خوردند.

فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿٩٠﴾

قوم از او دست کشیده برگشتند. (۹۰)

قوم ابراهیم علیه السلام او را تنها گذاشته و همه باهم به مراسم عید خود رفتند.

فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٩١﴾

پس شتابان و نهان به سوی معبود هایشان رفت و (مسخره کنان) گفت: آیا نمیخورید؟ (۹۱)

تفسیر :

«رَاغٌ»: مخفیانه و شتابان رفت. ابراهیم علیه السلام در غیاب قوم خود به سرعت و شتاب به سوی بت های قومش رفت و به گونه استهزا و تمسخر برای آن ها گفت: و به طور نهانی به سوی معبودانشان رفت «و گفت» خطاب به آن بتان از روی استهزا و تمسخر: «آیا چیزی نمی خورید؟» چرا از این غذایی که مشرکان برای شما گذاشته اند، و خود به جشن خویش رفته اند؟ نمی خورید. ابن کثیر فرموده است: بعد از این که آنها بیرون رفتند، ابراهیم به نهانی و سرعت خود را به آنها رساند. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۵/۳).

مَا لَكُمْ لَا تَنْطِفُونَ ﴿۹۲﴾

شما را چه شده است که حرف نمی زنید؟ (۹۲)

تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است که ابراهیم علیه السلام می دانست که آن ها جماداتی بیش نیستند و به سخن گفتن قادر نمی باشند.

گفت: «مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ که گپ نمی زنند، و چرا به سؤالات من جواب نمی دهید، اگر توان سخن گفتن را دارید؟

الإمام أبو حیان میفرماید: پیشنهاد خوردن و درخواست سخن گفتن را ابراهیم علیه السلام به عنوان تمسخر و استهزا مطرح کرده است؛ زیرا آنها از پرستندگان پست تر بودند؛ چون آنان به عکس بت ها هم خوراک می خوردند و هم سخن می گفتند. (البحر المحيط ۳۶۶/۷).

فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿۹۳﴾

پس با دست راست بر آنها ضربه محکم وارد کرد. (۹۳)

تفسیر :

ابراهیم علیه السلام بعد از اینکه به سوی بت ها رفت، و به تمام قوت و شدت بر سر آنان می کوفت. در مورد اینکه آنان را چر با دست راست خویش میزد، اینست که قوت و نیروی انسان در دست راست وی بیشتر و زدن با آن شدیدتر است.

امام بیضاوی میفرماید: مقید کردن آن به «یَمِينِ» برای نشان دادن زور و قدرت ابراهیم علیه السلام است؛ چون نیرومندی ابزار کار نشان دهنده عکس العمل تند و شدید است. (تفسیر بیضاوی ۱۴۲/۲).

قرطبی میفرماید: حضرت ابراهیم علیه السلام زدن را به «یَمِينِ» اختصاص داده است؛ چون دست راست قوی تر است و با آن می توان بشدت ضربه خویش را بر بت ها وارد نماید. (تفسیر قرطبی ۹۴/۱۵).

سپس ضربه ای محکم با دست راست و با توجه بر پیکر آنها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ در هم شکست) جز بت بزرگ را که تفصیل داستان آن در سوره «أنبياء» آمده است.

مصطفی خرمدل در تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد:

«رَاغَ عَلَيْهِمْ»: از بالا بر آنها فرو کوفت. «بِالْيَمِينِ»: با دست راست. با قدرت و قوت (سوره: زمر / 67). «رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا»: کلمه (ضَرْبًا) می تواند مفعول مطلق (رَاغَ) به اعتبار معنی باشد. چرا که معنی چنین است: «ضَرْبَهُمْ ضَرْبًا». یا اینکه مصدر است و در معنی اسم فاعل است: «رَاغَ عَلَيْهِمْ ضَارِبًا». و یا این که مفعول له و معنی آن چنین است: برای زدن به سراغ شان رفت.

فَأَقْبِلُوا إِلَيْهِ يَرْفُونَ ﴿۹۴﴾

پس مردم شتابان به سوی او روی آوردند. (۹۴)

تفسیر :

بعد از اینکه قوم اطلاع حاصل نمودند با عجله و شتاب و قهر و غضب، غرض گرفتن

انتقام در حالیکه یک دیگر را می زدند به سوي او آمدند، زیرا دانستند که او این کار را بر سر آن ها آورده است! وگفتند:

وای بر تو! ما آنها را می پرستیم و تو آنها را می شکنی؟ توبیخ کنان در جواب آنها گفت:

محاکمه حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعد از حضور ابراهیم علیه السلام در جمع مردم اولین سوالی که برایش مطرح کردند «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمُ» (62) (سوره الانبیاء: 62) (گفتند: آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده ای؟).

ابراهیم علیه السلام از حکمت کار گرفت، و جواب حکیمانه برای شان ارابه داشت و گفت: «قَالَ يَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (63) (الأنبياء: 63) (بلکه این [بت] بزرگشان آن [کار] را کرده است، که اگر سخن میگویند از آنان بپرسید.) با پیش کردن جواب منطقی توانست که غفلت شان را بیدار کند. در این وخت آنان در، خطاب به یک دیگر گفتند: «إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ» (64) (الأنبياء: 64) (آنان به خود آمدند) و به خویشتن گفتند: شما حقیقتاً ستمگرید.) زیرا بت ها را بدون حافظ و نگهبان رها کرده اید تا به این درد مبتلا شوند و کسی که به آن ها ایمان ندارد آنان را از بین ببرد. بعد از چند لحظه فکر شان به هوش آمد و گفتند: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هُوَ لَكُمْ بِإِذْنِ رَبِّكُمْ» (65) (الأنبياء: 65) (تو می دانستی این ها سخن نمی گویند.) تو که می دانی این ها چیزی نمی گویند چگونه ما را به سؤال از آن ها فرا می خوانی در حالیکه خود می دانی جامد و کر هستی و توان شناخت پیرامون خود را ندارند اینجا بود که حضرت ابراهیم علیه السلام از فرصت استفاده کرده گفت: «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ» (66) (الأنبياء: 66) (آیا شما چیزی را می پرستید که کمترین سود و زیانی به شما نمی رسانند و ای بر شما و وای بر چیزهایی که به جای خداوند می پرستید آیا نمی فهمید؟) چون مفتضح شدند و راه علاجی فرا رویشان نماند گفتند: «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلَهُتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ» (68) (الأنبياء: 68) (گفتند: اگر می خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.) (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ» (۹۵)

ابراهیم گفت: آیا رواست که شما چیزی به دست خود بتراشید و آن را پرستش کنید؟ (۹۵)

تفسیر:

ابراهیم علیه السلام با تمام شجاعت قوت از آنان پرسید: آیا بت هایی را عبادت می کنید که به دست خود آنها را تراشیده و خود آنها را ساخته اید؟ و چگونه چیز خود ساخته می تواند معبود باشد؟

«تَنْجُتُونَ»: می تراشید (سوره: اعراف / 74، شعراء / 149).

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (۹۶)

و حال آنکه خداوند شما را و چیزهایی را که بر سر آنها کار میکنید، آفریده است. (۹۶)

تفسیر:

شما چگونه عبادت خالق لایزال را ترک میکنید و مخلوق را پرستش میکنید؛ در حالیکه که خداوند عز و جل خود شما و عمل شما و تمام موجودات و همه چیز را هستی بخشیده است.

ابن جوزی گفته است: به نظر بعضی از مفسران (ما) مصدری است، پس یعنی خدا شما و اعمال شما را خلق کرده است و به نظر آنها این آیه در مورد خلق اعمال انسان اساس و قاعده به شمار می آید. و به نظر بعضی (ما) موصول است و به معنی «الذی» است، پس یعنی شما و بت هایی را که ساخته اید خلق کرده است. و این دیدگاه به سیاق کلام مناسب تر و در اتمام حجت بر بت پرستان قوی تر است. (التسهیل ۱۷۳/۳).

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْفُوهُ فِي الْجَحِيمِ (۹۷)

گفتند: برای او چهار دیوار بزرگی (مانند کوره) بسازید و او را در جهنمی از آتش بیفکنید! (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بُيُوتًا»: ساختمان (ملاحظه شود سوره های: توبه / 109 و 110، نحل / 26، کهف / 21). در اینجا مراد چهار دیواری است. «الْجَحِيمِ»: آتش عظیم و سوزان و وشعله گر، در ضمن «الْجَحِيمِ»: یکی از نام های دوزخ است.

تفسیر:

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام آنان را با دلیل و منطق قوی مغلوب ساخت، قوم ابراهیم علیه السلام عرض مجازات وی به مشوره پرداختند، در نتیجه به این فیصله رسیدند که او را در آتش به سوزاند، بناءً آتش دانی از سنگ ساختند و آن را از هیزم پرکردند آنگاه هیزم را آتش زدند، و حضرت ابراهیم را در آتش انداختند.

ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می‌شود:

طوری که در فوق یادآور شدیم بعد از پایان محاکمه، خواستند بعنوان عتاب و جزا او را بسوزانند. اما درین فکر می‌کردند که چگونه؟ ایشان مقرر کردند و لازم دانستند که در آتش شعله ور سوزان انداخته شود تا باعث تسکین آلام ایشان گردد. از اینجا و آنجا شروع به جمع آوری هیزم نمودند تا آن‌ها را آتش زده، ابراهیم علیه السلام را فدای خدایان خود نمایند تا آنجا که عده از زنان مریض نیز نذر می‌کردند اگر شفا یابند به جمع آوری هیزم بپردازند. بعد از جمع آوری هیزم های زیاد آن‌ها را آتش زدند، چون آتش برافروخت ابراهیم (علیه السلام) را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد «يُنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ (69) [الأنبياء: 69] (ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم). بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر الله متعال) آن چنان سرد گردید که ابراهیم علیه السلام در بحبوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، از: شیخ علی صابونی).

فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ (۹۸)

نمرودیان قصد مکر و ستمش کردند ما هم آنان را خوار و نابود ساختیم (و آتش را بر او گلستان کردیم). (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَيْدًا»: «کید»: نیرنگ. چاره اندیشی. در اینجا طرح نابودی ابراهیم علیه السلام و نقشه برچیدن اثرات تبلیغ قولی و عملی او مراد است. «الْأَسْفَلِينَ»: پستان و خواران. به زیر افتادگان و شکست خوردگان.

تفسیر:

طوری که در آیه فوق تذکر یافت: قوم ابراهیم علیه السلام برای کشتن ابراهیم علیه السلام حيله و نیرنگ به کار برند، ولی ما او را از آتش نجات دادیم، آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتی بخش شد و کمترین تأثیر سوئی هم در او نکرد. و آن را به صورت مرد سالم در آوردیم اما خداوند متعال آنان را خوار و زیانمند ساخت؛ چون نیرنگشان در مورد ابراهیم علیه السلام اجراکارگر نشد.

مناظره حضرت ابراهیم علیه السلام و نمرود:

ابراهیم علیه السلام در زمانی زندگی میکرد که: مردم در اوج گمراهی و شرک اعتقادی بسر می‌بردند. در زمان او پادشاهی جبار و متمرّد، که ادعای ربوبیت را داشت ظهور کرده و یکی از چهار پادشاه مشهور جهان آن وقت بود. زیرا گفته‌اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو کافر) همه‌ی دنیا را در تسخیر خویش داشتند، مسلمانان ذوالقرنین و

حضرت سلیمان علیه السلام پسر داؤود و از کافران نمرود و بختنصر بوده اند، غیر از این چهار نفر کسی همه دنیا را فتح نکرده است، بلکه کشوری یا چند کشور را در اختیار داشته‌اند مانند فرعون که فرمانروای سرزمین مصر بود.

مؤرخین می‌نویسند: نمرود 400 سال حکمرانی کرد طی این مدت اهل طغیان و جبروت تکبر و سرکشی بود ادعای خدایی داشت با حضرت ابراهیم علیه السلام به مناظره پرداخت چون ابراهیم علیه السلام بر او وارد شد پرسید:

خدای تو کیست؟

آیا غیر از من خدایی داری؟
حضرت ابراهیم خلیل الله در کلامی برگرفته از ایمان و منطق به او جواب داد و گفت: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» (البقرة: 258) (پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند.) او پروردگار قادری است که می‌تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را می‌میراند بعد او را زنده می‌کند پس زنده کردن و میراندن، از مظاهر قدرت الله تعالی است. نمرود به شنیدن این سخن بعد از تمسخر بر او خندید و گفت: «أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ» (البقرة: 258) (او گفت: منم زنده می‌گردانم و می‌میرانم.) یعنی آنچه را خدای تو میتواند انجام دهد منم قادر بر انجام آن می‌باشم. ابراهیم علیه السلام گفت: چطور؟ فوراً به نهبان امر داد دو زندانی بی‌آوردند که هر دو محکوم به اعدام بودند دستور داد سر یکی را از تن جدا کردند و دیگری را آزاد کرد، او به این عمل حماقت خویش میخواست درمقابل خدا و قدرت او ابراهیم علیه السلام قدرت نمایی کند و احیاء و اماتة را که هر دو جزو صفات ویژه خالق اند به خود نسبت دهد.

چون ابراهیم علیه السلام بی‌عقلی و حقارت او را دید متوجه امر دیگری شد که اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجاجت در آن نبود گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» (البقرة: 258) (الله تعالی آفتاب را از مشرق بر می‌آورد تو آن را از مغرب در آور.) با این حجت و دلیل او را مبهوت کرد، زیرا اگر خدا است باید توان ایجاد تغییر در نظام آفرینش را داشته باشد و مسیر طلوع و غروب آفتاب را بتواند تغییر دهد. و این چنین حق پیروز و باطل شکست خورد.

سدی «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، می‌فرماید: این مناظره بین ابراهیم و نمرود در روز خروجش از آتش بوده است. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، از: شیخ علی صابونی).

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٩٩﴾

و [ابراهیم] گفت من رونده به سوی پروردگارم هستم، او مرا راهنمایی خواهد کرد. (۹۹) تفسیر:

ابراهیم علیه السلام، بعد از اینکه الله تعالی او را از آتش و نیرنگ آنها نجات داد، از میان قوم خود هجرت کرد قوم که کفر به خدای سبحان و تکذیب پیامبرانش علیه السلام، کردند، یعنی گفت: من از شهر خود کوچ و هجرت از وطن کافران به وطنی که به عبادت و طاعت او تعالی پرداخته بتوانم یعنی به جایی هجرت می‌کنم که خدای من مرا به هجرت به سوی آن فرمان داده و آن سرزمین شام، وی آنها را (کافران) را به حال خود رها کرد.

مقاتل گفته است: ابراهیم علیه السلام اولین انسانی بود که با سارا به سرزمین شام کوچ کرد. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۵).

این آیه دلیل بر وجوب هجرت از جایی است که انسان مؤمن به برپا داشتن شعار دین خود در آنجا قادر نیست.

این آیه به مشروعیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام دلالت دارد؛ البته آنگاه که شخص مؤمن توان انجام عبادت الله تعالی را نداشته باشد.

داستان مهاجرت ابراهیم علیه السلام به مصر:

بعد از اینکه قحطي و خشک سالی سراسر شام و فلسطین را فرا گرفت. ابراهیم علیه السلام با همسرش سارا که زنی بسیار صاحب حسن و جمال بود به مصر هجرت کرد، یکی از جاسوسان بدسرشت به پادشاه ستمگر مصر خبر داد که مردی آمده و زنی آن چنانی همراه دارد، این پادشاه یکی از امرای عرب به نام سنان پسر علوان بود عادتش بر این بود هرگاه می‌شنید که مردی زیبا همراه دارد آن را از او غصب میکرد چون ابراهیم علیه السلام وارد مصر گردید، این ستمگر خواست سارا را از او بدست آورده و مورد تجاوز قرار دهد این بود که ابراهیم علیه السلام را به نزد خود فراخواند و پرسید: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: خواهرم است و منظورش خواهر دینی بود «**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**» [الحجرات: 10]. (فقط مؤمنان برادران همدیگرند.) ابراهیم را از نزد خود بیرون کرد چون به نزد سارا برگشت گفت: اگر این ستمگر بفهمد تو همسر من هستی تو را از من می‌گیرد لذا اگر از تو سؤال کرد تو خواهر دینی من هستی چون در روی زمین غیر از من و شما مسلمانی وجود ندارد، پادشاه ستمگر دنبال او شخصی فرستاد چون او را نزد پادشاه بردند و بر او وارد گردید مفتون زیبایی او شد در مورد ابراهیم علیه السلام از او سؤال کرد گفت: من خواهر او هستم پادشاه ستمگر نسبت به او قصد بدی داشت به سویی او دست دراز کرد که او را به طرف خود جذب کند دستش از حرکت بایستاد و دچار اضطراب چنانی شد که نزدیک بود از شدت ترس بمیرد. گفت: از خدا بخواه مرا شفا دهد کاری به شما ندارم و زیبایی به تو نمی‌رسانم. سارا دعا کرد شفا یافت چون به حالت قبلی برگشت دوباره قصد تجاوز و تعدی نمود، برای بار دوم دستش خشک و بی حرکت شد دوباره از او خواست از خدا دعا کند خوب شود برایش دعا کرد شفا یافت، پادشاه به سویی نگهبانان در بانگ بر آورد که این شیطان است که به نزد من آورده‌اید نه انسان. دستور داد او را آزاد کنند و کنیزی به او بخشید. که نامش هاجر بود. وقتی سارا را نزد پادشاه بردند ابراهیم به اقامه نماز و راز و نیاز با خدا مشغول گردید و از خدا خواست شر ستمگری از همسرش دفع کند چون برگشت ابراهیم علیه السلام با اشاره‌ی دست پرسید چه بر سرش آمده؟ گفت: خداوند شر و فتنه ستمگر را از من دفع کرد و هاجر را به کنیزی من در آورد. (داستان را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.) حضرت ابو هریره گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ملت عرب)، که خداوند به عنوان احترام خلیلش (ابراهیم علیه السلام) او را از شر پادشاه ستمگر حفظ نمود. (ملاحظه شود رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰۰﴾

پروردگارا! مرا (فرزندی) که از صالحان باشد عطا کن. (۱۰۰)

تفسیر:

«الصَّالِحِينَ»: شایستگان (ملاحظه شود سوره‌های: انبیاء / 72 و 86).
«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ»: بعد از آن ابراهیم علیه السلام به حضور پروردگارش دعا کرد پروردگارا! فرزندی از صالحان به من عطا فرما که در غربت انیس و همدم باشد. که مرا بر انجام طاعتت یاری کند و به جای قومم، در غربت مونس باشد.
پروردگارا! فرزند صالحی عطا فرما تا علم و دعوت را از وی به ارث برد.
ابن کثیر گفته است: منظورش فرزندی مطیع بود که جانشین قوم و عشیرتش بشوند که آنها را ترک گفته بود (ابن کثیر ۱۸۶/۳).

فَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿۱۰۱﴾

پس او را به پسری بردبار مژده دادیم. (۱۰۱)

تفسیر :

خداوند متعال دعای ابراهیم علیه السلام را قبول و استجابت کرد. او را به پسری برد بار مژده داد، فرزندی که بزرگ می شود و در بزرگی حلیم و بردبار می گردد. طوری که یاد آور شدیم حضرت ابراهیم علیه السلام به فرزند پسری مژده داده شد که در خورد سالی هوشیار و در همه امورش با برکت بود.

مفسر ابو سعود فرموده است: بدین وسیله خدا سه مژده را به او داده است: مژده داد که پسر است و به سن رشد میرسد و با حلم و حوصله خواهد بود؛ چون صغیر به «حلم» متصف نمیشود. چه حلمی با حلم او برابری میکند که وقتی پدرش به او پیشنهاد ذبح و قربانی شدن کرد، گفت: «پدر جان! آنچه را به تو امر می شود انجام بده، به خواست خدا مرا از شکیباییان خواهی یافت» (تفسیر ابو سعود ۲۷۳/۴). و جمهور مفسران بر این نظرند پسری که مژدهی تولدش داده شد عبارت بود از «اسماعیل»؛ چون خدا بعد از خاتمهی قصهی ذبیح فرموده است: «وَبَشِّرْنَا هُؤُلاَئِكَ بِأَنزَالِ الْوَعْدِ لَكَ مِنْ رَبِّكَ وَأَنْتَ صَادِقٌ» و مژدهی تولد اسحاق را به او دادیم که پیامبری از صالحان خواهد بود. پس این بیان نشان می دهد که ذبیح، اسماعیل است. (در کتاب «النبوة و الأنبياء» از مؤلف تفصیل و دلیل موضوع را در صفحه ۷۳ بخوانید و به این کثیر ۱۸۶/۳ مراجعه کنید که حاوی بحثی لطیف است).

ابن کثیر میفرماید: «این فرزند، اسماعیل علیه السلام است زیرا او اولین پسری است که ابراهیم علیه السلام به آن مژده داده شد و او (به اتفاق مسلمین و اهل کتاب) از اسحاق بزرگتر است بلکه در نص کتاب شان است که ابراهیم علیه السلام در زمان تولد اسماعیل علیه السلام، هشتادوشش سال و در زمان تولد اسحاق نودونه سال داشت». (تفسیر انوار القرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

اسماعیل علیه السلام :

بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام همراه همسرش سارا و کنیزش هاجر از مصر به فلسطین مهاجرت کرد. چون سارا عقیم بود و از تنهایی و بی فرزندی شوهرش ابراهیم علیه السلام رنج می برد و خود نیز به عمری رسیده بود که انتظار حاملگی نداشت زیرا عمرش از هفتاد تجاوز کرده بود. سارا کنیز خود را به ابراهیم علیه السلام بخشید و از او خواست بر او وارد شود شاید خداوند فرزندی به او عنایت کند که در دوران پیری کمک و معین پدر باشد، ابراهیم علیه السلام تسلیم نظر او شد و چون با هاجر ازدواج کرد، فرزند زیبایی برای او به دنیا آورد که همان اسماعیل علیه السلام است و رسول الله صلی الله علیه و سلم از سلاله پاک او می باشد. بعد از پیدا شدن این فرزند درون و روان ابراهیم آسوده گشت زیرا به عمر ۸۶ سالگی رسیده بود.

**فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى
قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۰۲﴾**

تفسیر :

هنگامی که (فرزندش) در کار و کوشش به سنی رسید که می توانست با او بایستد، (پدر) گفت: فرزندم! من در خواب دیده ام که من تو را ذبح می کنم، پس بنگر که چه می بینی و نظرت چیست [اسماعیل علیه السلام] گفت پدر جان آنچه فرمانت داده اند، انجام بده، که به زودی مرا به خواست خداوند، از شکیباییان خواهی یافت. (۱۰۲)

بعد از اینکه اسماعیل علیه السلام به سن و سالی رسید که توانمندی کار و بار را با پدر خویش دارد، یعنی اینکه اسماعیل جوان شد، و کمک رسان پدر خویش گردید، مفسران گفته اند: یعنی به سن سیزده سالگی رسید پدرش برای او گفت: «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي

الْمَنَامِ أَنِّي أَدْبَحُكَ»: از جانب پروردگاره خواب دیدم و مرا به ذبح تو مأمور ساخته است.

ابن عباس (رض) میفرماید: رؤیای پیامبران وحی است و این ایه را خواند. و محمد بن کعب گفته است: در حال خواب و بیداری از جانب خدا به پیامبران وحی می‌آمد؛ زیرا چشمان پیامبران به خواب می‌رود اما قلوب آنها به خواب نمی‌رود. (تفسیر قرطبی ۱۵/۱۰۲).

«فَأَنْظُرْ مَاذَا تَرَى»: رأی تو در این باره چیست؟ ابن کثیر میفرماید: از این جهت پسرش را با خبر کرد که کار بر او آسان تر باشد و صبر و حوصله و عزم و اراده‌اش را در مورد اطاعت از فرمان الله بیازماید. (مختصر ۳/۱۸۶).

اگر سؤال بعمل آید: که چرا در مورد امری که از جانب الله تعالی قطعی است، با او مشاوره کرد؟ در جواب باید گفت: حضرت ابراهیم علیه السلام با اسماعیل علیه السلام مشاوره نکرد که به نظر او عمل کند، بلکه به این منظور با او مشاوره کرد که او را از خواب خود مطلع بسازد، و به او ثبات قلب بدهد و او را بر صبر و شکیبایی استوار کند و به او قوت قلب بدهد. از این رو به نیکوترین وجه به او جواب داد:

«قَالَ يَا أَبَتِ إِفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»: اسماعیل گفت: پدر جان! فرمان الله را در مورد ذبح عملی کن، «ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت» بر ذبح، یا بر قضای پروردگار متعال. و این جواب انسانی است که تحمل و صبر و امتثال امر و رضایت به قضای خدا به او عطا شده است.

مفسرین میفرمایند که ابراهیم علیه السلام در شب «تروییه» در خواب دید که گوینده‌ای به وی می‌گوید: «الله تعالی تو را به ذبح فرزندت فرمان می‌دهد».

زمانی که صبح شد، در این فکر فرو رفت که آیا این خواب از جانب الله تعالی است، یا از سوی شیطان؟

باز چون شب فرا رسید، بار دیگر خوابی مانند آن دید، در این هنگام متیقن شد که آن خواب از جانب خدای سبحان و تعالی است. سپس در شب سوم نیز خوابی مانند آن دید پس در این هنگام بر ذبح فرزندش مصمم گشت. بدین جهت، این ایام سه‌گانه را ایام «تروییه»، «عرفه» و «نحر» یعنی: «تفکر»، «شناخت» و «قربانی» نامیدند.

البته فرزندی که ابراهیم علیه السلام به ذبح آن مأمور شد، اسماعیل علیه السلام است زیرا بشارت به پسری حلیم، مربوط به وی می‌باشد و بیان ذبح وی نیز به دنبال این بشارت آمده است، سپس بعد از بیان اینهاست که در آیه (112) بشارت به تولد اسحاق مطرح می‌شود. همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند، ذبیح اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق، این است که در تورات آمده است: «ای ابراهیم! فرزند آغازین یکدانه خود اسحاق را ذبح کن». در حالی که اسحاق فرزند آغازین ابراهیم علیه السلام و فرزند یکدانه وی نیز نبود بلکه فرزند آغازین و یکدانه وی اسماعیل بود پس ملاحظه میشود که کلمه «اسحاق» از افزوده‌های اهل کتاب و تحریف‌های آنان است. و چون ابراهیم علیه السلام فرزندش را برای ذبح آماده کرد و از خدای خویش اطاعت نمود، حق تعالی به وی فرزند دیگری نیز ارزانی کرد که همان اسحاق علیه السلام است. (تفسیر انوار القرآن).

ابن کثیر میفرماید: «گروهی از اهل علم برآنند که ذبیح اسحاق علیه السلام است... اما من گمان نمی‌کنم که این برداشت، جز از منابع علمای اهل کتاب، از جای دیگری نشأت گرفته باشد... زیرا یهودیان با اعراب بر سر این فضل که پدرشان اسماعیل علیه السلام ذبیح خدا باشد، حسد ورزیدند لذا در تورات دست برده و کلمه اسحاق را بدان افزودند، همان گونه که در روایات تاریخی و حتی در بعضی از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز دست بردند تا بدانجا که این‌گونه برداشت میان بعضی از صحابه نیز سرایت کرد.

همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند: ذبیح، اسماعیل است، این فرموده رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است: «انا ابن الذبیحین: من فرزند دو ذبیح هستم». که یکی از آن‌ها جدشان اسماعیل علیه السلام و دیگری پدرشان عبدالله است؛ زیرا عبدالمطلب نذر کرده بود که چنانچه خداوند متعال برایش حفر چاه زمزم را آسان سازد، یا فرزندان او را به ده تن برساند، یکی از فرزندان را قربانی نماید. پس چون خداوند کار حفر زمزم را بر وی آسان ساخت، میان فرزندانش فرعه انداخت که یکی از آن‌ها را ذبح کند و فرعه به نام عبدالله برآمد. سر انجام به جای ذبح عبدالله، صد شتر فدیة داد.

فَلَمَّا أَسْلَمًا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٣﴾

پس چون (پدر و پسر) هردو (به امر الله) گردن نهادند و (ابراهیم) فرزندش را به پیشانی بر زمین خواباند. (۱۰۳)

تفسیر:

زمانیکه ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هردو «أَسْلَمًا»: تسلیم قضا و قدر الهی شدند و فرمان الله را پذیرفتند، و ابراهیم فرزند خود اسماعیل را بر جبینش بر زمین خواباند تا ذبح کند؛ «و تَلَّهُ لِلْجَبِينِ» یعنی او را روی شکم خواباند. یعنی: ابراهیم، اسماعیل علیهم السلام را بر پیشانی اش به خاک خواند تا در هنگام ذبح چهره اش را نبیند که مبادا قلبش بر فرزند دلبندهش به رقت آید. یادآور می‌شویم؛ محلی که ابراهیم علیه السلام خواست تا فرزندش را در آن ذبح کند، قربانگاه منی در محل رمی جمرات بود. به قولی: این محل در شام بود. (تفسیر انوار القرآن).

وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿١٠٤﴾

و او را نداء کردیم که ای ابراهیم! (۱۰۴)

تفسیر:

خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را در آن حالت هولناک و بزرگ مخاطب قرار داد و ندایش کرد: ای ابراهیم! مأموریت خود را انجام دادی و با خواباندن فرزندت برای ذبح مقصود رؤیایت حاصل شد.

روایت شده است که چندین بار کارد را به تندی بر گلویش کشید اما آن را نبرد. امام صاوی میفرماید: حکمت این امر عبارت است از این‌که الله تعالی ابراهیم علیه السلام را به عنوان دوست برگرفت، پس وقتی از خدا تمنای فرزند کرد و خدا فرزند را به او عطا کرد، فرزند مورد علاقه و محبت ابراهیم علیه السلام قرار گرفت، آنگاه الله فرمان ذبح فرزند محبوبش را داد، تا پاکی و صفای دوستیش نمایان شود. لذا ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را به جا آورد و محبت خدا را بر محبت فرزند ترجیح داد.

ابن عباس (رض) گفته است: وقتی ابراهیم علیه السلام قصد ذبح پسرش را کرد و او را خواباند، پسر گفت: پدر جان! دست و پایم را ببند تا مضطرب نشوم و دست و پا نزنم، و لباس‌هایت را جمع کن تا به خون من آغشته نشوند و مادرم آن را نبیند و افسرده خاطر شود. و تیغ را تیز کن و به سرعت آن را بر گلویم بکش تا مرگ بر من آسان شود، و وقتی نزد مادرم بازگشتی سلام من را به او برسان، و اگر خواستی می‌توانی لباس مرا به او بدهی که شاید مایه‌ی تسلی خاطرش شود. ابراهیم علیه السلام گفت: فرزند دلبندم! در مورد اجرای فرمان خدا چه نیکو پآوری می‌باشی! (تفسیر صاوی ۳/۳۴۳).

قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾

خوابت را تحقق دادی [و فرمان پروردگارت را اجرا کردی]، به راستی ما نیکوکاران را این‌گونه پاداش می‌دهیم [که نیت پاک و خالص‌شان را به جای عمل می‌پذیریم].

(۱۰۵)

تفسیر:

ای ابراهیم! به راستی که آنچه را پروردگار متعال به تو در خواب فرمان داده بود انجام دادی.

ای ابراهیم! رویای خود را راست ساختی و آن را به حقیقت و راستی پیوستی. خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به صرف عزمش بر ذبح فرزندش هرچند که او را ذبح نکرد راست کننده رویایش معرفی کرد زیرا او تمام مقدمات کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه را که در امکان وی بود، در این راستا انجام داد. (تفسیر انوار القرآن).

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿١٠٦﴾

به یقین این همان آزمایش روشن بود. (۱۰۶)

تفسیر:

در حقیقت چنین امری فرمان الهی بر ابراهیم علیه السلام به ذبح فرزندش امتحان و آزمایشی سخت و آشکار بود، چنانکه جز صاحبان عزم به انجام چنین کاری استقامت نمی‌کنند.

وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾

و ما اسماعیل را در برابر قربانی بزرگی [از ذبح شدن] رهانیدیم (۱۰۷)

تفسیر:

خداوند متعال به عوض اسماعیل علیه السلام گوسفند قوچ بزرگی را فدیه داد تا ابراهیم علیه السلام آن را به جای فرزندش ذبح کند و در نتیجه این امر از جمله سنت‌های مؤکد در عید قربان شد.

ابن عباس (رض) میفرماید: قوچی بزرگ که چهل سال در بهشت چریده بود. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۷/۳).

قابل یاد آوری است: که نزد جمهور علماء قربانی برای واجد شرایط آن سنت است اما ابو حنیفه (رح) میگوید: «قربانی بر اشخاص مقیم متمکن از اهالی شهرها واجب است و بر مسافر واجب نیست». همچنین احناف با این آیه بر اثبات این حکم استدلال کرده‌اند که: اگر کسی نذر کرد که فرزندش را ذبح کند، بر وی ذبح گوسفندی لازم می‌شود.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٠٨﴾

و در میان آیندگان برای او [نام نیک] به جا گذاشتیم. (۱۰۸)

تفسیر:

یعنی: برای ابراهیم علیه السلام در میان اُمتهایی که پس از وی می‌آیند، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم.

سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿١٠٩﴾

درود و سلام بر ابراهیم باد! (۱۰۹)

تفسیر:

تحفه مبارک، سلامتی از همه آفات و امان از هر ترسناکی نثار ابراهیم علیه السلام باد که خلیل خداوند رحمان بود.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾

ما نیکوان را این چنین پاداش نیکو می‌دهیم. (۱۱۰)

تفسیر:

همانطوریکه خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را به خاطر حسن پذیرش فرمانش پاداش عطا کرد، به همه بندگان که دستورش را به وجه نیکو بپذیرند پاداش نیکو عطا می‌نماید.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾

بی تردید او (ابراهیم) از بندگان مؤمن ما بود (۱۱۱)

تفسیر :

واقعا هم ابراهیم علیه السلام از بندگان راستکار و اخلاصمند خداوند متعال؛ از بندگان که به گونه شایسته از او تعالی اطاعت کردند.

سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام:

ابراهیم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح می رسد. فاصله بین او و نوح بیشتر از هزار سال است، این نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذکر کرده اند، اما در قرآن کریم آمده که اسم پدرش آزر بوده که این یکی، قول صحیح و معتمد می باشد، زیرا به عقیده مسلمانان تحریف به تورات و انجیل راه یافته و نمی توان بر تمامی منقولات آن ها اعتماد کرد.

لیکن جای تعجب است که بعضی از مفسرین به اعتماد بر منقولات این مؤرخین نام پدر ابراهیم را تارح ذکر کرده و گفته اند: آزر کاکای او بوده است آنچه ایشان را وادار به این سخن کرده اینکه: حضرت ابراهیم ابو الأنبیاء بوده و پسندیده نیست فردی همچو او از پدری مشرک دنیا آمده باشد، اما این مسئله هیچ خللی در قدر و منزلت او ایجاد نمی کند، چون هدایت بدست خداست هر که را بخواهد هدایت و هرکس را بخواهد گمراه می کند. همسر فرعون مؤمن بود اما پسر نوح کافر از دنیا رفت و این امر منجر به تنقیص قدر انبیاء نشد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم تصریح فرموده که: پدر ابراهیم علیه السلام آزر بوده است.

در حدیث بخاری منقول از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است:

«حضرت ابراهیم علیه السلام در روز قیامت پدر خود (آزر) را ملاقات میکند در حالیکه غبار و سیاهی صورت او را پوشانیده، ابراهیم به او میگوید: نگفتم: مرا نافرمانی نکن؟ میگوید که: امروز تو را نافرمانی نمی کنم. ابراهیم گوید: خدایا تو وعده داده بودی در روز قیامت مرا شرمنده نکنی و چه شرمندگی از این شرم آورتر است که پدرم دور از رحمت تو باشد؟ خداوند گوید: من بهشت را بر کافرین حرام کرده ام. سپس به ابراهیم گوید: به زیر پاهایت بنگر.

نگاه می کند جنازه خون آلودی مشاهده میکند که در آتش انداخته میشود» (رجوع کنید به صحیح البخاری). این حدیث صریح است در اینکه اسم پدر ابراهیم آزر بوده است و این مطلبی صحیح است که باید آن را بپذیریم.

مفسران کثیر (رح) میفرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ اتَّخِذْ أَسْمَاءَ الْهَيْهَاتَهُ» [الأنعام: 74]. (و بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت های را به خدایی می گیری.)

این آیه به صراحت نام پدر ابراهیم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس (رض) بر این هستند که نام پدرش تارح و به گفته تورات تاریخ بوده، و گفته اند: لقب بتی که آزر پرستش می کرد تارح بوده است. ابن جریر طبری گوید: قول اصح اینکه اسم پدرش آزر بوده و احتمال دارد دو اسم بنام آزر و تارح یا یک نام و یک لقب داشته است و الله اعلم. (البدایة والنهایة جلد 1 صفحه 142).

کنیه ابراهیم علیه السلام:

ابن عساکر به نقل از عکرمه گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود. گویم: این کنیه را از آنجا به او داده اند که مهمانان بسیار به خانه او می آمدند و هرکس به خانه او می آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می برید. ابن جریر به نقل از سدی گوید: «ابراهیم طعام فراوانی به مردم و مهمانان می داد...» قرآن داستان مهمانان ملائک را که برای هلاک قوم لوط آمده بودند بازگو میکند. در راه خود به سوی قوم لوط بر ابراهیم گذر کردند تا مرده ای عطای یک پسر از سوی خداوند به او بدهند چون ایشان را بدید گمان کرد انسان

هستند گوساله‌ای برای آنان سر برید چون غذا، پیش آن‌ها آورد از آن نخوردند. از آنها در ترس و شک افتاد و با حذر و خوف به آن‌ها مینگریست. بدو خبر دادند که نترسد ملائکه هستند. (آیات 24 - 28 سوره الذاریات).

تولد حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعضی از مؤرخین میگویند: ابراهیم علیه السلام در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصل خیز جنوبی دمشق) منطقه غوطه‌ی دمشق در دهی بنام برزه، واقع در کوه قاسیون به دنیا آمده اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که در بابل (سرزمین کلدانیان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعد از نقل قول اول می‌گوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه شام از این جهت برده که وقتی به منظور کمک به برادر زاده‌اش (لوط علیه السلام) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است.

ابراهیم علیه السلام در زمانی که دنیا آمد که 75 سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط علیه السلام برادر زاده‌ی ابراهیم علیه السلام است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم علیه السلام فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانین (سرزمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.

ابراهیم علیه السلام در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم علیه السلام با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سرزمین فلسطین هجرت کرد و در منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می‌ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می‌گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره‌ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی بر پا می‌کردند.

در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادر زاده‌اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قوش به مناظره بر می‌خاست و با آنها مجادله و مناظره میکرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می‌پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

موضوع دروغ‌های سه گانه:

اما موضوعی که در سنت رسول الله آمده و ظاهر آن اشاره به معصوم نبودن حضرت ابراهیم، علی نبینا دارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «حضرت ابراهیم جز در سه مورد مرتکب دروغ‌گویی نشده. دو مورد آن درباره‌ی ذات خدا بود (یعنی در قرآن ذکر شده است). اول آنگاه که فرمود: «من مریض هستم» و دوم وقتی فرمود: «بلکه بت بزرگتر آن‌ها این کار را با آن‌ها کرده» و سومی وقتی همراه با همسرش حضرت سارا خاتون بر طاغوتی گذر کرد. بدو گفتند: مردی به اینجا آمده و زن بسیار زیبایی همراه دارد.

پادشاه ستمگر شخصی را بدنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و پرسید این زن با توجه نسبتی دارد؟ فرمود: خواهرم است.

پس به سوی خانواده‌اش برگشت و گفت: اگر این ظالم بداند تو همسر من هستی بر من غلبه کرده و تو را از من خواهد گرفت اگر از تو پرسید: بگو: خواهر من هستی. در واقع تو خواهر دینی منی چون بر این کره خاکی جز من و شما موحد دیگری وجود ندارد. طاغوت بدنبال سارا فرستاد او را به نزدش آوردند حضرت ابراهیم به اقامه نماز مشغول گردید. چون سارا به نزد طاغوت درآمد خواست به او نزدیک شود، زمین او را

تا زانو بگرفت. گفت: از خدا طلب کن رهایی کند خطری از جانب من تو را تهدید نخواهد کرد... حضرت سارا برایش دعا کرد و آزاد گردید... دوباره قصد تعرض نمود... زمین شدیدتر از دفعه قبل او را بگرفت... گفت: برایم دعا کن آزاد شوم... زیبایی از طرف من به تو خواهد رسید. برایش دعا کرد، آزاد گردید، سپس بر دربان خود بانگ برآورد و گفت: این چیست که به نزد من آورده‌اید او انسان نیست بلکه شیطان است. بعد هاجره را به عنوان خادم بدو بخشید و رهایش کرد. به نزد حضرت ابراهیم برگشت او هنوز در نماز ایستاده بود. با دست اشاره کرد کیست؟ گفت: منم سارا خداوند کید آن کافر را به سینه‌ی خود او کوبید و هاجر را به عنوان خادم به من ببخشید... ابو هریره گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ای ملت عرب)» (روایت از بخاری و مسلم). در این حدیث مطلبی که دال بر عدم عصمت باشد وجود ندارد. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم حقیقت معنای دروغ را از این سه کذب اراده نکرده بلکه مقصود این است که ابراهیم در این سه مورد خبرهایی داده، که ظاهر آن‌ها دروغ می‌نمود اما در حقیقت و نفس الامر چیزی دیگری منظور داشت وقتی فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ» (89) [الصفافات: 89] و «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» [الأنبياء: 63] در واقع قصد نوعی استهزاء و تمسخر به آن‌ها و خدایان ایشان داشت زیرا از جمله‌ی «من مریض هستم» معنای مجازی را قصد کرد که من از پرستش خدایان دروغین شما که نمی‌بینند و نمی‌شنوند مریض هستم... زیرا چنانچه انسان از نظر جسمی مریض می‌شود از نظر روحی نیز مریض می‌شود. مخصوصاً وقتی ببیند که قومش در جهالت و گمراهی سرگردان گشته‌اند آن‌ها را به هدایت فراخواند اما به فراخوانی او گوش ندادند و بر گمراهی خویش بیشتر پافشاری کردند.

جمله «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» نیز در واقع دروغ نبود بلکه برهان قاطع و حجت دافعه‌ای بود که بر قومش اقامه نمود. وقتی از او پرسیدند: چه کسی این بت‌ها را شکستانده؟ از باب تمسخر و استهزاء به ایشان و بت‌هایشان به سوی بت بزرگ اشاره کرد. و چون دید ایشان از جواب او در تعجب فرو رفته‌اند. جواب ساکت کننده‌ای به آنها داده گفت: «فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِفُونَ» (63) از آنها (بت‌ها) سؤال کنید اگر سخن می‌گویند؟

اما خطاب او به همسرش سارا، (تو خواهر منی) منظورش خواهر ایمانی و اعتقادی بود چنانچه خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [الحجرات: 10]. «منحصراً مؤمنان با هم برادرند» و مقصودش برادری نسبی نبود چون همسرش بود نه خواهر... و تمامی این‌ها را از باب تعریض بگفت نه دروغ شایسته توبیخ، و رسول خدا فرموده: «دهان گشودن به دروغ در مقام تعریض هیچ اشکالی ندارد». یعنی «در تعریض چیزی وجود دارد که مانع افتادن مسلمان در دام دروغ حرام می‌شود. با توجه به این تفسیر میتوان گفت: سخن ابراهیم در هیچیک از موارد سه‌گانه فوق‌الذکر دروغ عمدی تلقی نمیشود تا در عصمت او اخلال وارد کند بلکه نوعی تعریض مباح بوده است. «وَأَلَّهٖ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» (4) (الأحزاب: 4). (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی).

وَبَشِّرْنَا هَؤُلَاءِ بِسَبْحٍ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۲)

و ما او را به اسحاق که پیامبر و از شایستگان بود مژده دادیم (۱۱۲) تفسیر:

پروردگار با عظمت به ابراهیم علیه السلام را به فرزند دیگری اسحق بشارت داد، فرزندی که هم پیامبر و هم از شایستگان است، به عنوان پاداشی بر طاعت وی برای خداوند متعال که برای ابراهیم علیه السلام که در برابر پایداری، انجام اوامر پروردگار و تسلیم به حکم مولایش که همانا ذبیح اسماعیل بود، به وی عطا شده.

ابن عباس میفرماید: در موقع ولادتش مژده‌ی پیامبری او را داد و نیز وقتی پیامبر شد، مژده را دریافت کرد. (تفسیر ابن کثیر ۱۸۹/۳).

نسب حضرت اسحاق علیه السلام:

او اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند ابراهیم است. ملایکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَنْبِيَاءَ» [العنکبوت: 27]. (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم).

رسالت حضرت اسحاق علیه السلام:

قول راجح اینکه اسحاق به سوی کنعانی‌ها (در سرزمینی که آنها سکونت داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام میزیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آنها زندگی می‌کرد.

وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾

و به او و به اسحاق برکت بخشیدیم، و از نسل آن دو (بعضی) نیکو کار و (بعضی) آشکارا بر خود ظالم بودند. (۱۱۳)

«وَوَبَّرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اسْحَاقَ» الله تعالی برکت و شاستگی را بر ابراهیم و اسحاق علیهما السلام فرود آورد

«وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ» در بین نسل آنها افراد نیکوکار و افراد تبهار قرار دارد. گروهی نیکوکار که از پروردگارشان می‌ترسند و گروهی دیگر که با شرک و گناهان بر خویشان ستم روا می‌دارند.

برخی در تفسیر این آیه می‌نویسند که هدف اینست که: فرزندان آن دو تن را بسیار گردانیدیم، به طوری که بیشتر انبیا علیهم السلام از نسل اسحاق هستند، همچون ایوب و شعیب علیهما السلام «و از زاد و ولد آن دو، برخی نیکوکار و برخی آشکارا به خود ستمکار بودند»

خداوند متعال با این جمله، به بیان این حقیقت می‌پردازد که بودن نسل انسان‌ها از این عنصر و نژاد شریف و از این دودمان مبارک، هیچ سود و نفعی به حالشان ندارد بلکه آنچه برایشان سودمند است، اعمال خودشان می‌باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنان‌که یهود و نصاری نیز - با وجود آنکه از تبار اسحاق هستند - لیکن به این ورطه آشکار از گمراهی و فساد در افتاده‌اند. (تفسیر انوار القرآن (جلد سوم) عبدالرؤف مخلص هروی) امام طبری میفرماید: «محسن» یعنی مؤمن، و «ظالم لنفسه» یعنی کافر (تفسیر طبری ۵۷/۲۳).

و ابو حیان گفته است: آیه متضمن وعید برای یهود و ذریت ابراهیم و اسحاق است که به محمد ایمان نیاوردند و نیز نشان می‌دهد که از انسان نیکو، ناپاک متولد میشود. و این امر برای نیکوکار عیب و نقص به شمار نمی‌آید. (البحر ۳۷۲/۷).

خواننده گان محترم! بعد از اینکه داستان ابراهیم خلیل الله و قصه ذیعبرت و تاریخی ذبح به بیان گرفته شد، اینک به تعقیب آن در آیات (114 الی 148) داستان و قصه‌های بعضی از پیامبران از جمله داستان حضرت موسی و هارون، الیاس و یونس و لوط مطرح می‌یابد که در این قصه‌ها پند و عبرت بزرگی نهفته است.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١١٤﴾

و بتحقیق احسان کردیم بر موسی و هارون. (۱۱۴)

وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾

و هر دو را با قومشان از بلاي بزرگ (فرعونیان) نجات دادیم. (۱۱۵)

تفسیر :

خداوند متعال حضرت موسی و هارون علیهما السلام و قوم همراه شان را از شرّ بنی اسرائیل، یعنی از غرق شدن، از برده گی، شکنجه و آزار و از اینکه فرزندان شان رابه قتل میرسانند، و زنان شان را زنده نگه می داشتند، نجات داد.

وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٦﴾

و آنان را یاری دادیم تا ایشان غالب آمدند (۱۱۶)

تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است که: پروردگار با عظمت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام و قوم شان راپاری کرد، یعنی آنان را بر دشمنانشان-یعنی قبطی‌ها-غالب و چیره کردیم، و بعد از این‌که مدت‌ها زیر دست و محکوم آنها بودند، آنان رابرقطبی‌ها و فرعونیان غالب و چیره کردیم.ودین‌شان تعالی حاصل کرد.

وَأْتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾

و هر دو را کتاب بسیار روشنگر عطا کردیم (۱۱۷)

تفسیر :

«الْمُسْتَبِينَ» یعنی: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش. الله تعالی برای موسی و هارون علیهما السلام تورات را عطاء کرد که در بیان، عقاید و احکام بلیغ و رسا و حدود و احکامش کامل در آن بیان شده بود. یعنی تورات را به آنها دادیم.

وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾

و هر دو را به راه راست (خدا پرستی) هدایت کردیم. (۱۱۸)

تفسیر :

الله تعالی موسی و هارون علیهما السلام را به سوی راه راست، راهی که هیچ کجی و انحرافی نداشت هدایت و رهنمایی کرد. طبری گفته است: آن راه عبارت است از اسلام که بر مبنای آن پیامبران مبعوث شده اند. (تفسیر طبری ۵۸/۲۳).

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ﴿١١٩﴾

برای آن دو در ملت های آینده نام نیک باقی گذاشتیم. (۱۱۹) خداوند بزرگ برای موسی و هارون علیهما السلام در قرن های آینده برای همیشه نام نیک و تمجید و تعریف آنان را جاودانه و پایدار کرد.

سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢٠﴾

سلام بر موسی و هارون. (۱۲۰)

تفسیر :

سلام از سوی ما و از سوی فرشتگان و انس و جن تا همیشه ایام، نثار بر موسی و هارون علیهما السلام باد. یعنی در میان امتهای واپسین «نام نیک» و ثنا و صفت ستوده «به جای گذاشتیم» که تا جهان باقی است، از ایشان به نیکی یاد میشود.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾

ما نیکوکاران را این گونه ثواب می دهیم. (۱۲۱)

تفسیر :

همانطوریکه خداوند متعال برای موسی و هارون علیهما السلام پاداش اعمال نیکوی‌شان را عطا کرد، به همانگونه همه بندگان را که در طاعت شان اخلاص داشته باشند پاداش می دهد.

إِنَّهُمْ مِّنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾

زیرا هر دو از بندگان خاص با ایمان ما بودند. (۱۲۲)

به راستی که موسی و هارون علیهما السلام از بندگان صاحب یقین پروردگار و راسخ در ایمان‌شان بودند.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

و بی تردید الیاس از پیامبران بود. (۱۲۳).

«إِلْيَاسَ»:

حضرت الیاس علیه السلام یکی از پیامبران بنی اسرائیل، پسر یاسین، نواسه هارون علیهم السلام که در سر زمین بعلبک و غیره تبلیغ می کرد. و الله تعالی به وسیله رسالت و نبوت برایش شرف و کرامت بخشید.

مفسر شیخ ابو سعود (محمد بن محمد بن مصطفی عمادی متوفای 982) (در تفسیر خویش به نام ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم) میفرماید: الیاس بن یاسین از جمله نواسه دختری هارون، برادر حضرت موسی بود. (تفسیر ابو سعود ۲۷۶/۴). ابن کثیر درباره وی دو رأی را نقل می‌کند: «اول اینکه او همان ادریس علیه السلام است. دوم اینکه او الیاس فرزند نسی فرزند فنحاص است که خداوند متعال او را بعد از حزقیل نبی در میان بنی اسرائیل به نبوت برانگیخت آن‌گاه که آنان بتی به‌نام «بعل» را به پرستش گرفته بودند و الیاس آنان را به سوی توحید حق تعالی دعوت و از پرستش ماسوای آن نهی کرد.

در تفسیر نور آمده است: «إِلْ یَاسِینَ»: تَلَفُّظٌ دِیْکَرِ إِبْرَاهِیمَ اِسْت. همچون سَیناء و سَینین که هر دو نام سرزمین معینی است. یا اِبْرَاهِیمَ و اَبْرَاهِمَ، مِیکال و مِیکائیل و... دِیْکَرِ اِیْنِکَه در آیه 132 میفرماید: اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ.

ضمیر مفرد به کار رفته است که مرجع آن اِلْ یَاسِینَ است. از سوی دیگر، در همین سوره، در آیات: سَلَامٌ عَلٰی عَلٰی نُوحٍ ﴿79﴾ سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِیمَ ﴿109﴾ سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ ﴿120﴾ سلام صدر سخن آیه‌ها به همان پیغمبری برمی‌گردد که مذکور است. بنابر این در اینجا هم سلام بر الیاس است و بس نه پیروان الیاس، یعنی الیاسیها. به عبارت دیگر ال یاسین، جمع الیاسی نبوده تا بعد از تخفیف «الیاسین» شده باشد، همان گونه که برخی معتقدند.

آیا حضرت الیاس علیه السلام زنده هست؟

مورّخین و مفسرین این مسئله را که حضرت الیاس علیه السلام زنده است یا وفات نموده اند، اختلاف رای دارند. در تفسیر مظهری (جلد 8 صفحه 141) به حواله علامه بغوی روایتی طولانی بیان شده است و در آن آمده است که حضرت الیاس علیه السلام را بر اسب طلایی رنگی سوار کرده بر آسمان برده اند، و او هم مانند حضرت عیسی علیه السلام در آسمانها زنده است. (تفسیر مظهری).

همچنان علامه سیوطی از ابن عساکر و غیره چندین روایت نقل کرده است که از آنها هم معلوم می‌شود که حضرت الیاس علیه السلام زنده است، از کعب احبار منقول است که چهار پیغمبر تا هنوز زنده هستند. دوفرد در زمین به نامهای حضرت خضر و حضرت الیاس و دو نفر در آسمانها به نامهای حضرت عیسی و حضرت ادریس علیهم السلام (در منثور صفحه 282 - 285 جلد 5).

تاجایی که بعضی چنین مدعی هستند که حضرت خضر و حضرت الیاس در هر سال در ماه رمضان در مقام بیت المقدس جمع می‌شوند و روزه می‌گیرند. (تفسیر قرطبی جلد 15 صفحه 116).

و در باره ی آنها می‌نویسد: «وهومن الاسرائیلات التي لاتصدق ولا تکذب بل الظاهران صحتها بعیده» (البدایه والنهایه جلد 1 صفحه 338) و نیز فرموده است که چندین روایات از آنها نقل کرده که با حضرت الیاس ملاقات به عمل آمده است اما همه آنها قابل

اطمینان نیستند، یا از این جهت که سند آنها ضعیف است و یا از این جهت که افرادی که این روایت به آنان منسوب شده است مجهول می باشد. (البدایه والنهایه جلد 1 صفحه 239).

در ظاهر چنین معلوم میشود که نظریه رفع الیاس به آسمان ها ما خود از اسرائیلات است، چنانکه در بائبل آمده است، که او جلو می رفت و صحبت میکرد تا ببیند، گاری ها و اسب های طلایی آنها را از هم جدا کردند و «ایلپاه» در اثر گرد و بادی به آسمان ها رفت. (سلاطین 2- 11).

بنابر این، این عقیده در یهود انتشار یافته بود که حضرت الیاس بار دوم به زمین می آید، چنانکه وقتی که حضرت یحیی علیه السلام مبعوث شد آنها در این اشتباه قرار گرفتند که او حضرت الیاس است، در انجیل یوحنا آمده است که آنها از او پرسیدند که تو کیستی؟ آیا تو «ایلپاه» نیستی؟ (واضح باد که در بائبل نام حضرت الیاس، ایلپاه آمده است) او گفت نه خیر. (یوحنا 21001).

چنین معلوم می شود که این قبیل روایات از کعب احبار و وهب بن منبه که از علمای ماهر علوم اهل کتب بودند، در میان مسلمانان انتشار یافته است وگرنه در قرآن و حدیث هیچ دلیلی در این مورد وجود ندارد، که از آن زنده ماندن یا رفتن الیاس به آسمانها ثابت شود، فقط روایتی در مستدرک حاکم آمده است که آن حضرت علیه السلام در راه تبوک با حضرت الیاس ملاقات کرده است، اما این روایت به تصریح محدثین موضوع است، و علامه ذهبی فرموده است که «بل هو موضوع قبح الله من وضعه وماكنت احب ولا اجوز ان الجهل يبلغ بالحاكم الي ان يصح هذا» (در منثور جلد 5 صفحه 286) بلکه این حدیث موضوع است، نفرین خداوند بر کسی باد که این حدیث را جعل کرده است، من فکر نمی کردم که شخصی مانند حاکم نسبت به این مورد تا این حد نا آگاه باشد، که این حدیث را صحیح قرار بدهد.

خواننده گان محترم!

در یکی از روزها؛ از امام بخاری در مورد اینکه آیا خضر و الیاس زنده هستند؟ سوالی بعمل آمده: امام بخاری در جواب فرمودند که چطور میشود آنها زنده باشند در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هیچ کس از آنهايي که الآن بر روی زمین زنده هستند بعد از صد سال آینده زنده خواهد بود».

خداوند متعال در قرآن میفرماید: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّن فَهْمٍ الْخَالِدُونَ» (سوره الانبیاء: 34)،

یعنی (و ما برای هیچکس قبل از تو زندگی جاویدان را قرار ندادیم، مگر اگر تو بمیری ایشان جاویدان خواهند ماند؟).

پیامبر صلی الله علیه و سلم در حدیثی فرموده است که «والذي نفسي بيده لو كان موسي حيا ما وسعه إلا أن يتبعني " یعنی» (قسم به کسی که جان من در دست اوست اگر موسی زنده بود او چاره ای جز پیروی از من را نداشت) پس اگر خضر زنده بود و نبی بود بهتر از موسی نمی بود و اگر زنده بود و ولی بود بهتر از ابوبکر نمی بود پس بهر صورت چاره ای جز پیروی از پیامبر صلی الله علیه و سلم را نداشت.

اگر از آنهايي که اعتقاد به زنده بودن خضر هستند پرسید که زنده بودن و پنهان بودن او در دشت ها و کوه ها چه منفعتی برای مسلمین دارد جواب شان چه خواهد بود؟ پس حکمت زنده بودن او چیست؟

پس با ادله شرعی و نقلی و عقلی فوق الذکر معلوم میشود که خضر علیه و الیاس علیه السلام فوت کرده است. لذا بر مسلمانان است تا در بابت سکوت اختیار نمایند و در باره اسرائیلات به تعلیم آن حضرت صلی الله علیه و سلم عمل نمایند. یعنی اینکه نه آنها را تکذیب نمایند و نه آنها را تصدیق. والله سبحانه و تعالی اعلم.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾
وقتی که به قومش گفت: آیا (از الله) نمی ترسید؟ (۱۲۴)

تفسیر :

زمانیکه الیاس علیه السلام به قوم خود (بنی اسرائیل) گفت: آیا از پرستش غیر خدا نمیترسید؟ تا فقط او را مورد پرستش قرار دهید، وبا اخلاص عبادت، ترک شرک و معاصی و یگانه شناختن الله تعالی تقوای الهی را در پیش گیرید.

أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾

آیا بت «بعل» را می پرستید و بهترین آفرینندگان را رها می کنید؟! (۱۲۵)

تفسیر :

در این آیه مبارکه به قوم میفرماید: شما چگونه آیا این بت بنام «بعل» را پرستش می کنید، و عبادت و پرستش پروردگار خود یعنی نیکوترین خالقان را رها می نمایید؟! در حالیکه او احسن الخالقین است، موجودات را از عدم آفریده و بعد از مردن زنده می گرداند، در آفرینش استحکام بخشیده و صنع نیکو دارد؟ «بعل» نام آن بتی است که مردم شام در عصر الیاس آن را می پرستیدند و سپس پرستش آن میان بنی اسرائیل نیز معمول شد. قرطبی میفرماید: «بعل» به معنای پروردگار است. و شهر آنها به نام «بعلبک» در لبنان منسوب به این بت می باشد. (تفسیر قرطبی ۱۱۶/۱۵).

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولَى ﴿١٢٦﴾

الله را، که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست. (۱۲۶)

تفسیر :

عبادت و پرستش بهترین خالق را که آفریدگار و روزی دهنده شماست آنرا رها می کنید.

فَكَذَّبُوهُ فَأْتَهُمْ لَمَحْضُرُونَ ﴿١٢٧﴾

پس او را تکذیب کردند. پس بدون شک آنان (در دوزخ) احضار خواهند شد. (۱۲۷)

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٢٨﴾

مگر آن بندگان خداوند که اخلاص یافته اند. (۱۲۸)

تفسیر :

به جز آنکه از بندگان از قوم الیاس که ایمان به الله داشته باشند، آنکه از بندگان که عبودیت و پرستش را تنها برای او خالص ساخته باشند. و در طاعتش صداقت داشتند به یقین که خداوند متعال با فضل و کرمش چنین اشخاصی را قطعاً از عذاب نجات می دهد.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٢٩﴾

و برای او در ملت های آینده نام نیک باقی گذاشتیم. (۱۲۹)
تفسیر: و تا روز قیامت نام نیک و تمجید از الیاس علیه السلام را بر قرار داشتیم. (تفسیر جلالین ۳/۳۴۶).

سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ ﴿١٣٠﴾

سلام بر آل یاسین. (۱۳۰)

تفسیر :

هدف از «الیاسین» الیاس است و «یا» و «نون» به آن اضافه شده است، چراکه اسمی اعجمی است. و نظیر آن است: طور «سینا» و طور «سینین».

همچنان مفسران میفرمایند هدف از «إِلْيَاسِينَ الیاس» مؤمنان همراهش میباشند. و به عنوان تغلیب با او جمع شده اند.

طبري مي فرمايد: ال ياسين نام الياس مي باشد؛ چون گفته مي شود: الياس و آل ياسين، مانند ميكال و ميكائيل، و الياس دو نام دارد، پس به «الياس» و «إل ياسين» موسوم است. (تفسير طبري ۶۱/۲۳).

«سلام علي آل ياسين» يعني: سلام بر او و بر اهل دينش كه به پيام حش ايمان آوردند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۳۱)

ما نيكوكاران را اين گونه ثواب مي دهيم. (۱۳۱)

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ (۱۳۲)

بي ترديد او از بندگان مؤمن ما بود. (۱۳۲)

وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱۳۳)

و بي ترديد لوط از پيامبران بود. (۱۳۳)

لوط عليه السلام :

لوط عليه السلام از جمله پيامبران مي باشد كه الله تعالي وي را به هدايت قوم خود به اهالي شهر «سدوم» به پيامبري فرستاد. بصورت كل ذكر لوط در سوره هاي الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غيره به ميان آورده شده است.

لوط پسر هاران پسر تارح يعني آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهيم عليه السلام ميرسد. لوط عليه السلام برادر زاده ي ابراهيم عليه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهيم عليه السلام مبعوث فرمود، در داستان ابراهيم عليه السلام بيان كرديم كه ابراهيم(ع) و هاران و ناحور برادر و همگي از آذر بودند.

لوط عليه السلام به ابراهيم عليه السلام ايمان آورد. روش هدايت او را در پيش گرفت. «فَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (26) [العنكبوت: 26]. (لوط به ابراهيم ايمان آورد (ابراهيم) گفت: من به سوي پروردگارم هجرت مي كنم چرا كه او مقتدر و حكيم است.

بعد همراه او از عراق هجرت كرد و در همهي سفرها همراه او بود. وطوريكه در فوق هم ياد آور شدیم خداوند او را به سوي اهل سدوم كه در منطقه كشور فعلي اردن است، مبعوث كرد و بين او و قومي كه در ميان آن ها مبعوث گرديده بود هيچ رابطه ي نسبي وجود نداشت چون عضو قبيله نبود. بر خلاف صالح و هود و شعيب كه از ميان قبائل خود مبعوث گرديده بودند.

شايد عبارت قرآني: «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ» [الأعراف: 80]. (لوط را فرستاديم و او به قوم خود گفت:...) اشاره به اين واقعيت باشد، زيرا نكفته از ميان خود آن ها مبعوث گشته است. (پيغمبري و پيغمبران در قرآن كريم شيخ علي صابوني تاريخ طبع (عقرب) 1394 شمسي، 1436 هجري).

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ (۱۳۴)

به خاطر بياور زماني را كه او و خانواده اش، همگي را، نجات داديم. (۱۳۴) تفسير :

خداوند متعال لوط عليه السلام مؤمنان همراه و اهل و اولادش را از عذاب سخت و از مجازاتش سالم نگاهداشت.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ (۱۳۵)

مگر پير زني كه در ميان آن قوم باقي ماند (و به سرنوشت آن ها گرفتار شد). (۱۳۵) يعني اينكه همسر لوط كافر بود، و ايمان نياورد و از زمره ماندگاران در عذاب و نابودشدگان درآمد.

همسر لوط عليه السلام:

همسر لوط عليه السلام به دليل اينكه به الله واحد ايمان نداشت، با هلاك شدگان به

هلاکت رسید و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و ملاحظه می‌داریم بادر نظر داشت اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی و فایده‌ای به حال او نبخشید. زیرا الله تعالی و عده‌ی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله آن‌ها بود: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (83) [الأعراف: 83]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی را نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شونده‌گان گردید).

علامه مفسر عبدالرحمن بن احمد سهیلی اندلسی (508-581ق)، مینویسد: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیدا کرد.

برخی از تاریخ نویسان مینویسند: بحر میت که اکنون به بحر لوط معروف است و قبل از حادثه نابودی قوم لوط وجود نداشته است و بر اثر زلزله‌هایی که آنرا سرنگون و زیرو رو کرد به طرزنی که عمق آن چهارصد متر از سطح بحر بیشتر گردید، به وجود آمده است. کاوش گران آثار شهرها و روستاهای قوم لوط را در اطراف بحر یافته‌اند.

این کثیر میفرماید: خداوند سرزمین این ملت را به بحر گندیده و بدبو تبدیل کرد نه آبش قابل استفاده است و نه سرزمین اطراف آن و این درس عبرتی برای همه آیندگان است و نشان‌هایی از قدرت و عظمت الله سبحان و تعالی به شمار می‌رود که این چنین از ستم کاران و وناسپاس انتقام می‌گیرد (برای معلومات مزید مراجعه شود به تفسیر ابن کثیر).

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخِرِينَ ﴿١٣٦﴾

سپس دیگران را هلاک کردیم. (۱۳۶)

تفسیر:

بعد از اینکه پروردگار با عظمت تکذیب کنندگان قوم لوط را به شدیدترین و فجیع‌ترین وجه هلاک و نابود ساخت. دهات و قریجات آن زیر و رو گردید، سنگ‌هایی از نوع سحیل بر آنان بارانیدیم، از این‌رو قرآن عظیم الشان آن را به (دمرنا) بیان ساخت، همه این سزا برای آنان واقع شد، و در ضمن مایه عبرت جهانیان گردانید.

وَأَنْكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾

و البته شما صبحگاهان بر سرزمین ایشان عبور می‌کنید. (۱۳۷)

تفسیر:

ابن کثیر میفرماید: «خداوند متعال شهرشان را به دریاچه گندیده و متعفن تبدیل کرد که منظری بس زشت و آبی بس بد بو و بد مزه دارد، که این دریاچه، به نام «بحیره لوط» مشهور است و نزدیک شرق اردن قرار دارد». (تفسیر ابن کثیر).

وَبِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾

و نیز گاهی در شب عبور می‌کنید، آیا تعقل نمی‌کنید؟ (۱۳۸)

وَإِنْ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٩﴾

و البته یونس از پیغمبران بود. (۱۳۹)

یونس علیه السلام:

داستان یونس علیه السلام، ششمین و آخرین داستان است که در آیات (139 - 148) این سوره تذکر یافته است:

مبحث یونس علیه اسلام بصورت کل در چهار سوره (سوره‌های نساء، انعام، یونس و صافات) با ذکر نام و در سوره‌ی انبیاء با لقب ذی النون و در سوره‌ی قلم با لقب صاحب الحوت آمده تذکر یافته است.

سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام:

مؤرخین در سلسله نسب تنها بر این متفق اند که نام او یونس بن متی است و گفته‌اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است. اهل کتاب او را (یونان بن امتای) نام می‌برند. یونس علیه السلام از بنی

اسرائیل است و نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب علیه السلام می رسد و بنیامین برادر شفیق یوسف علیه السلام بود.

دعوت حضرت یونس علیه السلام :

خداوند متعال او را به سوی مردم نینوا در منطقه موصل عراق فرستاد زیرا مردم آن دیار گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آن ها رواج پیدا کرده بود. بت پرستش میکردند که «عشتار» نام داشت. حضرت یونس از شام به منطقه موصل مهاجرت کرد مردم آن دیار را به خدا پرستی دعوت نمود ولی چون بیشتر ملت ها و اقوام به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند. (ملاحظه شود سوره سبأ آیه 34)

حضرت یونس مرتب مشغول دعوت و تبلیغ آن ها بود آن ها را به یکتا پرستی و عبادت خداوند دعوت می کرد ولی جز گوش های ناشنوا و دل های به غلاف پوشیده شده پاسخی از ایشان دریافت نکرد سرانجام از دست ایشان به تنگ آمد و آن ها را در صورت ایمان نیاوردن به عذاب تهدید کرد. چون نافرمانی و سرکشی آن ها به درازا کشید خشمگینانه از میان آن ها خارج شد و آن ها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آن ها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آن ها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آن ها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد.

سرنوشت یونس علیه السلام در درون شکم ماهی :

سرنوشت یونس بعد از خروج از شهر، چون از میان قومش خارج شد به ساحل بحر رفت، به امر خدا یک ماهی عظیم الجثه او را بلعید. ماهی وی را به قعر دریا فرو برد تا به امر خداوند هم او را تادیب کند هم از وی نگهداری و حفاظت به عمل آورد. او در قعر بحر و در بطن ماهی مشغول تسبیح و استغفار و راز و نیاز با خداوند خود بود و می گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (۸۷) [الأنبياء: ۸۷]. (خدایی جز او نیست پاکي و بی عیبی سزاوار توست و من از جمله بی ستمگران بودم).

خداوند دعای او را استجابت فرمود و از غم و نگرانیش برهانید، سپس به ماهی دستور داد او را به کنار دریا (به هوای آزاد) بیاندازد و در حالیکه علی و مریض و ناتوان بود از شکم ماهی به خارج پرتاب شد. او سه شبانه روز در شکم ماهی بماند. بعد از اینکه حضرت یونس علیه السلام توان راه رفتن را در خود یافت به میان قومش بازگشت و آن ها را مؤمن به خدا و توبه کننده یافت منتظر بازگشت او بودند تا دستورات وی را پیروی کنند و امر او را عملی نمایند. تا زمانیکه خدا میخواست در میان آن ها ماند و به تعلیم و تربیت آنها پرداخت آنها را به راه راست و هدایت خداوند ارشاد میفرمود: خداوند در زمان اقامت یونس و بعد از وی نیز (برای زمانی) امنیت و اطمینان به قوم نینوا (موصل) بخشید. بعد چون به فساد و گمراهی روی آوردند خداوند کسانی بر آن ها مسلط کرد که تمدن آن ها را به نابودی کشانید، چنانکه احادیث و روایات تاریخی آن را نقل می کنند تا عبرت گیرندگان از آن درس عبرت بگیرند.

بناءً به روایت منقول از ابن عباس (رض) تعداد نفرات قوم یونس 120 هزار بوده است. ابن عباس (رض) در این روایت از این آیه استفاده کرده که: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» (۱۴۷) [الصافات: ۱۴۷]. (یونس کم کم بهبودی یافت) و او را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی تاریخ طبع (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۴۰)

وقتی که به سوی کشتی پر از مردم پناه برد. (۱۴۰)

تفسیر :

«أَبَقَ»: گریخت. این کلمه بیشتر برای گریختن بندگان از پیش صاحبانشان به کار می رود. اینجا مراد ترک کردن قوم و قبیله بدون اجازه پروردگار است.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿١٤١﴾

پس در قرعه کشتی شرکت کرد و از بازندگان شد. (۱۴۱)

تشریح لغات: اصطلاحات:

«سَاهَمَ»: در قرعه کشتی شرکت کرد.

«الْمُدْحَضِينَ»: مغلوبان. قرعه به نام ایشان درآمدگان. فرو انداختگان.

تفسیر:

بعد از اینکه کشتی به اثر طوفان و امواج بحر به خطر غرق شدن مواجه شد، ملوانان برای نجات کشتی در میان مسافران سوار بر کشتی قرعه انداختند تا به منظور سبک ساختن کشتی و قرار گذاشتند؛ هر که قرعه به نامش آمد به بحر انداخته شود، در این حین قرعه به نام یونس علیه السلام بر آمد، و او را به بحر پرتاب کردند.

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿١٤٢﴾

پس آن ماهی بزرگ او را بلعید، و او در خور ملامت بود. (۱۴۲)

«الْحُوتُ»: نوعی ماهی بزرگ. «مُلِيمٌ»: گناهکار. مستحق سرزنش. کسی که کاری کند یا حرفی بزند که سزاوار سرزنش و درخور لومه شود.

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾

و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُسَبِّحِينَ»: عبادت کنندگان (ملاحظه شود سوره های: صافات / 166). دعا کنندگان (نگاه: انبیاء / 79، نور / 41، سجده / 15).

تفسیر:

اگر یونس علیه اسلام در طول زندگی خویش از جمله تسبیح گویان و ثنا خوانان نبود، و بسیار عبادت نمی کرد و نیز با تسبیحش به دوام ذکر در شکم ماهی ادامه نمی داد و نمی گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»، در شکم ماهی تا زمانی که قیامت به وقوع پیوستی و مریم زنده می شدند ماندگار می شد.

لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾

در شکم آن تا روزی که مردمان برانگیخته شوند به سر می برد. (۱۴۴)

تفسیر:

«لَلْبَيْتِ»: ماند. «إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»: تا روزی که برانگیخته شوند. مراد مدفون شدن برای همیشه است. چرا که او در دل ماهی و ماهی در دل زمین تا روز رستاخیز دفن می شوند.

عطاء گفته است: خدای متعال به ماهی الهام کرده بود که شکم تو را برای یونس زندان قرار داده ایم، اما او را خوراک تو قرار نداده ایم. از این رو سالم مانده بود، و هیچ تغییری بر او عارض نشده بود. (تفسیر ابو سعود ۲۷۷/۴).

در حدیث شریف آمده است: «دعای ذوالنون در شکم ماهی «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» بود، هرگز هیچ مسلمانی به آن در امری دعا نمی کند، جز این که دعایش مورد اجابت قرار می گیرد».

فَنَبِّذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾

باز او را (پس از چندین روز) از بطن ماهی به صحرائی خشکی افکندیم در حالی که مریض و ناتوان بود. (۱۴۵)

تفسیر :

«نَبْدَانَاهُ»: او را انداختیم. او را افکندیم. مراد این است که کاری کردیم که ماهی او را از دهان خود پرت کند. «الْعَرَاءُ»: سرزمین برهوت و خالی از درخت و گیاه و ساختمان. «سَقِيمٌ»: مریض.

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (۱۴۶)

و بر بالای [سر] او درختی از [نوع] کدو رویانیدیم. (۱۴۶)

تفسیر :

خداوند متعال میفرماید، برای یونس علیه السلام در حالیکه در صحرا بود، بر سر او بوته کدو رویانیدیم تا بر او سایه افکند و او را از حرارت آفتاب مصون بدارد. وحتی از میوه اش بخورد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم کدو را دوست داشتند و میفرمودند: «این درخت برادر من، یونس است».

«یَقْطِينٌ» درخت کدو است که دارای برگ های پهن است. ابن جوزی گفته است: از این جهت بوته ی کدو را یادآور شده است که برگ هایش انبوه و خنک و پر سایه می باشند و مگس بدان نزدیک نمی شود؛ زیرا وقتی یونس از بحر بیرون آمد، پوست بدنش مگس را تحمل نمی کرد. (التسهیل ۱۷۶/۳). و این امر ناشی از تدبیر و حکمت و لطف خدا بود. و بعد از اینکه حالش بهبود یافت طوری که در فوق هم یاد آور شدیم الله تعالی او را نزد قومش بازگرداند.

ابن کثیر میفرماید: «فوائد کدو بی نهایت زیاد است که از آن جمله میتوان:

- سرعت رویدن اش (به سرعت سبز و می دود).
- سایه افکندن برگ های آن به سبب بزرگی و طراوت و نرمی ای که دارد.
- اینکه مگس به آن نزدیک نمیشود.
- اینکه میوه آن تغذیه نیکو دارد.
- اینکه خام و پخته با مغز و پوست خورده می شود».

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (۱۴۷)

و او را به سوی یکصد هزار [نفر از ساکنان نینوا] یا بیشتر روانه کردیم. (۱۴۷)

فَأَمَّنُوا فَمَرَّغَتْهُمْ إِلَى حِينٍ (۱۴۸)

آنگاه ایمان آوردند و ما نیز آنان را تا مدتی بهرهمند ساختیم. (۱۴۸)

تفسیر :

زمانیکه یونس علیه السلام به پیش قوم خویش رسید، قوم هم بعد از آنکه نشانه های نبوت وی را مشاهده کردند، به او ایمان آوردند، و قومش او را تصدیق کردند و متابعتش نمودند. در نتیجه خداوند متعال ایشان را تا آخر مدّت عمرهای شان از نعمت هایش بهره مند ساخت. و الله تعالی عذاب را از آنان برداشت (التسهیل ۱۷۶/۳).

خواننده گان محترم!

بعد از اینکه در این سوره مبارکه مبحث در باره پیامبران به آخر رسید، در (آیات 149 الی 170) درباره تکذیب کنندگان کفار مکه و برچیده شدن عقاید مشرکان، بحث بعمل می آید طوری که میفرماید:

فَأَسْتَفْتِهِمُ الرَّبُّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ (۱۴۹)

پس از مشرکان بپرس آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است. (۱۴۹)

تفسیر :

ای پیامبر! از قومت بپرس: که چگونه دختران را که از آنها بد می برند به خداوند متعال و پسران را که دوست دارند به خود نسبت می دهند، این تحکم باطل و بی عدالتی در حکم چیست؟

یعنی این چگونه حکمی است! که آنان جنس ادنی را - که به پندارشان دخترانند - به الله تعالی و جنس اعلی و اولی را - که به پندارشان پسرانند - به خود نسبت میدهند؟ آیا این منتهای جهل و حماقت نیست؟

«الْبَنَاتُ»: مراد فرشتگان است که بنا به عقیده تباه خود میگفتند: فرشتگان دختران خدایند (سوره های: بقره آیه 116، نحل آیه 57، نجم آیه 27). البتّه پسر و دختر در پیشگاه الله متعال ارزش یکسان دارند و معیار شخصیت هر دو پاکی و تقوا است. ولی استدلال قرآن در اینجا به اصطلاح از باب «ذکر مسلماتِ خصم» است که مطالب طرف را بگیرند و به خود او باز گردانند. نظیر این معنی (سوره: نجم آیه 22).

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ﴿١٥٠﴾

یا آنکه ما فرشتگان را اناث آفریده‌ایم و ایشان شاهد بوده‌اند؟ (۱۵۰)
تفسیر:

ای پیامبر! از کافران بپرس: آیا در روزی که خداوند متعال فرشتگان را (به گمان آنان) دختر آفرید حضور داشتند و اکنون بر مبنای معرفتی شهادت میدهند؟ یعنی آیا وقتی فرشتگان پاک سرشت را خلق کردیم، آنها شاهد بودند که مافرشته‌ها را مؤنث قرار دادیم تاچنین دروغ و بهتانی را سر کرده اند.

أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾

آگاه باشید! که آنان (از جهل خود) بر خدا دروغی بسته و میگویند. (۱۵۱)
تفسیر:

«مِنْ إَفْكِهِمْ»: بنا به دروغ های زشت خود. تنها از روی خیال پردازیهایی خود. در این آیه مبارکه اعلام میدارد که ای مردم!

آگاه باشید این مشرکان به دروغ و افتراء به خداوند فرزند و ذریت نسبت میدهند. افترای بزرگ و خیال‌های ناپسندی استوار است.

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٥٢﴾

الله فرزندی آورده! ولی آنها قطعاً دروغ می‌گویند! (۱۵۲)
تفسیر:

ابو سعود فرموده است: آیه استتفاف است و به منظور ابطال نظر و مذهب فاسد آنان آمده است، به این معنی که اساس آن جز بر دروغ روشن و افترای ناپسند مبتنی نیست و در این مورد اصلاً دلیلی ندارند. (ابو سعود ۲۷۸/۴).

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ﴿١٥٣﴾

آیا [الله] دختران را بر پسران ترجیح داده است؟ (۱۵۳)

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٤﴾

شما را چه شده است، چگونه حکم و فیصله می‌کنید؟ (۱۵۴)
تفسیر:

این حکم و این پندار شما نادرست است و الله تعالی از آنچه می‌گویید، پاک و منزّه می‌باشد. زیرا دختران را که خود دوست ندارید به خداوند پاک نسبت داده‌اید و پسران را که مورد پسندتان است به خویشتن نسبت می‌دهید.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾

آیا عبرت نمی‌گردید؟ (۱۵۵)
تفسیر:

آیا نمی‌دانید که روا نیست برای الله تعالی فرزندی باشد؛ آیا فاقد تمییز و درک هستید که خطاء بودن این گفتار را نمی‌فهمید؟ زیرا او بی‌نیاز است، کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و برایش همتایی وجود ندارد. ابو سعود گفته است: آیا به بدهت عقل متوجه بطلان

این گفتار نمی شوید که در عقل هر انسان با خرد و ابلهی نقش بسته است؟ (ابو سعود ۲۷۸/۴).

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٥٦﴾

آیا شما دلیل روشنی در این باره دارید؟ (۱۵۶)

تفسیر:

در این آیه مبارکه توییخی دیگر است که میفرماید: آیا برهان و دلیلی روشن و برهانی واضحی برای درستی ادعای خویش در دست دارید که دختران را به خداوند بزرگ نسبت می دهید؟

فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٥٧﴾

پس اگر راست می گوئید کتابتان را بیاورید. (۱۵۷)

تفسیر:

یعنی اگر شما در گفتار خویش صادق هستید و راست می گوئید، کتاب تان را، کتابی نازل شده آسمانی خویش را که بر درستی ادعا و گمان شما گواهی میدهد، ارائه بدهید. و این حجت را برای شما ثابت گرداند زیرا آنچه میگوئید، نمیتواند تکیه‌گاه عقلی داشته باشد بلکه عقل به طور کلی آنرا جایز نمی داند.

در آیه مبارکه منظور بیان ناتوانی آنها می باشد و نشان می دهد که در گفتار غلط خود سندی شرعی و منطقی و عقلی در دست ندارند.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا وَلَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾

میان الله و جن، نسبتی قابل شدند، در صورتی که جنیان به خوبی می دانند که [روز قیامت برای محاسبه] احضار خواهند شد. (۱۵۸)

تفسیر:

در آیه فوق قرآن عظیم الشأن افسانه دیگر مشرکین مورد بحث قرار میدهد و آن اینکه آنها گمان میکردند که خدای سبحان با اجنه رابطه دارد و از ازدواج خدا با اجنه، فرشتگان متولد شده‌اند.

«وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسْبًا» مشرکان در بین الله تعالی و اجنه خویشاوندی و نسب قرار داده‌اند. آنها میگویند: خدا اجنه را نکاح کرده و از این ازدواج فرشتگان متولد شدند. (سبحانه و تعالی عن ما يقول الظالمون علوا کبیرا) خدا کاملاً از آنچه ستمکاران میگویند پاک و مبرا میباشد. بعد از آن گمان کردند فرشتگان مؤنث می باشند و دختران خدا هستند.

شان نزول آیه 158:

908- جویری از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: آیه «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسْبًا...» در باره سه قبیله از قریش: سلیم، خزاعه و جهینه نازل شده است.

909- بیهقی در «شعب الایمان» از مجاهد روایت کرده است: بزرگان قریش می گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند. ابوبکر صدیق گفت: پس مادرشان کیست؟ گفتند: آنها دختران بزرگان جن هستند. پس الله: وَلَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿158﴾ را نازل کرد.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٥٩﴾

خدا ذات پاکش از این اوصاف که (از جهل) به او نسبت میدهند منزّه است. (۱۵۹).

تفسیر:

خداوند بزرگ از اوصافی که دشمنان کافرش او را بدان وصف می کنند منزّه و مقدّس است، بلکه اوتعالی تنها و تنها به اوصافی موصوف است که خویشتن را بدان وصف کرده یا پیامبرش او را بدان توصیف نموده است.



إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٠﴾

به جز بندگان مخلص الله (که او را به شایستگی توصیف می‌کنند). (۱۶۰)

فَأَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾

و بی تردید شما و آنچه را می پرستید. (۱۶۱)

تفسیر :

«در حقیقت شما» ای کافران، آنچه که می پرستید به عبادت و پرستش آن بت ها و تماثل ها مصروف هستید. هیچ کس را گمراهگر نیستید مگر کسی را که به دوزخ در آمدنی است یعنی: جز کسی را که در علم الهی رفته و او برای وی مقدر کرده است که به جهنم واردش کند و آنان کسانی اند که بر کفر خود پای فشارند. (تفسیر انوارالقرآن: عبد الرؤوف مخلص هروی).

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ﴿١٦٢﴾

هرگز نمی‌توانید کسی را با فتنه و فساد از راه الله منحرف سازید. (۱۶۲)

إِلَّا مَنْ هُوَ صَالٍ الْجَحِيمِ ﴿١٦٣﴾

جز آن کس را که (خودش) مایل باشد که وارد دوزخ گردد. (۱۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صَالٍ»: مخفف صالی، کسی که با آتش بسوزد. از ماده (صلي) که سوختن با آتش است (سوره: مریم/70، انشقاق/12). (تفسیر نور).

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر اینکه برای او مقامی معین است. (۱۶۴)

تفسیر :

یعنی: فرشتگان می‌گویند: هیچ فرشته‌ای از ما نیست جز اینکه در آسمان ها برای پرستش خدای سبحان جایی معلوم و معین دارد. این اعتراف فرشتگان به عبودیت در پیشگاه خدای سبحان، برای رد پندارهای پرستشگران خویش است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ جایی در آسمان دنیا نیست جز اینکه بر آن فرشته‌ای در حال سجده، یا قیام قرار دارد». (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤوف مخلص هروی)

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ﴿١٦٥﴾

و در حقیقت ما ایم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته ایم. (۱۶۵)

شان نزول آیه 165:

910- ابن ابوحاتم از یزید بن ابومالک (روایت کرده است: مردم در ابتدا پراکنده نماز می خواندند. پس آیه «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ» (165) نازل شد و به مسلمانان دستور داد به صفوف منظم نماز بخوانند.

وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ﴿١٦٦﴾

و البته این مائیم که تسبیح گویانیم. (۱۶۶)

تفسیر :

فرشتگان در ادامه می‌گویند: مائیم که خدای سبحان را از هر وصف ناشایست منزّه و مبرا می دانیم و به عظمت و کبریا می ستاییم، و در هر وقت و زمان او را تسبیح‌گو و ثناخوانیم.

در التسهیل آمده است: گفته‌ی فرشتگان متضمن جواب افرادی است که آنها را دختران و شرکای خدا می‌دانستند؛ زیرا خود فرشتگان به بندگی و فرمانبری خود اعتراف کرده و خدای عز و جل را تنزیه نموده‌اند. (التسهیل ۱۷۷/۳).

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُنَّ ﴿١٦٧﴾

و هر چند مشرکان می‌گفتند. (۱۶۷)



لَوْ أَنَّ عِبَادَنَا ذَكَرُوا مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦٨﴾

اگر نزد ما کتابی چون کتاب های آسمانی پیامبران پیشین بود. (١٦٨)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَكَرُوا»: مراد کتابی، همچون کتاب های آسمانی انبیاء است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیات 63 و 69، حجر آیات 6 و 9، انبیاء آیات 2 و 24 و 50). «الْأَوَّلِينَ»: (حجر آیات 10 و 13، فاطر آیه 43، شعراء آیات 26 و 137 و 184 و 196).

تفسیر :

یعنی: اگر کتابی از کتاب های پیشینیان چون تورات و انجیل بر ما نازل میشد «بی شک از بندگان اخلاص یافته خداوند میشدیم» یعنی: بی گمان پرستشمان را برای او خالص ساخته و به او کفر نمی ورزیدیم.

لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٩﴾

بی تردید از بندگان خالص شده خدا می شدیم. (١٦٩)

یعنی ما به پروردگار خویش ایمان می آوردیم و در عبادت و طاعت مولای خویش اخلاص می ورزیدیم.

فَكْفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾

ولی [وقتی قرآن آمد] به آن کافر شدند و زودی (نتیجه کفر خود را) خواهند دانست. (١٧٠)

در آیات (171 الی 181) به بحث در باره تأیید پیامبران و وعده ی پیروزی به آنان پرداخته میشود طوری که میفرماید:

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾

و البته وعده نصرت ما در باره بندگان فرستاده ما قبلاً ثبت و صادر شده است. (١٧١) «سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا»: فرمان ما از پیش صادر شده است. فرمان ما از پیش این گونه رفته است، وعده ی ما پیشی گرفته است. کلمتنا: سخن ما، فرمان ما.

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾

البته ایشانند که نصرت یافتگانند. (١٧٢)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْمَنْصُورُونَ»: یاری شدگان، پیروز شوندگان.

وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾

و همیشه لشکر ما (بر دشمن) غالبند. (١٧٣)

تفسیر :

«الْغَالِبُونَ»: ظفرمندان. پیروزمندان. (سوره: مجادله آیه 21). یادآوری: وعده خداوند مبنی بر پیروزی لشکر اسلام و غلبه مؤمنان، یک وعده مشروط است؛ نه مطلق. مشروط به بندگان حقیقی و لشکریان راستین خدا بودن و تلاش در مسیر الهی با افکار و برنامه های آسمانی.

مفسران گفته اند: نصرت و پیروزی خدا برای مؤمنان محقق است، اما اینکه در بعضی از معارک شکست خورده اند به این قاعده خللی وارد نمی کند؛ زیرا اساس و قاعده بر پیروزی و نصرت است، و در بعضی موارد یا به سبب تقصیر خود مغلوب می شوند و یا اینکه صورت آزمایش و امتحان را دارد. (صفوة التفاسیر محمد علی صابونی)

فَقَوْلَ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٤﴾

پس تا مدتی از آنان روی بگردان. (١٧٤)

تفسیر :

«فَقَوْلَ عَنْهُمْ»: ایشان را به حال خود بگذار. از آنان روی بگردان و صبر داشته باش (سوره های: نساء / 81، انعام / 91). «حَتَّىٰ حِينٍ»: تا زمانی. مراد تا زمانیکه به تو اجازه

جنگ می‌دهیم و تو را بر آنان چیره و پیروز می‌گردانیم و ننگ شکست و رسوائی بدی شان می‌چشانیم.

وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٥﴾

و (عناد و سرکش) آنان را بنگر، پس به زودی خودشان هم خواهند دید. (۱۷۵)

تفسیر:

انتظار بکش و مراقب باش که به زودی خداوند متعال با آنان چه می‌کند. خود آنان نیز حتماً انجام اعمال و جزای کفر خویش را خواهند دید.

أَفِعْدَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾

آیا آنها برای عذاب ما عجله می‌کنند؟! (۱۷۶)

تفسیر:

«يَسْتَعْجِلُونَ»: شتابزده خواستارند. زود فرا رسیدن را می‌خواهند مراد از عذاب مذکور در آیه، عذاب دنیوی (سوره: سجده / 28) و عذاب اخروی است (سوره: یونس آیه 48، انبیاء آیه 38، نمل آیه 71، سبأ آیه 29، یس آیه 48).

شان نزول آیه 176:

912- جویری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: مشرکان گفتند: ای محمد! عذابی که همواره ما را از آن می‌ترسانی به ما نشان بده و به شتاب بیاور، پس خدای بزرگ آیه «أَفِعْدَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿176﴾» را نازل کرد. این روایت به شرط بخاری و مسلم صحیح است.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذِرِينَ ﴿١٧٧﴾

پس چون (عذاب ما) به ساحت آنان نازل شود، پس بیم داده شدگان چه بامداد بدی خواهند داشت! (۱۷۷)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است: یعنی آن را بعید ندانند؛ چون وقتی عذاب گریبان تکذیب کنندگان را گرفت، چه بد روزی را شروع می‌کنند و چه بامدادان بدی را خواهند داشت. عذاب را به لشکری تشبیه کرده است که در بامدادان به آنها حمله‌ور شده و ریشه‌ی آنها را بر می‌کند.

نزل بساحتهم: به خانه ی آنان فرود آمد، به در آنان آمد. ساء: بدشد، بد است.

«صَبَاحٌ»: در نزد اعراب، عبارت است از هجومی که در هنگام صبح زود، انجام می‌گیرد.

مؤرخان می‌نویسند: مسلمانان وقتی به جنگ خیبر رفتند؛ شب، در اطراف قلعه های آن جا به استراحت پرداختند و سحرگاهان خود را برای جنگ آماده کردند و پس از ادای نماز صبح، سوار شدند و به طرف قلعه ها به راه افتادند.

مردم خیبر تا آن لحظه از نزدیک شدن مسلمانان، بی خبر بودند و با بیل و داس و سبد و سایر وسایل زراعتی به سوی کشتزارها می‌رفتند. ناگهان لشکر مسلمانان را دیدند و به خانه هایشان بازگشتند و گفتند: «محمد. سوگند به خدا، محمد و سپاهش آمدند.» پیامبر فرمود: «الله اکبر، خیبر سقوط میکند. ما هرگاه بر ملتی وارد شویم و از هشدارها پند نگیرند؛ بد سحرگاهی دارند.» «فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذِرِينَ». (تفسیر فرقان، شیخ بها الدین حسینی)

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٨﴾

و تا مدتی از آنان روی بگردان. (۱۷۸)

تفسیر:

ای پیامبر! از کافران صرف نظر کن تا مهلتی که برای آنان داده شده بگذرد و هنگام عذاب شان فرا رسد.

وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٩﴾

و وضع کارشان را ببین، آنها نیز به زودی (محصول اعمال خود را) میبینند. (۱۷۹)
تفسیر:

انتظار بکش و مراقب باش که خداوند بزرگ به زودی با آنان چه می‌کند، خود آنان نیز عاقبت کارها و نتیجه اعمال خویش را خواهند دید.

همان طوری که در آیات (174 و 175) خواندیم، اشاره به شکست و رسوائی حتمی دنیوی کافران، و پیروزی و والائی قطعی دنیوی مؤمنان دارد، و آیه‌های 178 و 179 بیانگر مجازات و کیفر سخت الهی و ناکامی و بدبختی قطعی اخروی افراد بی‌دین و ایمان است.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾

پروردگارت که دارای عزت است از آنچه او را به آن توصیف میکنند، منزّه است. (۱۸۰)

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾

و سلام و تحیت الهی بر رسولان گرامی او باد. (۱۸۱)

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٢﴾

و حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است. (۱۸۲)
تفسیر:

و در خاتمه سپاس و ستایش الله را لایق است که پروردگار تمام خلایق است و از توصیف ناپسند کفار پاک و منزّه است، که در این سوره اقوال ناپسند فراوانی را از آنها نقل کرده است.

بدین ترتیب سوره با تنزیه و تقدیس الله پاک (آیات ۱۸۰ تا ۱۸۲) پایان مییابد: از احادیث متبرکه فضیلت خواندن این آیات بعد از نماز و ختم مجلس ثابت است بناءً علیه فواید این سوره را بر همین آیات متبرکه ختم میکنیم الهی! جمیع مؤمنان مخلص را تا آخر بر همین عقیده محکم دار «سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين والحمد لله رب العلمين»

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

فهرست مطالب وموضوعات سوره الصافات

الصفات	وجه تسميه
1	نامگذاری سوره
2	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره
3	ارتباطات سوره صافات با سوره قبلی
4	سایر خصوصیات خاصه این سوره
5	محتوای سوره صافات
6	در آیات (1 الي 21) در باره موضوعاتی: صافات خدای جهانیان یکی بیش نیست، آراستن آسمان به زیور ستارگان، اثبات روز قیامت مورد بحث قرار گرفته است .
7	در آیات (22 الي 61) بحث در باره اینکه مشرکان در روز قیامت مورد سؤال و پرسش قرار میگیرند، سزای آنان و مکافات مؤمنان مخلص، توضیح و بیان گردیده است.
8	چرا پیامبر بزرگوار اسلام را شاعر خطاب میکردند؟
9	آیات (62 الي 74) به داستان اشرار و عذاب و آتش تهیه شده برای آنان پرداخته، تا تفاوت بین دو گروه مشخص گردد. پس از آن قصه «نوح» علیه السلام و قصه «ابراهیم» علیه السلام و پند و اندرز مکنون در آن دو را برای اهل عبرت باز می نماید.
10	در آیات (75 الي 82) به داستان و قصه «نوح علیه السلام» پرداخته میشود.
11	در آیات (83 الي 113) داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و شکستادن بتها و بحث ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام مورد بیان قرار میگیرد.
12	قلب سلیم
13	توریه چیست؟
14	حیله و فریب یا کید در اسلام
15	محاکمه حضرت ابراهیم(ع)
16	ابراهیم(ع) به آتش انداخته می شود
17	مناظره حضرت ابراهیم(ع) و نمرود
18	داستان مهاجرت ابراهیم علیه السلام به مصر
19	حضرت اسماعیل علیه السلام
20	سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام
21	کنیه ابراهیم علیه السلام
22	تولد حضرت ابراهیم علیه السلام

	موضوع دروغ های سه گانه	23
	نسب حضرت اسحاق علیه السلام	24
	رسالت حضرت اسحاق علیه السلام	25
	در آیات (114 الي 148) داستان و قصه های بعضی از پیامبران از جمله داستان حضرت موسی و هارون، الیاس و یونس و لوط مطرح مییابد	26
	آیا حضرت الیاس علیه السلام زنده هست؟	27
	لوط علیه السلام	28
	همسر لوط علیه السلام	29
	یونس علیه السلام	30
	سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام	31
	دعوت حضرت یونس علیه السلام	32
	سرنوشت یونس در درون شکم ماهی	33
	در (آیات 149 الي 170) درباره تکذیب کنندگان کفار مکه و برجیده شدن عقاید مشرکان، بحث بعمل آمده .	34
	در آیات (171 الي 181) به بحث در باره تأیید پیامبران و وعده ی پیروزی به آنان پرداخته میشود.	35

مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2- تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدير شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد).
- 3- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف و البیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المعنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 5- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.
- 6- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: این کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 7- تفسیر بیضاوی:**
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
- 8- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:**
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است.
- 9- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.
- 10- تفسیر ابن جزئی التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزئی غرناطی الکلبی مشهور به جزیّ (متوفی 741 ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.
- 11- تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.
- 12- تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلى مزایا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.
- 13- تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شانلی (متوفی سال 1387 هـ).
- 14- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:**
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)
- 15- تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال

1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18- تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد).

19- روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 – 1270ق)

20- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵ م)

21- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزجاج أو أبو إسحاق الزجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855- 923- میلادی)

22- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542 هـ)

23- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسی بصری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰ م) شیخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او میگوید: «او با حافظهترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24- تفسیر بیضاوی:

تفسیر بیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25- تفسیر کشف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر این کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175- 1241ق) است.

28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30- سعید حوی:

حوی، سعید، حوی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و

اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید.
31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

ترجمه و تفسیر سوره « الصافات »

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »
مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**